

اورال

ویژه نامه مهاجرین

فرهنگی - اجتماعی

اورال در گویش شیرین هزاره گی آغاز فصل بهار است.

صاحب امتیاز : مؤسسه فرهنگی اورال

مدیر مسؤل : جواد محقق

سر دبیر موقت: امیرهمایون صادقی

ویرایشگر: محمد عیسا زرگری

گزارشگر: محمد نسیم (ابراهیمی) کابل ۰۷۸۶۸۲۷۴۰۴

تحت نظر شورای نویسندگان

مسؤل دیزاین و گرافیسٹ: اسدالله سلیمی ۰۷۹۹۲۸۲۷۲۰

آدرس در فیسبوک : Oral Magazin

پست الکترونیکی: MagazineOral@yahoo.com

آدرس پستی: Watermuntstraat 101

1531 TN wormer Nederland

شماره تماس: 031756151825

چاپ : خانه

هر گونه استفاده از مطالب مجله با ذکر عنوان و نام نویسنده مطلب مانعی ندارد. مطالب ارسالی پس داده نمیشود.

اداره مجله در ویرایش مطالب آزاد است. اداره مجله از عموم خوانندگان و نویسندگان می خواهد تا در کارایی و بهتر شدن مجله همکاری نمایند. شما می توانید مطالب تان را به آدرس پست الکترونیکی مجله با ذکر نام خود ارسال فرمایید. از پیشنهادات و انتقادات سازنده شما با آغوش باز استقبال مینماییم

دوگانگی فرهنگ مهاجرت و تاثیر آن بالای مهاجران افغانستان

در خارج از کشور مستلزم پژوهش ویژه میباشد، که نه تنها سر درگمی ها، کاستی ها و تنگنا هائی را در میان خود افغانستان در خارج بوجود آورده است، بلکه این معضله محیط میزبان را نیز آغشته با انبوهی از نا ملایقات ساخته اند. بحران و تحولات چند دهه اخیر در افغانستان نه تنها دگرگونی های رادر ساختار جامعه ی افغانی وارد کرده است، بلکه موازی به آن، تغییراتی را در ساختار های خانواده ها نیز بوجود آورده اند، همچو دگرگونی ها هنگام مهاجرت و بی جا شدن ها همگام در محیط جدید نیز انتقال یافته و روابط و ضوابط تازه را جاگزین نورمهای پیشین نموده، که بدین لحاظ اثرات پدیده ی دو فرهنگی مهاجرت بر افغانهای مهاجر خلیها برجسته بوده که علایم تاثیر آن در میان افغانهای مهاجر در سالهای اخیر بطور مشهود به نظر میرسد. چون افغانهای خارج از کشور به هیچ وجه نمی توانند از تاثیرات این دگرگونی ها ی دوفرنهنگی در امان بمانند. مهاجران افغان هنگام ترک کشورشان باید خیلی چیزهای مورد علاقه از قبیل: خانواده، دوستان، شبکه حمایتی، و فرهنگ خود راهم ترک گویندو باید داریهای غیر منقول و منقول خود را به پول نقد تبدیل تا خرج مسافرت خود را تامین کنند. وقتی که آنها به کشور جدید می رسند با خیلی چیزهای پیش بینی نشده مانند پیدا کردن کار، محل بود و باش و قوانین جدید، الگوهای فرهنگی جدید، زبان جدید یا مسائل مربوط به، نژادگرایی و سایر رفتارهای مخالف خود و خانواده اش مواجه می شوند. موارد اقتصادی و محیطی مشکلات هویتی برای نسل جدید مهاجران افغان نیز به نوبه خود و پدیده ی مهاجرت و جابجایی های تازه که زمینه تماس و تبادل فرهنگ با دیگران را در میان آنان مهیا و قالب جدید خانواده ها را معرفی میسازد، هر چند پاره ئی از تغییرات در خانواده ها اجباری و ناشی از هجوم فرهنگی و اخلاقی محیط جدید است. اوضاع خانواده های افغان در غربت و مهاجرت که پیشینه های خانواده گی، ساختار، نظم و هیارشی گذشته هنوز هم تا حدودی در میان آنان پا برجا بوده و تاثیرات معین خود را با سخت جانی در میان مهاجران نسل اول افغان حفظ می کند و در مقابل با رویداد های تازه مقاومت مینماید، اما هر قدر که مهاجر افغان از فرهنگ و کلتور گذشته فاصله بگیرد به همان تناسب بر دشواری های موجود در محیط جدید زندگی خود در... در صفحه ۱۶

مهاجرت عبارت از جابه جایی مردم از مکانی به مکانی دیگر و یا کوچ افراد از یک کشور به کشور دیگرند، که آنان در آنجا شهروند نیستند و آنها برای دور شدن از شرایط جنگ، فقر، بلایای طبیعی، بیکاری و نبود امنیت جبراً تن به مهاجرت و ترک سرزمین ابائی شان میدهند. هم چنین برخیها عوامل رانده شدن مردم را شامل تعقیب، زورگویی و ارباب، تصفیه نژادی و قتل عام بخاطر افراطگرایی و رادیکالیسم و در خطر بودن افراد غیر نظامی در حین جنگ، که به طور سنتی هجوم پناهندگان را برای فرار از جنگ و دیکتاتوری می دانند. البته مهاجرت ها بخاطر دلایل شخصی نیز براساس روابط فی مابین اشخاص که، یک نفر به کشور جدیدی پناهنده میشود صورت میگیرد. در سالهای اخیر مهاجرت در یکتعداد از کشورهای مهاجر پذیر یک مورد عمده ی سیاسی بوده و مخالفت با مهاجرت عموماً بیشتر از حمایت از آن درین ممالک مرسوم میباشد، پدیده ی مهاجرت باعلائق اقتصادی و مالی تحت تاثیر قرار می گیرد و کشورهای مهاجر پذیر از نیروی کار مهاجران نفع می برند چون بسیاری از کشورهای صنعتی برای گردش اقتصاد خود به نیروی کار ارزان مهاجرین نیاز دارند. در کشورهای صنعتی عمدتاً مهاجران در بخش های زراعت، ساختمان، رستوران و هتل داری، مراقبت از سالمندان، نظافت و خدمتکاری منازل مشغول به کار هستند. بر طبق آمار تخمینی سازمان ملل متحد در حدود ۱۹۰ میلیون مهاجر بین المللی صرف در سال ۲۰۰۵ وجود داشت، که ۳ از کل جمعیت دنیا را شامل می شود. اما در چند دهه ی اخیر کشورهای مهاجر پذیر قوانین سختگیرانه تری را درین باره اعمال میکنند که مایه تشویش فراوان مهاجران از ممالک مختلف دنیا گردیده است. گرچه پناهنده گی نوعی از مهاجرت خارجی است که؛ مردم را مجبور به نقل مکان می کند. به عنوان نمونه جنگ های داخلی سه دهه اخیر در افغانستان، باعث پناهنده گی افغانها در ممالک ایران و پاکستان و بخصوص در کشورهای غربی گردیده است. زیرا مهاجران افغان می خواهند که افراد خانواده و فامیل خود را از بلایای جنگ خونمان سوز نجات بخشند. افغانستان از حدود سی و پنج سال پیش تاکنون شاهد بروز موج مهاجرتها بوده و مردم آن، تجربه های خاصی از جنگ و انتحار، گرسنگی، بیکاری و داشتن کار نامناسب را از سر گذراندند. در حالیکه بررسی های عینی و دشواری های خانواده گی ناشی از مهاجرت و پناهنده گی در میان افغانها

اطلاعیه

بزودی در هالند دایر می گردد

طی همایش بزرگ فرهنگی که با حضور فرهیختگان و اندیشمندان «مهاجر» شکل میگیرد از اثر گرانمایه کاتب هزاره، از ارجمندترین «قلم تاریخ» که در آسمان تاریخ تاریخی نویسی در افغانستان، روزنه های از واقعیت های تاریخی و اجتماعی را در پرتو روشن اندیشی مورخ ماندگار و مستند نموده است از کتاب تاریخی «سراج التواریخ» تجلیل می گردد، همچنان، بررسی و تحلیل سبک تاریخ نگاری در سراج التواریخ، پرداختن به محتوای تاریخی این اثر که بخش های عظیم آن، از ظلم و ستم بر مردم افغانستان حکایت دارد و همچنان گفتگو پیرامون موضوعات چون حقوق بشر در افغانستان، مبارزه علیه تبعیض و نابرابری و نهایتاً تلاش فکری در راستای جستجوی راهکار های عملی در جهت محرومیت زدایی در کشور، از موضوعات مهم دیگر در این گردهمایی فرهنگی می باشد. در سایه بزرگداشت و نکوداشت از این اثر تاریخی، از آثار قلمی که خود شمه ای از آن بحری کران است و در مجموعه ای تحت عنوان «ماهنامه اورل» گرد آمده است، نیز رونمایی می گردد. آری، در طول چند ماه گذشته با کوشش جمعی از فرهنگیان مهاجر «مقیم هالند» گام های عملی در راستای تولید فکر و اندیشه برداشته شده است که نتیجه آن نشر و چاپ ماهنامه «اورل» است که شماره ششم آن همینک در اختیار خوانندگان آن قرار گرفته است، امید است که این تلاش فرهنگی ادامه یافته که تا فرهنگ وزبان بومی به فراموشی نگراید. در بخش اخیر این همایش، حضور ورزش کاران شهیر ومدال آوران کشور گرامی داشته شده و از سوی اداره «ماهنامه اورل» به این نیروهای فعال کشور جوایز اعطا خواهد شد.

زمان و مکان و اجندای برنامه در ضمن اطلاعیه های بعدی منتشر خواهد شد.

از سوی ماهنامه (اورل)



اثرات روانه و روانه

مهاجرت و پناهنده

✎ امیر - آمستردام

در شرایط ترک دیار و سفر قرار میگیرد جبر زمانه او را راهی راه ناخواسته مینماید. در این زمان هم او با فشارها و مشکلات روانی روبروست. در مسیر سفر تا مقصد، حوادث، خطرات و اتفاقات پیش بینی نشده در انتظار پناهنده است که باعث تشدید فشارهای روانی و روحی اش میشود. از دست دادن عزیزان در مسیر راه، سختی مسیر چون پیاده روی و کوه پیمایی، خطرات آب و دریا و غرق شدن، کلاهبرداری و طعمه شدن، از دست دادن پول و توشه، گم شدن نزدیکان و همراهان، معطلی و طولانی شدن رسیدن به مقصد، تبعیض، تحقیر و توهین در بین راه، اختلاف و خشونت با همسفران و همراهان، تنهایی و بی پناهی، خطر گرفتار شدن، زندان و دیپورت و دهها مشکلات و مصایب دیگر از جمله آن است.

این گستردگی مشکلات پناهنده را تحت فشار روانی روانی قرار می دهد و در صورت تداوم به وضعیت اختلالات حاد روانی می انجامد. گسست و جدایی از زادگاه دشوار است.

ارتباطات کمتر با جامعه می میزبان، به دلایلی از قبیل دشواری یادگیری زبان، شرایط مسکن، بیکاری، احساس کمبودها در زندگی جدید در مقایسه با مردم بومی و تنزل مقام و پایگاه اجتماعی بعضی پناهندگان در محیط جدید نیز در سراسر و افسرده کننده است.

حتی در مرحله دشوارتر برای بعضی پناهندگان که مدتهاست جواب ندارند و یا اقامت موقت دارند بی سرنوشتی، ناامیدی از آینده، انتظار طولانی جواب، تهدید زندان و دیپورت اجباری و ... منجر به تضاد و تقابل، یأس و ترس و استرس میشود.

وقتی پناهنده پایه سفر پر مخاطره و آوارگی میگذارد نه تنها او بلکه وابستگانش در کشور مبدأ و مقصد نیز دچار نگرانی و اضطراب میشوند که در مواقعی بستگانش در کشورهای خارج خود پناهنده هستند.

من در هالند خانواده ایی را می شناسم که خود پناهنده هستند و فرزندان آنان

مهاجرت و پناهنده پدیده اجتماعی است که مستقیماً متأثر از اوضاع امنیتی و سیاسی است.

گاه مهاجرت و آوارگی بصورت انفرادی و افراد محدود صورت می گیرد و گاهی حالت جمعی پیدا می کند.

پدیده پناهنده در حالت مجبوریت و فرار از شرایط خطر و اضطراب است. وقتی فرد در این شرایط سخت و در تنگنا قرار می گیرد راه چاره ایی جز ترک و هجرت نمی بیند.

هر انسان بطور طبیعی به محل تولد، مکان رشد، خانواده و اقوام، دوستان و آشنایان و محیط گذران زندگی عواطف علاقمند است.

یک مهاجر دور از این علائق و در محیط غربت نوعی حس بازگشت و حسرت در خود می یابد. و به تعبیر روانشناسان Homesick یا «بیماری خانه» میتوان آن را نام نهاد. میزان این علائق و احساسات در هر فردی متفاوت است.

پدیده پناهنده و مهاجرت مورد توجه متخصصان و کارشناسان سلامت روانی است، زیرا آنها معتقدند خواسته یا ناخواسته پناهندگان و مهاجران دچار تغییرات گوناگون در زندگی و فعالیتهایشان در محیط نو می گردند که طبیعتاً فشارهای روانی، تعارضات و تضادها را به همراه دارد. آنان در صدد هستند که این فشارها و مشکلات را کاهش دهند. وقتی فرد مهاجر ترک وطن می کند و رهسپار دیار غربت میشود قطعاً از درد و رنج، خطرات و تهدیدات مبدأ دور می گردد و جای جدیدی را تجربه می کند، البته بعضی مشکلات روحی و روانی کم و بیش باقی می ماند و بعضاً در مسیر راه و حتی در مقصد مشکلات جدیدی نیز بدان اضافه می گردد. هنگامی که فرد یا افراد تصمیم جبری یا اختیاری به مهاجرت می گیرد همین جدایی از محل زندگی و فامیل و دوستان و ... نوعی تأثیر روحی و عاطفی می گذارد که هر چه زمان بگذرد خود را بیشتر نشان می دهد. پناهنده از خطرات و ناامنی می گریزد و زمانیکه



پدیده پناهندگی و مهاجرت مورد توجه متخصصان و کارشناسان سلامت روانی است ، زیرا آنها معتقدند خواسته یا ناخواسته پناهندگان و مهاجران دچار تغییرات گوناگون در زندگی و فعالیت‌هایشان در محیط نو می گردند که طبیعتاً فشارهای روانی ، تعارضات و تضادها را به همراه دارد . آنان در صدد هستند که این فشارها و مشکلات را کاهش دهند . وقتی فرد مهاجر ترک وطن می کند و رهسپار دیار غربت میشود قطعاً از درد و رنج ، خطرات و تهدیدات مبدأ دور می گردد و جای جدیدی را تجربه می کند ، البته بعضی مشکلات روحی و روانی کم و بیش باقی می ماند و بعضاً در مسیر راه و حتی در مقصد مشکلات جدیدی نیز بدان اضافه می گردد . هنگامی که فرد یا افراد تصمیم جبری یا اختیاری به مهاجرت می گیرند همین جدایی از محل زندگی و فامیل و دوستان و ... نوعی تأثیر روحی و عاطفی می گذارد که هر چه زمان بگذرد خود را بیشتر نشان می دهد . پناهنده از خطرات و ناامنی می گریزد و زمانیکه در شرایط ترک دیار و سفر قرار میگیرد جبر زمانه او را راهی راه ناخواسته مینماید . در این زمان هم او با فشارها و مشکلات روانی روبروست . در مسیر سفر تا مقصد ، حوادث ، خطرات و اتفاقات پیش بینی نشده در انتظار پناهنده است که باعث تشدید فشارهای روانی و روحی اش میشود .

رخ بدهد او را مشوش تر و مضطرب تر می سازد . ارتباطات و مراودات گسترده انسانی و فامیلی که قبلاً در میهن خود داشته محدود و کم رنگ میشود در نتیجه کمبودهای عاطفی خود را نشان میدهد . یک مسئله مهمی دیگر که پیامد مهاجرت و پناهندگی است ، پدیدار شدن شوک فرهنگی در محیط تازه است که اگر زندگی جدید در جهت پذیرش و وفق فرهنگ جدید نباشد و در نقطه عکس قرار گیرد باعث تخریب روحی و روانی و هنجاری فرد میشود .

پناهندگانی که جواز اقامت گرفته اند و دولت از آنها حمایت میکنند در معرض فشارها و تنگناهای روانی کمتری نسبت به پناهندگانی که جواب ندارند و مدت‌ها در کمپ ها و اردوگاههای پناهندگان منتظر و یا در وضعیت بسته شدن پرونده پناهندگی و خطر دیپورت قرار دارند هستند . ولی این پناهندگان بی سرنوشت و در انتظار تصمیم گیری ، روز و شب را همراه با استرس و نگرانی میگذرانند و ترس و فشار از درون آنان را می آزرند . ترس و تهدید زندان و اخراج ، روح و روان آنها را دردمند میسازد و امید به آینده بهتر و انگیزه زندگی را در آنان تقلیل می دهد . به طوریکه در بعضی مواقع و بعضی افراد به نقطه حساس جنون و خودزنی و خودکشی سوق میدهد .

پناهنده گرچه بدترین شرایط ممکن را پشت سر نهاده است و به مکان جدید وارد گردیده است ولی بعضی این مکانهای جدید ، پناهنده را با مشکلاتی از نوع دیگر روبرو میکند . بطور مثال پناهندگان افغانستان که در ایران پناه گزین شدند در آنجا از کمترین حقوق انسانی برخوردار هستند و مورد تبعیض ، تحقیر ، توهین ، تهدید و فشار قرار دارند و بالطبع آسیب های شدید روحی و روانی را متقبل میشوند .

حال به این نکته می رسیم چه باید کرد و چه باید بشود ؟ وضعیت روحی و روانی فرد پناهجو باید از ابتدا هم از طرف خودش و اطرافیان و هم از طرف مسئولان کشور میزبان درک و کنترل شود و تمهیداتی اساسی برای کاهش این آسیب های روانی در نظر گرفته شود .

تصمیمات فرد پناهنده و عملکردهای او در پذیرش محیط جدید و برخورد و تعامل مثبت با آن مهمترین عامل کاهش صدمات روحی - روانی است . اطرافیان در مرحله بعدی با درک مشکلات و حمایت کافی و همکاری لازم در حل معضلات و تقلیل فشارها نقش مهمی میتوانند ایفا نمایند مراجعه و کمک خواستن پناهنده از سازمانهای اجتماعی ، نهادهای مددجویی ، مراکز روانکاو و روان درمانی و خلاصه ارگانهای دولتی و غیر دولتی ذی دخل راه مطلوب دیگر در کاهش زیانهای روحی و روانی است .

پناهنده به نکات اساسی ذیل توجه داشته باشد تا زندگی بهتر با آسیب های کمتر داشته باشد : زبان کشور میزبان را یاد بگیرد ، فرهنگ جدید را پذیرا باشد ، در خانواده و اجتماع فعال باشد ، هدفمند و امیدوار باشد ، در فعالیتهای اجتماعی عضویت گیرد ، به ورزش و کار و تحرک بپردازد ، خشم و ناامیدی و ناتوانی را از خود دور کند ، با مردم و سازمانها در جامعه میزبان ارتباط و مراد داشته باشد ، از امکانات و فضای محیط جدید نهایت استفاده را نماید ، دوستان و هم نشینان جدید بیابد ، راههای تطابق با محیط و اجتماع را جستجو کند ، راهکارهای پیشرفت و ترقی را دنبال کند .

در مسیر راه بودند ، این والدین نگرانی و استرس و تشویش زیاد از دوری و وضعیت فرزندان نشان داشتند ، مخصوصاً که کم سن و سال هستند .

روزها و ماه های سخت و طاقت فرسای بر دو طرف سپری شد . پناهندگان خصوصاً نسل اول که تازه وارد جامعه میزبان شده اند بیشتر این ناهنجاری ها و واکنش ها تبارز می یابد :

تنهایی و محدودیت رفت و آمد ها - گوشه نشینی و انزوا در محلی که افراد تشابه فرهنگی ندارند - تغییر و تنزل جایگاه و موقعیت در خانواده و جامعه - کم حرفی و برعکس ، پر حرفی - کم خوابی و بیخوابی - فکر زیاد و اندوه و ضعف اعصاب - افسردگی و استرس - ترس و واکنش - بی جرأتی و ترسو شدن - تغییر رفتار و اخلاق - بدبینی و بی اعتمادی و ...

تغییر در رفتار و کردار در جغرافیای تازه ، مستقیماً در روحیه و روان و اراده فرد اثر میگذارد .

فرزندان نسل مهاجرین و پناهندگان بنوعی از طرف والدین خود تحت فشار قرار می گیرند که با فرهنگ ، آداب و رسوم اصلی خود تربیت و پرورش یابند . والدین انتظار دارند اولادشان با ارزشها و سنتها و اعتقادات خودشان بزرگ شوند و آن را پاس دارند که در بسیاری وقتها به بروز مشکلات و جنجالها می رسد . این کشمکش ها برای دو جانب درد آور و آسیب رسان می باشد . در بیشتر اوقات نوجوانان و جوانان خانواده بدلیل آشنایی بیشتر با فرهنگ و زبان جدید نقش از پیش ناخواسته مترجم و راهنما را بر عهده میگیرند که در بعضی شرایط بچه ها از این نقش سوء استفاده میکنند که موجبات ناراحتی و بی اعتمادی را فراهم میسازد .

والدین هم از اینکه نقش تقلیل یافته در زندگی دارند و بیشتر تماشاچی امور هستند گله مند می باشند .

در درون خانواده بیشتر فرهنگ اصلی و زبان مادری و در بیرون ، فرهنگ جامعه میزبان و زبان آن ترویج و کاربرد دارد .

بعضاً نسل دوم پناهندگان در هاله دو هویتی بودن ، گرفتار هستند که باید خود را بشناسند و به خواسته های درونی خود پاسخ مناسب دهند و گرنه با درگیری فکری و ذهنی و عصبی مواجه میشوند .

تطابق با فرهنگ و اجتماع جدید نیاز به انعطاف پذیری و تحمل دارد . تضاد بین فرهنگهای مبدأ و مقصد ، تفاوت با آداب و سنن ، ارزشها و باورها و عقاید و رفتارهای اجتماعی اگر درک صحیح و برخورد منطقی با آن صورت نگیرد و رابطه مثبت و سازنده ایی شکل نگیرد ، زمینه ساز تنش و مشکلات روحی آتی خواهد شد . حتی در مواقعی برای تعدادی پناهندگان که در معرض اینگونه آسیبهای روانی قرار میگیرند احساس از خود بیگانگی و مشکل بحران هویت بروز میکند .

فرد پناهنده با مقیم شدن در محیط جدید حتی با وجود گذشت سالها در غم دوری از محیط و ارزشهای زادگاه خود حسرت میخورد و مبتلا به مشکلات روانی میگردد .

بعضاً شخص پناهنده ، کشور میزبان را که دارای رفاه و امنیت و آزادی است را با کشور زادگاه خود مقایسه می کند و غمگین میشود و اگر وقایع و حوادث دلخراش و ناخوشایند در کشور اصلی و برای خانواده اش و دوستانش در آنجا

نه دست ستیز نه پای گریز

شرایط دشوار سازگاری مهاجر در جامعه میزبان



عبدالله احمدی

و فرهنگ و عنعنه جایگاهی بسیار مستحکمی در ساختار فکری و ذهنیت اشکار و پنهان افراد دارد.

همین تغییر و دگرگونی در زندگی مهاجر، پناهجو و یا پناهنده با آغاز خروج شخص مذکور از کشورش، با ابعاد بسیار گسترده و شتاب خیلی زیاد و غیر قابل تصور وارد می گردد. هیجاناتی ترسیم شده ناشی از برداشت های تجملات رفاه اجتماعی، آسایش رهائشی و فرصت های اقتصادی ممکن در نخستین ماه ها و حتی سال های زندگی در مهاجرت چشم فرد و یا خانواده مهاجر را بر درک و فهم این هجوم آرام و ساکت فرهنگ قدرتمند و نهادینه شده ای اجتماع و محیط جدید بر باروهای ریشه دار و مستحکم پذیرفته آش بی بندد. اما به مرور زمان و فروکش نمودن هیجاناتی ذکر شده. جدال عمیق میان باورهای پذیرفته شده فرد مهاجر با فرهنگ حاکم و غالب جامعه جدید، در فکر، ذهن و زندگی روزمره وی اشکار و با گذشت هر روز عمق و درد و ناراحتی ناشی از آن جدال بر او تحمیل خواهد شد.

احساس این تفاوت ها در هر لحظه زندگی خصوصی، خانوادگی و اجتماعی مشهود و چشم گیر است. در این متن کوشش شده تا برخی از تفاوت های را که در زندگی فرد و خانواده افغان را در کشورهای غربی به طور اجمالی بررسی می کنیم:

نظم خانواده

بر اساس تفاوت هایی که در برخی احکام دینی و عرف اجتماعی رائج بین زن و مرد مقرر و پذیرفته شده است. رعایت آن بخشی از واجبات دینی فردی، اجتماعی، فرهنگی و خانوادگی الزامی و بخشی از قانون حاکم در کشور است. بر اساس متون اسلامی و به پیروی از آن قوانین جاری

برخی کسانی را می شناسم که می گویند اگر از رسم و رواج و محیط کشورهای غربی مطلع می بودند، هرگز اقدام به مهاجرت به این مقصد نمی کردند. با در نظر داشت همین عدم آگاهی برخی ها این متن را می نویسم تا ممکن در ارتقاء معلومات فرد و یا افرادی نسبت به محیط کشورهای غربی کمی کمک کند. عقاید و باورها اهمیت و جایگاهی ویژه در زندگی انسان ها دارد. تاریخ بشر ثابت ساخته است که حتی این موجود خارق العاده در خیلی موارد حاضر شده است تا تمام هستی و حتی حیات فیزیکی خویش را بسیار به سادگی قربان عقائد دینی و باورهای فرهنگی اش نماید. تضاد های فکری و فرهنگی و یا دیگر اندیشی های دینی و عقیدتی صرف نظر از بحث روی حقانیت و منطق موجود برین ایستادگی ها، جایگاه عقیده و باور در زندگی خصوصی، خانوادگی و یا اجتماعی اشخاص نهایت عمیق و گاهی مهمتر از مرگ شخص و یا عزیز ترین هایش مشاهده، تجربه و ثبت شده است. با تکامل بشر همواره باورهای اشخاص و کتله های گوناگون اجتماعی در حال دگرگونی بوده اما این دگرگونی و جاگزینی اغلب چنان بطی، دشوار و بعضا خونین بوده که میلیون ها قربانی و عمر چندین نسل را در بر گرفته گرفت است. تاریخ و دشواری پیامبران در رسالت شان در مقاطع مختلف تاریخ بشریت، تحمل سختی و مشکلات بزرگان و فیلسوفان مطرح و نامدار جهان در فهماندن پیام و رسالت آنها در طول حیات فیزیکی شان به مخاطبان و حتی در محله و نزدیکترین محدوده های جغرافیایی محل سکونت، تمامی این تجربه ها و گزارشاتی مختلف و تکان دهنده جنگ های فرقه ای، فکری و مذهبی جاری و طول تاریخ بشریت ثابت می سازد که عنصر باور

شیوه های زندگی فرد و خانواده مهاجر کاملاً دگرگون خواهد شد. ۳- مهاجرت و لباس: زنان و دختران در تمامی نقاط افغانستان لباسهای شوخ و گلدار می پوشند ولی عموماً مردان لباس ساده را خوش دارند. فقط گاهی بچه ها هوس لباسهای شوخ می کنند که آن هم خیلی کم است. «همین پوشش مردم در شهرها متفاوت از قریجات کشور است... بنابراین ملاحظه می شود که عرف رایج در محیط خاص به صورت طبیعی بالایی ساکنانی وارد شده از بیرون تاثیر نموده است و اغلب اطرافی های ساکن شده در کابل و بقیه شهرها پوشش محلی خویشرا در حدی تغییر داده اند. بنا چنین نتیجه باید گرفت که پوشش مهاجر به مرور زمان مطابق رسم و رواج محیط محل سکونت خواهد شد.

در حالیکه در تمام نقاط جهان مردم با پوشش های مختلف و متفاوت بسر میبرند. سبک پوشش به نظر می رسد؛ نخست متاثر از فرهنگ جامعه بوده و سپس تابع سلیقه افراد می باشد؛ یعنی نمی توان بدون توجه به ارزشها و شرایط فرهنگی جامعه، فرد تنها به سلیقه فردی، لباس انتخاب کند، یعنی فرد فقط می تواند در چهارچوب نظام فرهنگی موجود، اراده و انتخاب خود را اعمال نماید. خیلی از انسان ها لباس خود را منحیث اساس و اصل فرهنگ خویش پذیرفته است، لذا است که قرن ها می گذرد و لباس یک جامعه تغییر می کند زیرا تغییر لباس، همواره منحیث پیام آور تغییر فرهنگ یک شخص تلقی می شود و این پذیرش در پوشش با چنین اهمیتی که در عرف اجتماع دارد. لباس و پوشش به عنوان یک نماد و سمبل فرهنگی بیان کننده اصول و بنیانهای فرهنگی و چه بسا دینی نهادینه شده در ذهنیت مهاجرین می باشد. اما تغییر این پوشش در زمان مهاجرت اندک اندک اما حتمی خواهد بود. طی یک دهه گذشته پوشش و لباس افغان ها در کشورهای غربی منجمله هالند تغییر بسیار نموده است، یک دهه قبل در محافل و مجالس پوشش و لباس خانواده بمراتب شرقی تر از امروز بوده و به مرور زمان لباس ها غربی شده است. همینطور، حتا در برخی موارد ممکن قوانین کشور میزبان تغییر لباس را ناگزیر و اجتناب ناپذیر کند. همین اکنون حجاب زنان در کشور فرانسه باعث دشواری برای آنان در امور تحصیلی و دستیابی راحت به خدمات اجتماعی و اشتغال یابی می گردد. همینطور چند سال قبل در اعتراض به تغییر قانون منع حجاب در دانشگاه های ترکیه؛ این اقدام را آغازی برای به خطر انداختن سیستم جدائی دین از سیاست در ترکیه تلقی نمودند. یعنی هر جامعه، کتله های اجتماعی و هر یک از کشورها، برداشت خودش را از نوع پوشش انسان و تاثیر آن بر وضعیت عمومی دارند بنابراین پذیرش تغییر در نوع پوشش بدن در دوره مهاجرت، تدریجی اما سرانجام الزامی است.

اهمیت چنین موضوعاتی متفاوت فرهنگی زمانی بیشتر آشکار می گردد که باعث مقاومت شدید برخی مهاجرین در جریان چرخش معمول این روند گردد. به گزارش برخی رسانه ها، یک دختر مهاجر دوازده ساله ی ساکن در فرانکفورت - آلمان که در صنوف آموزش شنای مختلط پسر و دختر شرکت نمی کرد، دوسیه اش به محکمه رسید و محکمه نیز درخواست این دختر برای عدم شرکت در این صنوف آموزشی مختلط را به اساس اهمیت ضرورت آموزش آبیاری برای همه آلمانی ها مسترد کرد. همینطور محکمه فدرال آلمان در شهر برمن نیز اعلام کرده است که دختران مسلمان دوره ای ابتدایی دلیلی برای اجتناب در صنوف آموزش آبیاری ندارند. اما برخی خبرها حکایت می نماید که این شیوه آموزش بعد از سن بلوغ هم در صنوف مختلط تداوم یافته است. برخی مقامات قضائی دیگر ایالات آلمان نیز تاکید نموده اند که همه دانش آموزان مکلفند در صنوف آموزش آبیاری و اردوها تفریحی و آموزشی مختلط شرکت کنند.

به طور خلاصه پیامد های مهاجرت و پناهندگی علاوه بر ابعاد ظاهری و فزینی آن؛ ابعاد فرهنگی و ذهنی بسیار گسترده و با اهمیتی را به دنبال دارد. این بعد قضیه غالباً از نظر پناهندگان و مهاجران به دور می ماند. تغییرات فرهنگی به طور مشخص؛ سبک و نوع پوشش (حجاب) ارام و پیوسته است ولی سرانجام به نظر می رسد که مطابق شرایط و الزامات فرهنگی جامعه میزبان به پیش خواهد رفت. پیامد های پدیده مهاجرت و پناهندگی می باید در همه ی ابعاد فزینی و فرهنگی آن بررسی شود تا دیده شود کلیت پدیده مهاجرت تا چه حد مطابق و یا مغایر خواسته های مهاجرین و پناهندگان می باشد.

در افغانستان، پس از ازدواج «نقعه» حقی مسلم زن بر مرد است و در حقیقت، زن با ازدواج کردن از هر گونه نیاز مالی و اقتصادی بیمه می شود. البته خلق این آسایش خاطر، و جود فرهنگ اطاعت از شوهر و نقش حاکمیت شوهر بر امور زندگی خانواده را مفهوم و قابل درک نموده است. و در عوض اختیار طلاق به دست مرد، شهادت زنان در محاکم منوط به شرایطی خاص، سهم مرد، دو برابر سهم زن از حیث میراث است؛ بنابراین به صورت طبیعی این تفاوت های قانونی و پذیرفته شده، همراه و در ذهن فرد مهاجر در عالم مهاجرت نیز انتقال می یابد. اما در اغلب موارد بنابر قوانین و وجود فرصت های مستقل مادی برای زنان، تداوم حاکمیت مرد و رعایت نظم افغانی خانواده در آیام مهاجرت بعید و ناممکن بوده، هر گونه اسرار و پافشاری باعث بروز مشکلات جدی در کانون خانواده می گردد. متأسفانه شماری از آگاهان امور عقیده دارند که ادغام اجتماعی مهاجرین افغان در کشورهای اروپایی یا وفق یابی آنها با جامعه جدید، همین اکنون با مشکل حاد در میان مهاجرین افغان تبدیل شده است. آقای حمزه واعظی پژوهشگر افغان ساکن در ناروژ طی مقالاتی که در وبسایت فارسی صدای آلمان نشر گردیده روند دگرگونی دشوار در اداره نظام خانواده ها مهاجر افغان را در اروپا تحلیل و بررسی نموده است. وی در بخشی یکی از این مقالات مینویسند: «منازعه قدرت در اساس بین مرد خانواده از یک طرف و همسر و فرزندان از جانب دیگر در میان خانواده های مهاجر تبارز می یابد که در جامعه جدید با موقعیتهای متغیر و فرصتهای متفاوت و حتا متعارض قرار میگیرند. همین موقعیتهای متفاوت، مبنای چالشی تازه میان مرد خانواده از یک سو و همسر و فرزندان او از جانب دیگر ایجاد میگردد؛» آقای واعظی در ادامه می نویسد: «خانواده ها، به ویژه پدران، به عنوان روسای تصمیم گیرنده خانواده، سعی میکنند فرزندان خویش را به خاطر پیشگیری از تأثیرات آموزشی، تربیتی و فرهنگی جامعه میزبان، با همان روش و الگوهای منطبق با اخلاق، انضباط، فرهنگ و ارزشهای مذهبی موروثی خویش تربیت کنند. این نوع نگرش و روش تربیتی که اغلب با قاطعیت پدرسالارانه و بدون درک شرایط و فشار حاکم بر روان اجتماعی، محیط تربیتی و تأثیرات فرهنگی مراکز آموزشی، محیط بازی و همسالان همراه است، پاسخ درخور و قناعت بخشی به نیازهای عاطفی و پرورش های فلسفی و کنجکاوانه فرزندان داده نمی تواند. اعمال چنین الگوی تربیتی تحکم آمیز و استبدادی، در مقایسه با الگوی تربیتی بسیار منعطف و به شدت سیال مراکز آموزشی و نهادهای پرورشی جامعه میزبان، پیامدها و تأثیرات ذیل را بر شخصیت فرهنگی، رفتار اجتماعی و تربیت روانی کودکان و نوجوانان برجای می گذارد:

۱- دوگانگی شخصیتی: فرزندان خانواده با درک تجربه عینی و فرایند رشد ذهنی، تفاوت عمیقی میان این دو نوع الگو را مشاهده می کند. درک این تفاوتها، سنجش و مقایسه معیارها و نشانه های این دو نوع الگو، به تدریج نوجوانان و جوانان را دچار سردرگمی و پریشان عاطفی، ذهنی و شخصیتی جدی می سازد. گزینش و اولویت بخشیدن به هر کدام از این دو الگو، دشوار میگردد که در نهایت عمدتاً به دوگانگی شخصیتی آنان منجر میشود. این دوگانگی شخصیتی به مرور، به «منافقت رفتاری» تبدیل میگردد. تجلی بیرونی این منافقت رفتاری این است که جوانان و نوجوانان مجبور می شوند در محیط خانه و محیط بیرون نقش های متفاوت و کاملاً متضاد بازی کنند؛ بدین معنا که در بیرون و در میان دوستان، همصنفان و همسالان خویش، در نقش، هویت و شخصیت «خود» می باشند و در محیط خانواده ناگزیرند تحت فشارهای عاطفی و روانی خاص، براساس خواسته و الگوی تحمیلی و نقش دلخواه پدر ظاهر شوند و تصویر «دیگری» از شخصیت خود در محیط خانواده ارایه نمایند.

۲- بحران ذهنی: ادامه چنین رفتار دوگانه، به تدریج به تزلزل روانی، ضعف شخصیتی و اضطراب و پریشان رفتاری مداوم و چه بسا به بحران ذهنی آنان منجر میگردد و در بدترین حالت، گاه موجب فاصله گیری و بی اعتمادی از کانون خانواده، فرار از شخصیت بیرونی خود، و در نتیجه، بی پروایی و گریز از آموزه ها و نمادهای ارزشی و هنجاری فرهنگ مادری میگردد. چنانچه عرض گردید بنابر تفاوت های گسترده قانونی و عرف اجتماعی و فرهنگی رایج در افغانستان و کشور های غربی، تمام

اعتصاب پناهجویان افغان در ترکیه

گزارش از : محمد عیسا زرگری

پیشگیری از تأثیرات آموزشی، تربیتی و فرهنگی جامعه میزبان، با همان روش و الگوهای منطبق با اخلاق، انضباط، فرهنگ و ارزشهای مذهبی موروثی خویش تربیت کنند. این نوع نگرش و روش تربیتی که اغلب با قاطعیت پدرسالارانه و بدون درک شرایط و فشار حاکم بر روان اجتماعی، محیط تربیتی و تأثیرات فرهنگی مراکز آموزشی، محیط بازی و همسالان همراه است، پاسخ درخور و قناعت بخشی به نیازهای عاطفی و پرورش های فلسفی و کنجکاوانه فرزندان داده نمی تواند. اعمال چنین الگوی تربیتی تحکم آمیز و استبدادی، در مقایسه با الگوی تربیتی بسیار منعطف و به شدت سیال مراکز آموزشی و نهادهای پرورشی جامعه میزبان، پیامدها و تأثیرات ذیل را بر شخصیت فرهنگی، رفتار اجتماعی و تربیت روانی کودکان و نوجوانان برجای می گذارد:

۱- دوگانگی شخصیتی: فرزندان خانواده با درک تجربه عینی و فرایند رشد ذهنی، تفاوت عمیقی میان این دو نوع الگو را مشاهده می کنند. درک این تفاوتها، سنجش و مقایسه معیارها و نشانه های این دو نوع الگو، به تدریج نوجوانان و جوانان را دچار سردرگمی و پریشان عاطفی، ذهنی و شخصیتی جدی می سازد. گزینش و اولویت بخشیدن به هر کدام از این دو الگو، دشوار میگردد که در نهایت عمدتاً به دوگانگی شخصیتی آنان منجر میشود. این دوگانگی شخصیتی به مرور، به «منافقت رفتاری» تبدیل میگردد. تجلی بیرونی این منافقت رفتاری این است که جوانان و نوجوانان مجبور می شوند در محیط خانه و محیط بیرون نقش های متفاوت و کاملاً متضاد بازی کنند: بدین معنا که در بیرون و در میان دوستان، همصنفان و همسالان خویش، در نقش، هویت و شخصیت «خود» می باشند و در محیط خانواده ناگزیرند تحت فشارهای عاطفی و روانی خاص، براساس خواسته و الگوی تحمیلی و نقش دلخواه پدر ظاهر شوند و تصویر «دیگری» از شخصیت خود در محیط خانواده ارائه نمایند.

۲- بحران ذهنی: ادامه چنین رفتار دوگانه، به تدریج به تزلزل روانی، ضعف شخصیتی و اضطراب و پریشان رفتاری مداوم و چه بسا به بحران ذهنی آنان منجر میگردد و در بدترین حالت، گاه موجب فاصله گیری و بی اعتمادی از

در افغانستان، پس از ازدواج «نفقه» حقی مسلم زن بر مرد است و در حقیقت، زن با ازدواج کردن از هر گونه نیاز مالی و اقتصادی بیمه می شود. البته خلق این آسایش خاطر، و جود فرهنگ اطاعت از شوهر و نقش حاکمیت شوهر بر امور زندگی خانواده را مفهوم و قابل درک نموده است. و در عوض اختیار طلاق به دست مرد، شهادت زنان در محاکم منوط به شرایطی خاص، سهم مرد، دو برابر سهم زن از ازیث میراث است؛ بنابراین به صورت طبیعی این تفاوت های قانونی و پذیرفته شده، همراه و در ذهن فرد مهاجر در عالم مهاجرت نیز انتقال می یابد. اما در اغلب موارد بنابر قوانین و وجود فرصت های مستقل مادی برای زنان، تداوم حاکمیت مرد و رعایت نظم افغانی خانواده در آیام مهاجرت بعید و ناممکن بوده، هر گونه اسرار و پا فشاری باعث بروز مشکلات جدی در کانون خانواده می گردد. متأسفانه شماری از آگاهان امور عقیده دارند که ادغام اجتماعی مهاجرین افغان در کشورهای اروپایی یا وفق یابی آنها با جامعه جدید، همین اکنون با مشکل حاد در میان مهاجرین افغان تبدیل شده است. آقای حمزه واعظی پژوهشگر افغان ساکن در ناروژ طی مقالاتی که در وبسایت فارسی صدای المان نشر گردیده روند دگرگونی دشوار در اداره نظام خانواده ها مهاجر افغان را در اروپا تحلیل و بررسی نموده است. وی در بخشی یکی از این مقالات مینویسد: «منازعه قدرت در اساس بین مرد خانواده از یک طرف و همسر و فرزندان از جانب دیگر در میان خانواده های مهاجر تبارز می یابد که در جامعه جدید با موقعیتهای متغیر و فرصتهای متفاوت و حتا متعارض قرار میگیرند. همین موقعیتهای متفاوت، مبنای چالشی تازه میان مرد خانواده از یک سو و همسر و فرزندان او از جانب دیگر ایجاد میگردد؛» آقای واعظی در ادامه می نویسد: «خانواده ها، به ویژه پدران، به عنوان روسای تصمیم گیرنده خانواده، سعی میکنند فرزندان خویش را به خاطر



برای نخستین بار، تحسن، اعتراض و اعتصاب صد ها پناهجوی افغان مقیم ترکیه، توجه رسانه های داخلی و خارجی را به خود جلب کرد. خبری که تا به حال در رسانه های ترکیه پخش نشده بود. و جالب اینکه اعتراضات و تحسن در مقابل دفتر سازمان ملل، در پایتخت ترکیه آنکارا صورت گرفت. نزدیک یک ماه است که صدها پناهجوی افغان مقیم ترکیه برای اعتراض به چگونگی برخورد با پرونده های بلا تکلیف آنان، جلوی مقر سازمان ملل در آنکارا جمع شده اند. آنها در حالیکه از ۵۲ شهر مختلف ترکیه جمع شده اند خواستار عدالت، انصاف و توجه به پرونده های پناهجویان افغان در ترکیه شده اند.



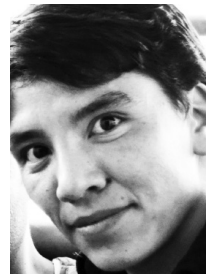
را ناگزیر و اجتناب ناپذیر کند. همین اکنون حجاب زنان در کشور فرانسه باعث دشواری برای آنان در امور تحصیلی و دستیابی راحت به خدمات اجتماعی و اشتغال یابی می گردد. همینطور چند سال قبل در اعتراض به تغییر قانون منع حجاب در دانشگاه های ترکیه؛ این اقدام را آغازی برای به خطر انداختن سیستم جدائی دین از سیاست در ترکیه تلقی نمودند. یعنی هر جامعه، کتله های اجتماعی و هر یک از کشورها، برداشت خودش را از نوع پوشش انسان و تاثیر آن بر وضعیت عمومی دارند بنابراین پذیرش تغییر در نوع پوشش بدن در دوره مهاجرت، تدریجی اما سرانجام الزامی است. اهمیت چنین موضوعاتی متفاوت فرهنگی زمانی بیشتر آشکار می گردد که باعث مقاومت شدید برخی مهاجرین در جریان چرخش معمول این روند گردد. به گزارش برخی رسانه ها، یک دختر مهاجر دوازده ساله ی ساکن در فرانکفورت - آلمان که در صنوف آموزش شنای مختلط پسر و دختر شرکت نمی کرد، دوسیه اش به محکمه رسید و محکمه نیز درخواست این دختر برای عدم شرکت در این صنوف آموزشی مختلط را به اساس اهمیت ضرورت آموزش آبیازی برای همه آلمانی ها مسترد کرد. همینطور محکمه فدرال آلمان در شهر برمن نیز اعلام کرده است که دختران مسلمان دوره ای ابتدایی دلیلی برای اجتناب در صنوف آموزش آبیازی ندارند. اما برخی خبرها حکایت می نماید که این شیوه آموزش بعد از سن بلوغ هم در صنوف مختلط تداوم یافته است. برخی مقامات قضائی دیگر ایالات آلمان نیز تاکید نموده اند که همه دانش آموزان مکلفند در صنوف آموزش آبیازی و اردوها تفریحی و آموزشی مختلط شرکت کنند.

به طور خلاصه پیامد های مهاجرت و پناهندگی علاوه بر ابعاد ظاهری و فیزیکی آن؛ ابعاد فرهنگی و ذهنی بسیار گسترده و با اهمیتی را به دنبال دارد. این بعد قضیه غالباً از نظر پناهندگان و مهاجران به دور می ماند. تغییرات فرهنگی به طور مشخص؛ سبک و نوع پوشش (حجاب) آرام و پیوسته است ولی سرانجام به نظر می رسد که مطابق شرایط و الزامات فرهنگی جامعه میزبان به پیش خواهد رفت. پیامد های پدیده مهاجرت و پناهندگی می باید در همه ی ابعاد فیزیکی و فرهنگی آن بررسی شود تا دیده شود کلیت پدیده مهاجرت تا چه حد مطابق و یا مغایر خواسته های مهاجرین و پناهندگان می باشد.

کانون خانواده، فرار از شخصیت بیرونی خود، و در نتیجه، بی پروایی و گریز از آموزه ها و نمادهای ارزشی و هنجاری فرهنگ مادری میگردد. چنانچه عرض گردید بنابر تفاوت های گسترده قانونی و عرف اجتماعی و فرهنگی رایج در افغانستان و کشورهای غربی، تمام شیوه های زندگی فرد و خانواده مهاجر کاملاً دگرگون خواهد شد.

۳- مهاجرت و لباس: زنان و دختران در تمامی نقاط افغانستان لباسهای شوخ و گلدار می پوشند ولی عموماً مردان لباس ساده را خوش دارند. فقط گاهی بچه ها هوس لباسهای شوخ می کنند که آن هم خیلی کم است. همین پوشش مردم در شهرها متفاوت از قریجات کشور است... بنابراین ملاحظه می شود که عرف رایج در محیط خاص به صورت طبیعی بالای ساکنانی وارد شده از بیرون تاثیر نموده است و اغلب اطرافی های ساکن شده در کابل و بقیه شهرها پوشش محلی خویشرا در حدی تغییر داده اند. بنا چنین نتیجه باید گرفت که پوشش مهاجر به مرور زمان مطابق رسم و رواج محیط محل سکونت خواهد شد.

در حالیکه در تمام نقاط جهان مردم با پوشش های مختلف و متفاوت بسر میبرند. سبک پوشش به نظر می رسد؛ نخست متاثر از فرهنگ جامعه بوده و سپس تابع سلیقه افراد می باشد؛ یعنی نمی توان بدون توجه به ارزشها و شرایط فرهنگی جامعه، فرد تنها به سلیقه فردی، لباس انتخاب کند، یعنی فرد فقط می تواند در چهارچوب نظام فرهنگی موجود، اراده و انتخاب خود را اعمال نماید. خیلی از انسان ها لباس خود را منجیت اساس و اصل فرهنگ خویش پذیرفته است، لذا است که قرن ها می گذرد و لباس یک جامعه تغییر می کند زیرا تغییر لباس، همواره منجیت پیام آور تغییر فرهنگ یک شخص تلقی می شود و این پذیرش در پوشش با چنین اهمیتی که در عرف اجتماع دارد، لباس و پوشش به عنوان یک نماد و سمبل فرهنگی بیان کننده اصول و بنیانهای فرهنگی و چه بسا دینی نهادینه شده در ذهنیت مهاجرین می باشد. اما تغییر این پوشش در زمان مهاجرت اندک اندک اما حتمی خواهد بود. طی یک دهه گذشته پوشش و لباس افغان ها در کشورهای غربی منجمه هالند تغییر بسیار نموده است، یک دهه قبل در محافل و مجالس پوشش و لباس خانواده بمراتب شرقی تر از امروز بوده و به مرور زمان لباس ها غربی شده است. همینطور، حتی در برخی موارد ممکن قوانین کشور میزبان تغییر لباس



نسیم ابراهیمی، گزارشگر ماهنامه اورال در کابل

آوارگان دایمی



گیرند. آصف یکی از کسانی که در زمان طالبان راه مهاجرت به طور قاچاق به سوی ایران را به پیش گرفته بود و بالاخره پس از مدت سه ماه خود را به تهران رسانده بود می گوید، ما آواره گان دایمی این وطن هستیم و در این سر زمین بیگانه ایم، بجز راه مهاجرت دیگر چاره ای نداریم، آدم وقتی مهاجر می شود به «سنگ» مبدل می شود که هیچ چیزی بالای او تاثیر نمی گذارد اما مجبور است که این راه را بییماید.

اگر پای صحبت های مردم افغانستان بنشینیم، بخشی از صحبت های آن ها را مهاجر و مهاجرت تشکیل می دهد. در میان خانواده های افغانستانی به دشواری خانواده ای را خواهی یافت که یا خود آن خانواده و یا یکی از اعضای آن، راه مهاجرت را نیپموده باشد. مردم افغانستان با پدیده ای بنام مهاجرت خو گرفته اند، با تمام دشواری های که در این راه مواجه می شوند، همه ی آن ها را نا دیده گرفته بازهم مسیر پر خطر مهاجرت را پیش می

دارد و پسرش نیز در ایران رفته است، می گوید که وی با دشواری فروان در یک سنگ بری کار می کند. در پایان صحبت ها، بغض گلوی لعل محمد را می گیرد، می گوید ما سهمی از این خاک نداریم، باید همیشه آواره باشیم تا هنوز برای خود یک خانه ندارم.

ولسوالی دایه یکی از ولسوالی های ولایت غزنی می باشد که جایداد و زمین های زراعتی مردم هزاره به زور ستانده شده است. باشندگان بومی آن به صورت کل آواره شده است، مردم این دیار در روستاها و در شهرهای مختلف تیت و پراکنده زیست می نمایند، تا هنوز تعداد زیادی از آن برای خود جایداد و اقامت گاه دایمی نیافته اند.

مهاجرت از روستا به شهر:

امکانات زنده گی از قبیل دسترسی به خدمات صحتی، معارف و همچنان تنوع پیشه و حرفه در شهر، روستائیان را وا می دارد که رهسپار شهر شوند. در سال های اخیر، جنگ و نا امنی در جنوب و شرق کشور باعث شده است که باشندگان این مناطق بخاطر در امن زیستن راه شهر را در پیش گیرند. عدم دسترسی به خدمات صحتی، معارف و همچنان زراعت در مناطق مرکزی از علل رجوع مردم این مناطق به سوی شهر ها می باشد.

هجوم همه ساله افراد مسلح تحت پوشش کوچی در مناطق پهسود، دایمیرداد و ناور سبب مهاجرت باشندگان این مناطق به سوی شهرها شده است. بابه شاه یکی از کسانی است که به خاطر حمله ی کوچی ها از منطقه ی پهسود آواره ی کابل شده است او اکنون در کارته سخی در یک خانه ی محقر زنده گی دارد. زنده گی در کابل برای او دشوار است چون او نه کار و پیشه ای بلد است که در این جا کار نماید و نه با زنده گی شهری آشنا است. او اکنون زنده گی سختی را سپری می کند، منبع عایداتی ندارد، مالدار ی و زراعت از منابع عایداتی او به شمار می رفت که اکنون از دست داده است. اما خانواده ی حبیب الله از ولسوالی مالستان در کابل کوچ کرده است، آن ها می گوید چون وضعیت مکتب در مالستان چندان خوب نیست به خاطر اولادها پیش که خوبتر به مکتب دسترسی داشته باشند در کابل کوچ کرده اند. حبیب الله پس از اینکه در کابل می آید اما به دلیل عدم کار در اینجا رهسپار خارج از کشور می شود، اکنون خانواده وی بدون سرپرست در کابل زنده گی دارد.

محدودیت دسترسی به خدمات صحتی به خصوص در فصل زمستان که راه های مواصلاتی مناطق مرکزی افغانستان به دلیل برف گیر بودن آن مسدود می باشد، باعث شده است که مردم زیستگاه اصلی خویش را ترک گویند و رهسپار شهر شوند. در دوران رژیم جدید که دسترسی به آموزش و پرورش برای عموم فراهم شده است یکی از علل کوچ مردم شماری از ولایات و روستائیان به خصوص مناطق مرکزی به سوی شهرها شده است. اکنون کابل میزبان تعداد زیادی از این روستائیان است. شماری از همین بیجا شدگان در کمپ صحرائی واقع چهاراهی قمبر در شهر کابل می باشند که اندکترین امکانات و در حالت بسیار نا مناسب بسر میبرند. همینطور برخی گزارشات حکایت دارد که مراکز ولایت های هرات، مزار شریف، جلال آباد و برخی ولایات دیگر نیز میزبان شماری از بیجا شدگان داخلی می باشند. معارف در مناطق روستایی و بویژه در مناطق سردسیر باچالش عمده ای مواجه می باشد. باوجودی که کتاب های درسی معارف برای مدت نه ماه در یک سال تعلیمی تالیف شده است اما در این مناطق به مدت پنج و نیم ماه تدریس می شود. به همین این مناطق را به طور کنایه آمیز به نام «مناطق قطبی معارف» یاد کرده اند. به باور جامعه شناسان اگر خدمات عامه دولتی عادلانه صورت نگیرد و وضعیت به همین منوال به پیش برود توازن زنده گی شهری و روستایی برهم می خورد. روستاها خالی از سکنه می شوند، تازه واردان در شهر از امکانات شهری بهره مند شده نمی توانند. روستائیانی که در شهر می آیند بیشتر از باشندگان شهر به بیکاری مواجه می شوند، چون آن ها شغل و حرفه ای مشخصی ندارند، توازن کار و کارگری به هم می خورد، در نتیجه آن ها مجبور می شوند راه مهاجرت به خارج از کشور را در پیش گیرند. این مساله باعث می شود که هم مهاجرت در داخل کشور افزایش یابد و هم گراف مهاجرت به سوی خارج از کشور بالا برود

فضای حاکم سیاسی، اقتصادی، امنیتی و اجتماعی باعث می شود که آدم ها سر زمین آبیی شان را ترک نمایند و برای رسیدن به رفاه و امنیت، محل دیگری را برای زیست خویش انتخاب نمایند. به گواهی تاریخ، اوج مهاجرت اجباری و ترک زادگاه اصلی مردم افغانستان، به زمان امیر عبدالرحمن از شاهان قدیم افغانستان بر می گردد. امیری که برای استحکام قدرت اش به کشتار فجیع اقوام افغانستان در هزارستان، بدخشان، نورستان (کافرستان قدیم) دست یازید. سیاست زمین خواری و جابجایی از همین دوره پایه گذاری شد و پس از آن توسط زمامداران دیگر توسعه داده شد و اعمال یافت. از همین دوره به بعد بود که پدیده تحت نام کوچی خلق و باعث دشواری ده نشینان اقوام دیگر به خصوص هزاره ها را فراهم کرد. جابجایی اجباری صورت گرفت، هزاره ها زمین های شان غصب شد و خود شان مجبور شدند از روستاها و سرزمین های شان به روستاها و نقاط دیگر کشور راه مهاجرت در پیش گیرند و یا اینکه به صورت کل کشور را ترک نمایند. آن هایی که کشور را ترک نموده اند، اکنون اکثریت شان با هویت کشور دومی زنده گی می کنند و هویت اولی خود را فراموش کرده اند. به باور جامعه شناسان افغانستانی، جابجایی های اجباری و مهاجرت های داخلی که در افغانستان اعمال شده بود، اکنون جامعه ی افغانستان بهای هنگفتی را در این زمینه پرداخت می نماید. اسد بودا جامعه شناس و پژوهشگر افغانستانی با اشاره به کشتار ۱۴ تن در ولایت غور که چندی پیش اتفاق افتاده بود و همه متعلق به تبار هزاره بودند می گوید: «در هر نقطه ای که جابجایی اجباری صورت گرفته است، آن جا نا امن است». حادثه کشتار هزاره ها به جرم وابسته بودن شان به تبار هزاره در ولسوالی دولت آباد ولایت غور اتفاق افتاده بود که می گویند باشندگان بومی آن هزاره ها بوده است اما اکنون غیر هزاره ها جاگزین آن شده اند. راه های منتهی به هزارستان به صورت عموم نا امن است، به باور اسد بودا علت اصلی آن، همین جابجایی های اجباری و مهاجرت باشندگان بومی آن می باشد.

مهاجرت از روستا به روستا:

در کنار جنگ های مداوم دایمی، نا امنی و فقدان شغل و امکانات، از دست دادن زمین های زراعتی و یا مضیقه ی زنده گی در زیستگاه اولی باعث شده است که خیلی ها روستاهای آبیی خویش را ترک نمایند و در روستای دیگر زنده گی آغاز نمایند. رمضان پیر مردی است که اکنون از ولسوالی زاری ولایت بلخ به دیدار وابستگانش در کابل آمده است. او می گوید که چهار دهه پیش از زادگاه اصلی اش از ولسوالی ناور ولایت غزنی مجبور به فرار شده است. دلیل فرار وی اعمال مالیات سنگین از سوی دولت به خصوص مالیات روغن زرد بوده است. او می گوید به خاطر همین مالیات از کوچی ها قرض دار شده است، زمانیکه وی زمین های زراعتی و دیگر اموال خود را از دست می دهد ولی قرض داری اش تمام نمی شود اما جان خود و خانواده اش از سوی کوچی ها به مخاطره می افتد، مجبور می شود در یک شب فصل خزان با جمعی از خانواده اش فرار نماید. مسیر وی نا معلوم بوده است اما در مسیر راه با یک خانواده ای دیگر از ولسوالی پهسود که وی نیز فراری بوده است مواجه می شود با مشوره وی مسیر ترکستان را در پیش می گیرند، پس از مدت سه ماه عبور از دره های پر خم و پیچ و ترس از اینکه مسلح های تحت پوشش کوچی ها آن ها را پیدا نتوانند، در ساحه ای دور افتاده ای در یک دره در ولسوالی زاری اقامت اختیار می نمایند. او می گوید تمام کسانی که اکنون در اینجا زنده گی می نمایند همه ی شان فراری می باشند که از ارزگان، دایه، پهسود و ناور آمده اند. او می گوید در اینجا زنده گی دشواری را سپری می نمایند، اینجا آب ندارد که زمین های زراعتی شان آبیاری نمایند، همه ی زراعت شان به صورت دیمه (للمی) می باشد که محصولی چندان نمی دهد. لعل محمد، یکی از کسان دیگر می باشد که از ولسوالی دایه (اجرستان کنونی) به اثر جنگی که میان پشتون ها و هزاره ها رخ داده بود، فراری شده است. وی می گوید از زمانی که خانواده وی از دایه فراری شده است و زمین های وی ستانده شده است، پس از آن پدر وی در ولسوالی های مالستان، ناور و قره باغ در خانه های مردم زنده گی می کرده است و در نزد زمین داران قریه دهقانی می نموده است و خود وی نیز تا زمانی که خورد بوده است چوپانی و پس از آن به کارهای دهقانی مشغول شده است. وی اکنون پس از گذراندن زنده گی آواره گی در این روستاها راه شهر در پیش گرفته است، وی اکنون در شهر کابل در قلعه نو دشت برچی در یک خانه کرایه زنده می کند. او خودش میوه فروشی



تهیه کننده : محمد عیسا زرگری

گفتگو با دیلان

نابغه نابینا در ترکیه

ساله و محصل سال دوم رشته ادبیات، متولد سال ۱۹۹۴ در ترکمنستان. اولین سوال را اینگونه آغاز میکنم دیلان خانم سلام و ممنون از وقتی که برای ما گذاشتید. چی شد که سر از ترکیه در آوردید؟

دیلان: درود بر شما و خوانندگان مجله اورال. بنده توسط پدرم که باز نشسته است از کارگری، دو سال پیش به ترکیه فرستاده شدم. در آن زمان جنگ در شهرمان جاری بود و چاره ای نبود جز اینکه خودم را از آنجا بکشم بیرون. در نتیجه پدرم با یکی از قاچاقبران آنجا حرف زد و مرا در داخل کارتن های لباس از طریق آذربایجان فرستاد. تا اینکه به آنکارا پایتخت ترکیه رسیدم. در اینجا در اولین فرصت رفتم و خودم را به سفارت ترکمنستان معرفی کردم. چند شبی را در هتل به سر بردم تا بالاخره در خوابگاه به من جای دادند. آن موقع ۱۸ سالم بود یعنی دقیق دو سال قبل.

سوال: انگیزه آمدن به اینجا چیست؟ وقتی جنگ در شهرمان در گرفت چاره جز آن نداشتم که خودم را از آنجا بکشم بیرون و به پدر و مادرم قول دادم که به محض رسیدن به ترکیه در آنجا درس بخوانم و آنها را سربلند کنم. یک برادر کوچکتر از خودم نیز هست که ۱۴ سال سن دارد و چشمهایش نابیناست درست مثل خودم. ولی من به تنهایی عازم این سفر پر خطر شدم.

من در ترکمنستان کتابی خوانده بودم از یک نویسنده که استاد دانشگاه نیز هست. و وقتی هم که ترکیه امدم اولین کاری که کردم در آنکارا رفتم همان نویسنده و

امروز خنده ای را در تاریکترین لحظه ها در حال شکفتن دیدم. چشمانی که دنیا را گونه ای دیگر نگریسته. بی هیچ گونه دگرگونی اما خنده ای که قادر به گشودن درهای بیشمار شده و لحظه ها را روشن تر می بیند. دنیای نابینایی، دنیایستی که تا خود در آن سیر نکنی نمی توانی شفافیت یک حس غریب را در آن انکار کنی. دنیای نابینایان را دنیای بصیرتی یافتیم که ناخودآگاه این پارچه شعر در ذهنم خطوط کرد؛

«گر نباشد چشم ظاهر عیب نیست در نبود چشم دل باید گریست»

در پشت پرده زندگی، در دنیایی که از نظر ما تار است دختری لب به سخن میگشاید که سراسر، امید را به انسان هدیه می دهد. در وجود او هیچ گونه ملالتی از روزگار به چشم نمیخورد و نتوانسته اراده و تلاش های خستگی ناپذیر وی را، سد کند. او به راحتی توانسته طی دو سال پله های موفقیت را با پشتکار ستودنی اش یکی پس از دیگری طی کند.

این بار ماهنامه فرهنگی و اجتماعی اورال مهمان ویژه ای را به همراه دارد که از همین اکنون می توان گفت نیرویی عجیبی را در رگهای همه ما زنده می کند.

لبخند ساده ای روی لبانش بود. لبخندی که میشد از آن فتح کوه موفقیت ها را حس کرد که با مشکلات زیادی توانسته بدست بیاورد. دیلان، دخترتست ۲۰



قدرت و توانایی درس خواندن را با گیرایی بالا به من داده بسیار خوشحالم و خدا را سپاسگذارم. همینکه شاگرد ممتاز دانشگاه هستم و طی این دو سال با استادم در حالی که خود محصل سال دوم هستم منشی استادم در کلاس اول هستم، حس خوبی به من داده و و اینها خود نیرویی هست که توانستم در جمع کثیری از مردم دختری با استعداد و تیز هوش معرفی شوم و مهمتر از همه به پدر و مادرم ثابت کنم که روی قولی که به آنها دادم هستم.

می خواهم همینجا از طریق مجله شما به تمام خوانندگانی که این مطلب را می خوانند بگویم که دنیای نابینایان مثل چشمهایشان تاریک و تاریک نیست. هیچ گاه از نابینا بودن حس بدی ندارم و نمیتواند راه پیشرفتم را بگیرد. تنها مشکلی که فعلا سر راهم هست، این هست که مانند شما افراد عادی قادر نیستم کتاب بخوانم الا اینکه باید آنها را (scan) کنم به کامپیوتر و از طریق آن بخوانم.

توصیه می کنم به تمام آدم ها که اگر وقت کردند حتما کتاب بخوانند چون آنها دیگر نیازی ندارند که مثل ماها دستگاه مخصوصی برای تبدیل نوشته های عادی به نوشته های مخصوص داشته باشند و یا نوشته ها را تبدیل به کتاب صوتی کنند. همچنین به تمام دختران توصیه می کنم که محکم باشید. مشکلات و چالش ها همیشه در کمین انسانهاست. اما باید با آنها مبارزه کرد. من دوران زیادی را تنها بودم و سختیهای بی شماری را هم کشیدم اما در حال حاضر به تمام مشکلات فقط یک عنوان می دهم و آن هم هست (تجربه). بعد ازین همه تجربه، به وجود نامزدم افتخار می کنم که در کنارم هست و خیلی دوستش دارم به نظر من خوشبختی یعنی همین. باید بدانید که بعد از سختی ها همیشه آرامش و آسایش جایگزین می شود.

دیلان خانم، چه ارزیابی دارید و در آینده می خواهید چه کاره شوید؟

آرزویم این است که در آینده پروفیسور ادبیات ترکی و همچنین فارسی شوم و دستگاه های مخصوصی که کتاب ها را به صورت خط مخصوص نابینایان در می آورد، را در اختیار مراکز نابیناها در تمام نقاط جهان قرار دهم که در هر کجای دنیا که هستند از این نعمت بهره ببرند. نمی دانم به این هدفم می رسم یا نه چون قیمت این دستگاه ها خیلی زیاد هست. اما عقیده من این است که خواستن، توانستن هست. من تلاشم را خواهم کرد.

ممنون از وقتتان خانم دیلان.

دیلان: از شما آقای زرگری و از مجله اورال نهایت سپاسگزارم و امیدوارم که دفعه بعد که باز هم همدیگر را دیدیم فارسی من هم به اندازه شما خوب شده باشد.

در اخیر متوجه شدم که در گوشی ای که همراه دارد برنامه مخصوص نصب کرده که قیمت بالایی دارد. از او خواستم تا طرز کار با لب تاپش و گوشی اش را نشانم دهد. اشک در چشمانم جاری شد وقتی دیدم با چه سرعتی انگشتانش روی دکمه ها بازی می کند و لبخند بر لبانش جاریست. دلیل نمی شود که چون نابینا هستیم از تکنولوژی سر در نمی آوریم. او لبخند می زد و من به تماشای بازی دستاش نشسته بودم و غرق در فکر بودم ...

پایان

از احساسات و دیدگاهم نسبت به نوشته ها و کتابهایش بیان کردم. باید بگویم که او مظهر نجابت، پاکی، مهربانی و انسانیت است برای من. الگوی زندگی حالای من. و حالا من توسط او توانسته ام در خوابگاه در آنکارا جایجا شوم و این اواخر تابعیت ترکی را هم از آن خود کنم که همه را مدیون همین استاد گرانقدر هستم.

از درسهایتان بگویید دیلان خانم؟

سال دوم لیسانس هستم. در دانشگاه آنکارا (Ankara University) در رشته ادبیات زبان و تاریخ و به دلیل علاقه زیادم به درس، امتحان ترم آخر لیسانس را هم ازمایشی و به اسرار اطرافیانم دادم و خوشبختانه قبول هم شدم. چند روز پیش از کشور پولند (مجارستان) بورسی رسید برای ماستری. ولی ناگفته نماند که همین استاد که در ترکمنستان مجذوب کتابهایش بودم و آنها را دنبال میکردم و آرزویم این بود که از نزدیک ببینمش اجازه نداد و گفت تا لیسانس را تمام نکردی اجازه نداری بروی. این را هم می دانم که چرا نمی گذارند از اینجا بروم. چون بقول استاد، همیشه کشورهای اروپایی شاگردان زرنگ را بورس می دهند تا آنها را برای خودشان تربیت کنند. دیلان خانم با لبخند می گوید «و این خود نوعی سیاست وزارت تعلیم و تربیت هست. « اما من بعد از آن خیلی متأثر شدم که چرا استاد نمیگذارد بورس ماستری را بگیرم. به کدام کشورها سفر کردید؟

همین شد که راهی ترکیه شدم از راه آذربایجان و به چند کشور دیگر از جمله روسیه و افغانستان نیز قبلا سفر کردم. چند روزی کابل بودم ولی به دلیل محیط بسته آن می ترسیدم از خانه بروم بیرون. غیر از آن به کشورهای قزاقستان، قرقیزستان و مغولستان هم رفتم.

به چند زبان تسلط دارید؟

دیلان: زبان های ترکی، انگلیسی و روسی (با خنده ای میپرسم گاهی اوقات کم کم فارسی هم حرف می زنی؟)

با خنده ای کوتاه جواب می دهد. آری! همانطور که شما ترکی را بخوبی حرف می زنی. همین باعث می شود خنده ی کوتاهی بینمان رد و بدل شود.

دیلان می پرسد، چطور ترکی حرف می زنی؟ در جواب گفتم چون همکار و دوستانم ترک تبارند در نشست و برخاست از آنها یاد گرفتم.

سوالی که از همان اول ذهنم را درگیر کرده بود بالاخره نوشتش رسید. میپرسم از نابینایی رنج میبری؟ چه حسی داری و فکر می کنی چه مشکلاتی را پیش رویت آورده؟

اما دیلان با خونسردی جواب می دهد: من دختری هستم که از خردسالی با این مشکل دست و پنجه نرم کرده ام. یعنی از زمان تولد نابینا بودم اما همیشه به مشکلات با دید تجربه ای جدید نگاه می کنم. در ضمن خودم را خوشبخت ترین آدم دنیا میدانم. به نظر من نیازی نیست که بیبا باشی تا همه چیز قابل دید باشد. بلکه من همه ی اطرافم را حس می کنم. ازینکه خداوند



سرگذشت یک مهاجر

حسن کریمی

جمعیت افغانستان زراعت فعالیت دارند می‌کنند. تقریباً ۸ میلیون افغان به طور دائمی از نداشتن غذا رنج می‌برند. من رضا کارگران روی پل منتظر کار هستم، دیدم. رضا بیکار است، سخت به کار نیاز دارد. او در باره بیکاری‌اش می‌گوید: «بیکار بیکارم؛ حاضرم تشناب هم پاک کنم.» رضا تصمیم گرفته بود که به وطن بازگردد، او به این امید بازگشت است که وطن درست شده است، او می‌تواند در وطنش نفس راحت بکشد. اما تمام آن آرزوهایش به باد رفته است. او حالا در کشورش راحت نیست. صبح، هنگام سحر از خانه بیرون می‌شود و دنبال کار می‌گردد.

رضا همراه خانواده‌اش در دشت برچی در منطقه دور افتاده‌ی به نام کنه بلندی زندگی می‌کند. او یک مستاجر است. دو اتاق سه در چهار را در ماه ۲۰۰۰ هزار افغانی کرایه می‌دهد. او می‌گوید که هر چند در ایران مهاجر بودیم و مشکلات فراوان داشتیم اما مثل حالا «بیکار» نبودیم. در ایران گرچه شاقه، اما کار میسر میشد. رضا عاشق فوتبال است، باوجود تمام مشکلات که دارد بر زندگی لبخند می‌زند و بازی‌های فوتبال را تماشا می‌کند. مهاجرین که به وطن باز می‌گردند با این مشکلات رو به رو می‌باشند: ناامنی، نداشتن امکانات اقتصادی، دسترسی به مسکن، نداشتن کار و سرویس‌های ضروری برای زندگی روزمره. بیشترین مهاجرین که از ایران برگشته‌اند در شهرهای چون مزار، کابل، هرات، سرپل زندگی می‌کنند که اکثر آن‌ها از نداشتن خانه رنج می‌برند. آن‌ها در خانه‌های کرایه‌ی با قیمت بلند زندگی می‌کنند. در پهلو آن‌ها بی‌جا شده‌گان داخلی داریم که به خاطر خشکسالی، جنگ، فقر، بیکاری از روستاها به شهرها رو آوردند که آن‌ها نیز با مشکلات جدی مواجه می‌باشند. رضا نمی‌داند چطور درخواست‌هایش را به دولت پیش کند. برای این کار او هیچ نهادی را نمی‌شناسد. تا هنوز دولت هیچ کمکی برایش نکرده است. رضا می‌گوید اگر این چنین ادامه یابد شاید دوباره مهاجر شدیم.

در این ده سال گذشته بیش‌تر از ۵,۷ میلیون مهاجر به افغانستان بازگشته است که یک چهارم جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد. یکی از آن‌ها رضا حیدری می‌باشد. او ۵۰ ساله است، دو ماه می‌شود که از ایران به «وطنش» بازگشته است. رضا خیلی نوجوان بود که وطنش را ترک کرد. او می‌گوید که سال ۱۳۵۷ خورشیدی، یک شب از کابل همراه پدر، مادر و برادرانش به سوی هرات رفتند و مدتی در هرات ماندند و سپس به بعد از چند شبانه روز به مشهد رسیدند. رضا حیدری ۳۵ سال در ایران مهاجر بوده است. وقتی رضا کابل را ترک می‌کند. یک کودک بوده اما حالا که بعد از سال‌ها به وطنش برگشته است. یک پیرمرد بیش نیست. نشانه‌های زندگی سخت در کلام و چهره‌اش نمایان است.

رضا دوران کودکی‌اش را در کوچه‌های کارته سخی و دشت برچی کابل سپری کرده است و دوران جوانی‌اش را در کارخانه‌هایی در ایران. او در ایران یک کارگر بوده است. رضا تمام کارهای ساختمانی را بلد است. وی می‌گوید که نقشه یک ساختمان را برایش بدهد بدون نقص و عیب آن را تکمیل می‌کند. همراه رضا در یکی از سماوات‌های دشت برچی نشستیم و با هم صحبت می‌کنیم. رضا در هنگام صحبت یک بارگی از پدرش یاد می‌کند، پیاله چای را آهسته بر زمین می‌گذارد و می‌گوید: «پدرم در غربت مُرد. من در غربت ازدواج کردم. حالا صاحب ۵ فرزندم.» آن‌ها نیز مثل پدرش نصف روز کار می‌کردند. رضا در ایران گاهی خیلی سخت احساس دلتنگی می‌کرده است. او می‌گوید که از آن زمان که ما در کابل بودیم، کابل خیلی تغییر کرده است. از رضا می‌پرسیم که چرا به وطن بازگشتی؟ وی پاسخ می‌دهد که بنابر مشکلات در دیار غربت و درضمن همه می‌گفتند که وطن درست شده است، ما هم از همان خاطر برگشتیم.

۷۰ فیصد جمعیت افغانستان کمتر از ۲۵ سال دارد. ۲۵ درصد آن‌ها در شهرها زندگی می‌کنند. در مناطق روستایی فیصدی بیکاری به ۶۰ درصد رسیده است.

اورال

شماره پنجم می ۲۰۱۴ جوزا و سرطان ۱۳۹۳

مهاجرت یعنی

سختی‌های فراوان

فقط این دغدغه می‌شود: گرچه تازه مهاجرها انکار می‌کنند، سپس آنرا لمس می‌کنند، بازهم آنرا نادیده می‌گیرند، بالاخره اغلب حتی گریه و ناله هم می‌کنند ... چگونگی معاشرت در عالمی از دشواری و دلتنگی و برخورد با وضعیت از اصلی‌ترین چالش‌های مهاجرت است.

مهاجرت و چگونگی هم‌آهنگ‌سازی فرهنگ و عنعنات پذیرفته‌شده خود با جامعه غالب و میزبان مهمترین چالش مهاجرت است. رسوم و عنعنات فرهنگی اجتماعی افغانستان را داشته باشید، جریان روزمره تعاملات اقوام و هموطنان را دنبال کنید؟ نوع محافل؟ لباس پوشیدن؟ معاشرت روزمره؟ مراسم مذهبی؟ و در مجموع همه و همه متغیرهای موجود در جامعه مبدأ و محل سکونت در هجرت، در طول روز چند بار باید رنج و چالش ناشی از این فشارها را نادیده باید پنداشت. در نتیجه چه؟ آیا راهی گریزی از پذیرش فرهنگ غالب و رائج در جامعه میزبان امکان پذیر است؟ تاریخ مهاجرت در طول حیات بشر در این راستا چه را می‌نمایند؟

آیا این کشمکش و تضاد فرهنگی و اجتماعی در کانون خانواده نباید مرفوع باشد؟ اما چگونه؟ نظر به کدام تجربه موجود در تاریخ؟ آیا این همه، دشواری‌های کمی در زندگی روزمره فرد مهاجر است؟ آنهم اگر هیچ دغدغه پیدا کردن آب و نان و ضروریات اولیه را هم نداشته باشد.

بالاخره مهاجرت برگشت هم دارد؟ در حالیکه بخشی عمده از انرژی فکری هر فرد مهاجر (در صورت انتخابی بودن هجرت)، اما اگر قرار باشد برگردد، اغلب ممکن نیست، چون با تفاوت‌های ایجاد شده، اصلاً تحمل زندگی در محل سکونت اصلی دوباره خیلی مشکل خواهد بود. فرزندان خانواده اصلاً تحمل دشواری‌های دیگر مهاجرت است.

مهاجرت آداب و رسوم رائج در زندگی فردی و گروهی را دگرگون خواهد کرد. به تعبیر یکی از نویسندگان: «مهاجرت از لحاظ اهمیتی که در

زندگی دارد، ممکن با ازدواج قابل مقایسه باشد. تنها به دو دلیل از همدیگر فرق دارد: این اولی امکان بازگشت دارد و آن دومی را می‌توانید نظر تانرا در مورد انتخابی که کرده اید با دیگران در میان بگذارید (کاری که معمولاً در مورد شریک زندگی که گرفته اید نمی‌توانید انجام بدهید) ... مسایل و دغدغه‌ها مطرح شده در مورد مهاجرت در این متن ممکن خیلی ساده و سطحی باشند. اما تمام جنبه‌های آنرا هرگز پوشش داده و به تصویر نخواهد کشید ... هر گاه شوقی خواستید قصد هجرت کنید، حتماً بر عواقب آن عمیق فکر کنید، و تمام حساب کتاب‌های تانرا با این پدیده دشوار و هیولایی داشته باشید.

مهاجرت «واقعی» است. اکثر انسان‌ها بشکلی از اشکال، یا مهاجرت نموده‌اند، یا در فکر مهاجرت هستند و یا برخی از دوستان و آشنایان خویشرا در اثر مهاجرت از دست داده‌اند. تغییر و یا جابجایی محل سکونت از قریه به ولسوالی، از ولایات به شهرهای مرکزی، از کشور به خارج، از یک قاره به قاره دیگر، از این شهر به شهر دیگر، همگی مهاجرت هستند.

اما هر مهاجرت علت و انگیزه دارد. حرکت برآی موقعیتهای بهتر رفاهی و شغلی و تحصیلی، داشتن امنیت مطمئن یا فرار از جنگ‌ها و مشکلات هریک از دلایل مهاجرت هستند. مهاجرت از افغانستان به خارج نیز علت و انگیزه دارد. از دلایل مختلف و شخصی تا دلایل ناامنی و اجتماعی و حتی در حد مرگ و زندگی.

مهاجرت تبعاتی فراوان دارد. در دیدگاه سنتی تاثیر مهاجرت برای شخص

مهاجر میتواند مثبت و یا منفی باشد. («فلانی ملک خویشرا در بدبختی رها کرد و رفت پشت کار و خوشی خودش»).

اما در حقیقت تاثیر مهاجرت برای شخص مهاجر یا جامعه مهاجر، نظر به شرایط مثبت یا منفی بوده میتواند. در حقیقت خیلی از مهاجران به هدفهای خویش نمی‌رسند. اما کشورهای بسیاری هستند که موفق شدند از مهاجران خویش استفاده‌های سودمند نمایند.

بنا بر برخی امارها طی ۱۵ سال اخیر ۷۰ درصد سرمایه‌گذاری خارجی چین به علت چینی‌های مهاجر در کشورهای دیگر بوده است. همینطور کشورهای هندوستان، پاکستان، فیلیپین و غیره سرمایه و سودهای هنگفتی از مجرای افراد مهاجر خویش در خارج از

کشور نصیب میشوند. در دیدگاه سنتی و ظاهری، کشورهای غربی اغلب مقصد اصلی و جذاب برای مهاجرین محسوب می‌شوند. اما سالانه شماری زیادی از ساکنان کشورهای غربی به اروپای شرقی، اندونزی، برزیل و همینطور اغلب شرکت‌های معروف تجاری غربی کارخانه‌های شانرا در کشورهای نظیر، چین، هندوستان، اندونزی، ویتنام و غیره منتقل و شکلی از Globalization (جهانی‌شدن شرکتها) را بفتح کشورهای متذکره تغییر داده‌اند.

مهاجرت دشواری‌های فراوان نیز دارد. دشواری مهاجرت جدی و بعضاً فرسایشی است. بخش مهمی از وقت و امکانات و انرژی یک شخص مهاجر





پذیرش پناهجویان افغان دشوار شده است بی گذار به آب نباید زد!

مریم کابلی

غیرقانونی به اروپا، امریکا و استرالیا و... برسند برای یک طرح مبتکارانه سرمایه گذاری کنند از شر بیکاری نجات خواهند یافت.» وی می افزاید: «همه میدانیم که در سال‌های اخیر دست آوردهای زیادی دولت جمهوری اسلامی افغانستان داشته است و می‌توانیم بگوییم که برخلاف سال‌های پیشین، هیچ طفلی از تعلیم محروم نیست و هیچ جوان و نوجوانی از تحصیل محروم نیست و هرگاه آمادگی لازم باشد فرصت کار برای همگان فراهم است و به جز یکسری نقاط محدود کشور در خیلی از مناطق کشور امنیت تامین است، ما انگیزه‌های خیلی موجهی در مورد اقدام به مهاجرت‌های که در سالیان اخیر صورت گرفته است سراغ نداریم، اما شاید هوس زندگی در اروپا و چیزهای که از دور برای شان زیبا جلوه می‌کند اقدام به مهاجرت می‌کنند.» در عین حال اغلب کشورهای پناهنده پذیر نیز دلیل عدم رسیدگی سریع و یا پاسخ منفی به تقاضای خیلی از پناهجویان افغان را غیر واقعی بودن اغلب ادعا شان بیان می‌کند و آنان را واجد شرایط یک پناهنده محسوب نمی‌نمایند. (طبق کنوانسیون ۱۹۵۱ ژنو، پناهنده فقط به فردی گفته می‌شود که بنا بر دلائل سیاسی، لسانی، نژادی مورد تعقیب و یا در معرض خطر قرار داشته باشد).

در حال حاضر اغلب کشورهای پناهنده پذیر تقاضا و ادعای پناهجویان را بسیار به دقت بررسی و اسناد و مدرک اثباتیه ادعا را مطالبه می‌کند. در صورت عدم جلب قناعت و آراسته اسناد کافی و لازم در خواست متقاضی را رد می‌کنند. مطابق برخی معاهداتی بین المللی در صورت رد درخواست پناهندگی در یکی از کشورهای پناهنده پذیر و بخصوص عضو در چنین پیمان‌های مشترک (اتحادیه اروپا)، فرد مذکور حق تقاضای پناهندگی در دیگر کشور عضو را از دست میدهد و تقریباً تمام دروازه‌ها به رویش مسدود و با خطر دیپورت به افغانستان مواجه میگردد. طبق گزارش دفتر ساحوی ملل متحد در ترکیه: «در حال حاضر کشور های مهاجر پذیری چون کانادا، استرالیا و کشورهای اروپایی و تمام کشور های که این دفتر برای آنها مهاجر معرفی می‌کند به آسانی و سادگی حاضر نیستند مهاجری از افغانستان بپذیرند، چون در گذشته در مواردی چنین به نظر رسیده و در مواردی هم ثابت شده که بر اساس معیارهای پناهندگی این‌ها پناهنده ی واقعی به حساب نمی‌آیند.» برخی از پناهجویان افغانی بدون مطالعه و تحقیق در مورد شرائط پذیرش اقدام به مهاجرت به مقصد یکی از کشورهای پناهنده پذیر می‌نمایند سپس دلایلی را مطرح می‌کنند که قابل دفاع نبوده و در اثبات ادعا خویش در مقابل سارنوالان بسیار ورزیده و با تجربه در ادارات مهاجرت کشورهای پناهنده پذیر موفق نمی‌شوند جواب مثبت اخذ نمایند. در چنین حالتی تنها راهی اِقتناع مأمورین و یا محاکم این کشورها آراسته مدرک اثبات ادعا است و بنا بر حضور فزاینده این کشورها در افغانستان، آراسته مدارک بدون پایه و اساس و قبولاندن آن به مأمورین آدره مهاجرت تقریباً ناممکن است.

ظاهراً پدیده مهاجرت با نام افغانستان وابسته و عجیب شده است. سالهاست که این کشور بالاترین گراف مهاجرت را داشته و این روند با وجود تشکیل نظام جدید و واریز شدن میلیاردها دالر کمک و حضور نظامی و ملکی تقریباً ۵۰ کشور مقتدر همچنان ادامه دارد.

مهاجرت خسارات سهمگین انسانی و اقتصادی بر مردم افغانستان تحمیل نموده و با گذشت هر روز بر دامنه این تاوان‌ها افزوده می‌شود. همواره سر و صدای ناشی از تلفات انسانی در مسیر راه، و مشکلات مهاجرین افغان در کشورهای مختلف در رسانه‌های ملی و بین المللی طنین انداز است. هر از گاهی کتله‌های از مهاجرین افغانستانی در واکنش به مشکلات و گرفتاری‌های که دامنگیر آنان بوده در نقاط مختلف جهان دست به اعتراض زده اند. در کشور های که امکان نسبی اعتراض و بلند نمودن صدا وجود داشته، با گذشت هر روز روند پذیرش در کشور های پناهنده پذیر و راه های رسیدن به آن کشور بیش از پیش دشوار گردیده و این سختی سبب گردیده تا گاه گاهی مهاجرین افغانی در اعتراض به چالش‌های پیش روی خویش اقدام به تظاهرات و اعتراضات نمایند و دست به تحصن بزنند، حتی در برخی موارد به اعتصاب غذا روی بیاورند. و یا فعالین مدنی و مدافعین حقوق پناهجویان سمینار دایر و با مقامات مسئول مذاکره و مشاجره، جلو زندان و یا میدان هوایی تجمع اعتراضی داشته باشند.

اما بنا بر حساسیت‌های جدی موجود در قبال پدیده مهاجرت در جوامع و کشورهای مهاجر پذیر، اغلب اوقات هر نوع اعتراضی کمترین کمک به تغییر وضعیت معترض نمی‌کند و به ندرت اگر پاسخی دریافت کنند، زود گذر و چند روزه خواهد بود و در بعضی موارد حتی باعث پیچیدگی و دشواری‌های بیشتر در طی مراحل تقاضا های مطرح شده نیز می‌گردد.

با آنهم روند مهاجرت افغان‌ها که انتظار می‌رفت کمتر شود بیشتر شده است؟! اکثریت مهاجرین و آگاهان امور تداوم روند مهاجرت افغان‌ها را جنگ و نا امنی، نزاع، بیکاری، عدم امکانات مناسب صحی، تحصیلی، فقدان برنامه‌های رفاهی و... عنوان می‌نمایند. اما مسؤولین وزارت امور خارجه در بیانات و اظهار نظرهای خود می‌گویند که مهاجرت‌های سال‌های اخیر از افغانستان در اکثر موارد هوسی و شوقی بوده است. آقای مستغنی از مقامات وزارت خارجه طی صحبت خویش با رسانه‌ها در این رابطه می‌گوید: «همه می‌دانیم که بعضی از این مهاجرت‌ها معمولاً با صرف هزینه‌های خیلی گزاف صورت می‌گیرد در حالی که خیلی‌ها ادعا دارند که از بیکاری فرار نموده و به سمت کشورهای اروپایی مهاجرت می‌کنند حال آنکه اگر همان پولی را که با تحمل خطرات جانی به قاچاقبر می‌دهند تا از راه‌های

علت افزایش مهاجرت شهروندان هندو و سیک از افغانستان

، ننگرهار، لغمان، لوگر و غزنی نام برد. با شکست طالبان و برقراری نظام جدید در کشور روزه های امیدها به زندگی پدیدار گردید و باعث شد تعدادی از این اقلیت دوباره به کشور عودت نمایند. نمایندگان سیک و هندو در پاره ایی از امور کشوری اشتراک داده شدند نظیر عضویت در لویه جرگه ها و برخی کمیسیونها و شورای ملی! با افزایش خانواده های هندو و سیک برپایی مراسم های مذهبی و جشنهای این اقلیت در افغانستان پس از سالها دوباره مجدداً برگزار گردید. یکی از دلایل شکوه و رونق این جشنها و محافل حضور صدها متخصص و کارگر هندی در افغانستان نیز بود که در پروژه های بازسازی و خدماتی مشغول فعالیت و کار هستند.

از این جشنها و مراسم ها میتوان به جشن ویساک سیک ها در کابل اشاره نمود.

جشن گوروپورب سالروز تولد گورو نانک دیو بنیانگذار مذهب سیک در گور دواره کارته پروان شهر کابل با حضور بعضی از مقامات دولتی و شهربان کابل برگزار شد.

امید آن می رفت با استفاده از شرایط دموکراسی و رعایت حقوق شهروندی و بشری و تصویب قوانین نافذ و حمایت حکومت از اقلیت ها، زمینه بازگشت بیشتر و آرامش خاطر بهتر سیک ها و هندوان افغانستان در رسیدن به خواسته های قانونی شان فراهم شود ولی متأسفانه برعکس آن در حال اتفاق افتادن است و امیدهای دلبسته شده در حال یأس و ابهام به پیش می رود.

هندوان و سیک ها بعنوان شهروندان کشور دارای حقوق مساوی با دیگر شهروندان هستند که باید از حمایتهای قانونی و مزایای دولتی برخوردار باشند. اکنون در این سالهای اخیر مشکلات و تنگناها به اشکال جدید بروز نمودند. در پیش نویس قانون انتخابات برای اقلیت سیک و هندو های افغانستان یک کرسی در مجلس نمایندگان منظور شده بود، اما با تنگ نظری در پارلمان این کرسی حذف گردید که باعث اعتراضات جامعه مدنی و شورای سرتاسری هندو و سیک های افغانستان گردید.

این شورا از حکومت و شورای ملی انتقاد کرد و بیان داشت که «تبعیض علیه سیک ها و هندوها در دستگاه حکومتی افغانستان به حدی زیاد شده که حتی یک کرسی را که از قبل برای ما در نظر گرفته شده بود را حذف کردند» موجودیت یک کرسی برای نماینده هندوها و سیک ها در شورای ملی میتوانست مشکلات اجتماعی، مذهبی، اقتصادی و فرهنگی را که آنان دارند را به گوش حکومت برساند و از حق خود دفاع کنند.» آنان تأکید داشتند اگر خواسته های قانونی این اقلیت برآورده نشود از سازمان

با وجود آمدن نظام جدید در کشور و تصویب قانون اساسی و تضمین حقوق فردی و اجتماعی در آن؛ امید به همزیستی مسالمت آمیز و برخوردار از حقوق شهروندی و برابری زنده گردید.

هندوها و سیک ها از جمله شهروندان در اقلیت در جامعه افغانستان هستند که رو به کاهش جمعیتی نهاده اند و بیش از پیش کشور را ترک کرده اند!

فعالان و فرهیخته گان سیک و هندو خود را از ساکنان قدیمی افغانستان میدانند!

آنان با مراجعه به تاریخ گذشته به وجود آیین هندو و بودیسم قبل از اسلام در کشور اشاره مینمایند.

در گذشته قبل از آغاز جنگ و کشتار در حدود یکصدوپنجاه هزار از هندوها و سیک ها در کشور ساکن بودند؛ که با بروز جنگ و ناامنی رفته رفته رو به کاهش نهادند.

با آغاز تهاجم شوروی عده ای از سیک و هندوها به هند و کشورهای دیگر پناهنده شدند.

با قدرت گرفتن مجاهدین در کابل و تشدید جنگهای داخلی احزاب جهادی عده بیشتری به خارج پناه بردند.

تا زمان سلطه سیاه طالبان که مهاجرت و ترک دیار و کشور شدیدتر و سریعتر هم شد.

در زمان طالبان فشارها و سخت گیریها بر تمام مردم خصوصاً اقلیتهای مذهبی سیک و هندو صورت گرفت. طالبان آنان را مجبور به پوشیدن شال زرد رنگ جهت شناسایی شدند، که در نوع خود این تبعیض غیر انسانی بود و عمق عقب ماندگی تفکر طالبانی را نشان میداد، فشارها و سختگیریها و بیدادگری طالبان، باعث شد شماری زیاد از مردم از جمله هموطنان سیک و هندو مجبور به مهاجرت به خارج کشور شوند.

اهل هندو و سیک ها همچون سایر هموطنان کشور از این سه دهه جنگ و ویرانی بسیار متضرر شدند.

روزگاری آنان در تجارت و اقتصاد و بازار نقش فعال و برجسته ای داشتند و از قدیم الایام در کارهای مالی اداری و وظیفه اجرا می نمودند.

در این بیش از سه دهه ناامنی و بی ثباتی آنان از اداره و سیاست دورتر و دورتر شدند و روی به بازار و تجارت آوردند.

آنان در مناطق مختلف دارای مراکز، معابد و درمسال ها بوده اند که در آنجا به عبادت، برنامه های مذهبی، کارهای خیریه، امور آموزشی و فرهنگی و اجتماعات می پرداختند که میتوان از جمله در کابل، قندهار



آوارگی و پناهندگی این شهروندان نشان دهنده عدم توجه حکومت به وضعیت آنان و برخورد نامناسب بعضی افراد مغرض و متعصب با آنان است. در این سالها جمعیت اقلیت سیک و هندو به کمتر از چهارهزار نفر تقلیل شدید پیدا کرده است که اگر این روند برخورد با آنان ادامه پیدا کند کمتر و کمتر خواهد شد.

هموطنان هندو و سیک ما همیشه در کنار دیگر مردم زندگی مسالمت آمیز داشته اند، تابع دولت و قوانین بوده اند، به دولت مالیات پرداخته اند و حتی در خدمت سربازی زیر پرچم در کنار دیگر هموطنان قرار داشته اند. شهروندان کشور باید اصول انسانی حقوق بشر را رعایت نمایند و احترام به حق شهروندی همه را بپذیرا باشند، فرهنگ تحمل پذیری و زندگی مسالمت آمیز را در کنار یکدیگر ترویج دهند و محیط مطلوب برای زیست تمامی اقشار و افراد و مذاهب و گروههای اجتماعی فراهم آورند تا هم سعادت خودشان و دیگران در آن تأمین شود.

حکومت هم باید وظیفه دفاع از شهروند، تطبیق عملی قانون اساسی و زمینه آسایش و رفاه تمام اتباع کشور را مهیا سازد. امید است با رعایت حقوق بشری و احترام حقوق شهروندی همه شهروندان ساکن کشور از جمله اقلیت سیک و هندو به حق و حقوق و جایگاه شایسته شان دست بیابند.

ممل متحد تقاضای کتلوی پناهندگی در کشورهای دیگر را خواهند کرد. هندوان و سیکهای کشور میگویند زندگی برای ما در افغانستان هرروز سخت تر میشود اطفال و زنان ما در شهر و بازار آزادانه گشت و گذار نمیتوانند و گهگاه با تحقیر و توهین روبرو میشوند، پسران و دختران ما از تحصیل بازمانده اند، مراسم مذهبی خود را آزادانه برگزار نمیتوانیم، در اجرای مراسم هندوسوزان با مشکلات فراوان مواجه هستیم، بعضاً تهدید میشویم و از کسب و کار میمانیم.

متأسفانه اینها از جمله عواملی هستند که باعث مهاجرت اقلیت هندو سیک از کشور گردیده است.

این همان است که مردمی که روزگاری در زندگی شهری افغانستان و در بازار و تجارت و دکانداری نقش داشتند به حاشیه رانده شده اند و از حقوق شهروندی خویش محروم میگرددند و چاره ای جز هجرت و ترک دیار نمی بینند.

مهاجرت نیز بدون مخاطره و دشواری نمی باشد و مسیر سخت و بعضاً طولانی و طاقت فرسایی است که از روی مجبورت و فشار به آن روی آورده میشود. وقتی عرصه کار و زندگی و فعالیتهای اجتماعی و مذهبی بر هر مردمی تنگ و دشوار می گردد آنگاه چاره ای جز فرار و پناه گزیدن در جای دیگر نمی یابند.

دوگانگی فرهنگ مهاجرت



و تاثیر آن بالای مهاجران افغانستان

محمد عوض نبي زاده

برخیها عوامل رانده شدن مردم را شامل تعقیب، زورگویی و ارباب، تصفیه نژادی و قتل عام بخاطر افراطگرایی و رادیکالیسم و در خطر بودن افراد غیر نظامی در حین جنگ، که به طور سنتی هجوم پناهندگان را برای فرار از جنگ و دیکتاتوری می دانند.

البته مهاجرتها بخاطر دلایل شخصی نیز براساس روابط فی مابین اشخاص که، یک نفر به کشور جدیدی پناهنده میشود صورت میگیرد. در سالهای اخیر مهاجرت در یکتعداد از کشورهای مهاجر پذیر یک مورد عمده ی سیاسی بوده ومخالفت با مهاجرت عموماً بیشتر از حمایت از آن درین ممالک مرسوم میباشد، پدیده ی مهاجرت باعلائق اقتصادی و مالی تحت تاثیر قرار می گیرد و کشورهای مهاجرپذیر از نیروی کار مهاجران نفع می برند

چون بسیاری از کشورهای صنعتی برای گردش اقتصاد خود به نیروی کار ارزان مهاجرین نیاز دارند. در کشورهای صنعتی عمدتاً مهاجران در بخش های زراعت، ساختمان، رستوران و هتل داری، مراقبت از سالمندان، نظافت و خدمتکاری منازل مشغول به کار هستند. برطبق آمار تخمینی سازمان ملل متحد در حدود ۱۹۰ میلیون مهاجر بین المللی صرف در سال ۲۰۰۵ وجود داشت، که ۳ از کل جمعیت دنیا را شامل می شود.

اما در چند دهه ی اخیر کشورهای مهاجر پذیر قوانین سختگیرانه تری را درین باره اعمال میکنند که مایه تشویش فراوان مهاجران از ممالک مختلف دنیا گردیده است. گرچه پناهندهگی نوعی از مهاجرت خارجی است که؛ مردم را مجبور به نقل مکان می کند. به عنوان نمونه جنگ های داخلی سه دهه اخیر در افغانستان، باعث پناهندهگی افغانها در ممالک ایران و پاکستان و بخصوص در کشورهای غربی گردیده است. زیرا مهاجران افغان می خواهند که

مهاجرت عبارت از جابه جایی مردم از مکانی به مکانی دیگر و یا کوچ افراد از یک کشور به کشور دیگرند، که آنان در آنجا شهروند نیستند و آنها برای دور شدن از شرایط جنگ، فقر، بلایای طبیعی، بیکاری و نبود امنیت جبراً تن به مهاجرت و ترک سرزمین ابائی شان میدهند. هم چنین



افراد خانواده و فامیل خود را از بلایای جنگ خونمان سوز نجات بخشند. افغانستان از حدود سی و پنج سال پیش تاکنون شاهد بروز موج مهاجرتها بوده و مردم آن، تجربه‌های خاصی از جنگ و انتحار، گرسنگی، بیکاری و داشتن کار نامناسب را از سر گذراندند. در حالیکه بررسی‌های عینی و دشواری‌های خانواده‌های ناشی از مهاجرت و پناهنده‌گی در میان افغانها در خارج از کشور مستلزم پژوهش ویژه می‌باشد، که نه تنها سر درگمی‌ها، کاستی‌ها و تنگناهای را در میان خود افغانها در خارج بوجود آورده است، بلکه این معضله محیط میزبان را نیز آغشته با انبوهی از نا ملایمات ساخته اند.

بحران و تحولات چند دهه اخیر در افغانستان نه تنها دگرگونی‌های رادر ساختار جامعه‌ی افغانی وارد کرده است، بلکه موازی به آن، تغییراتی را در ساختارهای خانواده‌ها نیز بوجود آورده اند، همچو دگرگونی‌ها هنگام مهاجرت و بی‌جا شدن‌ها همگام در محیط جدید نیز انتقال یافته و روابط و ضوابط تازه را جاگزین نورمهای پیشین نموده، که بدین لحاظ اثرات پدیده‌ی دو فرهنگی مهاجرت بر افغانهای مهاجر

خیلیها برجسته بوده که علایم تاثیر آن در میان افغانهای مهاجر در سالهای اخیر بطور مشهود به نظر میرسد.

چون افغانهای خارج از کشور به هیچ وجه نمی‌توانند از تاثیرات این دگرگونی‌ها ی دوفرنگی در امان بمانند. مهاجران افغان هنگام ترک کشورشان باید خیلی چیزهای مورد علاقه از قبیل: خانواده، دوستان، شبکه حمایتی، و فرهنگ خود را ترک گویند و باید دارایی‌های غیر منقول و منقول خود را به پول نقد تبدیل تا خرج مسافرت خود را تامین کنند. وقتی که آنها به کشور جدید می‌رسند با خیلی چیزهای پیش بینی نشده مانند پیدا کردن کار، محل بود و باش و قوانین جدید، الگوهای فرهنگی جدید، زبان جدید یا مسائل مربوط به، نژادگرایی و سایر رفتارهای مخالف خود و خانواده اش مواجه می‌شوند.

موارد اقتصادی و محیطی مشکلات هویتی برای نسل جدید مهاجران افغان نیز به نوبه خود پدیده‌ی مهاجرت و جابجایی‌های تازه که زمینه‌ساز و تبادل فرهنگ با دیگران را در میان آنان مهیا و قالب جدید خانواده‌ها را معرفی می‌سازد، هر چند پاره‌ئی از تغییرات در خانواده‌ها اجباری و ناشی از هجوم فرهنگی و اخلاقی محیط جدید است.

اوضاع خانواده‌های افغان در غربت و مهاجرت که پیشینه‌های خانواده‌گی، ساختار، نظم و هیبراشی گذشته هنوز هم تا حدودی در میان آنان پا برجا بوده و تاثیرات معین خود را با سخت جانی در میان مهاجران نسل اول افغان حفظ می‌کند و در مقابله با رویداد‌های تازه مقاومت مینماید، اما هر قدر که مهاجر افغان از فرهنگ و کلتور گذشته فاصله بگیرد به همان تناسب بر دشواری‌های موجود در محیط جدید زندگی خود در کشور میزبان غلبه خواهد نمود.

تاثیرات مثبت پدیده مهاجرت بالای نسل دوم افغانهای مهاجر از لحاظ فراگرفتن زبان و فرهنگ پشرفته‌ی کشور میزبان و ادامه تحصیلات در رشته‌های گوناگون بوده است که جوانان و نوجوانان نسل دوم مهاجرین افغان را بیک نیروی کار تحصیل یافته تبدیل و آنان را در شقوق مختلف در کشور میزبان مصروف کار و اشتغال می‌سازند که این خود یک دستاورد مثبت برای خانواده‌های مهاجر افغان در غرب پنداشته میشود.

ولی دوگانگی فرهنگی مهاجرت و تاثیرات منفی آن بالای افغانهای مهاجر نیز خیلیها جدی بوده که چنانچه در میان گروهی از خانواده‌های مهاجر افغان رفتار با دختران متفاوت از پسران است، آنها حق آزادی بیشتر برای فرزندان شان قایل هستند و دلیل آنرا در آسیب

پذیری دختران میدانند، بیم و ترسی که از لجام گسیخته‌گی‌های برخی جوانان وجود دارد، این نحوه برخورد را توجیه پذیر می‌سازد. بهتر آنست که دشواری‌ها را ولو ظاهراً شرم آور هم باشد، در تفاهم و مشوره با نهادهای زیربیط تخصصی محل زندگی شان حل و فصل نمایند.

از انجائیکه جوانان خارجی در اروپا در بهترین سالهای عمر خود مجبورند که در یک کمپ پناهنده گان تنها باشند و هیچ امیدی هم برای آینده نداشته باشد، که این وضعیت دشوار و سر در گمی و تنگناها و در مواردی به خلاف رفتاری متمایل می‌سازد، آن جوانی را که خود تحت شرایط دشوار مانند بی سرنوشتی، انتظار طولانی در مراکز پناهنده‌گی و حتی تهدید به اخراج اجباری و ترک خاک قرار دارد.

بیشتر از پیش به سوء رفتار آماده و ترغیب میشود، چنین جوانان با عقده‌های حقارت، نابرابری مشهود و دهها دشواری روان افسرده‌گی مواجه اند، اگر بزرگسالان و نهادهای مواظبت از چنین جوانان با هوشیاری و درایت وارد کارزار اقناعی و تربیتی نشوند، میتوانند منشاء دشواری‌ها و جنجالهای بزرگتر برای کل جامعه میزبان گردد.

رفتار خشونت آمیز را نمی‌توان به هیچ وجه توجیه نمود که؛ به کار بردن کلمات رکیک، بهانه گیری‌های پی در پی، داد و فریاد تحکم آمیز، ایجاد فشارهای روحی با رفتار خشونت بار، تهدید به کشتن، محروم کردن از غذا، تهدید مبنی بر اخراج از خانه، تهدید به انزوا و جدائی، لت و کوب کردن، اجبار به روابط زناشویی ناخواسته و غیره می‌باشد. بی‌تردید «مهاجرت بی‌هدف» پدیده‌ای مخرب است که در این بین کودکان خانواده‌های مهاجر بیش از والدین متحمل انواع آسیب‌ها می‌شوند.

بیکاری والدین و فقر مالی خانواده؛ ترک تحصیل کودکان؛ گرایش به کار از سن کم با هدف تأمین نیازهای معیشتی خود و خانواده همگی از مشکلات رایجی است که کودکان مهاجر با آن دست به گریبان هستند. فاصله فرهنگی بین وطن اصلی و کشوری که به آن مهاجرت کرده اند، برخورد کشور میزبان با مهاجران، ساختار خانواده و بسیاری از عوامل دیگر نیز تاثیرات نا میمون بالای مهاجران می‌گذارند.

مشکلات مهاجرت و هویت فرهنگی جوانان و نوجوانان افغانی، یکی از موضوعات مهمی است که باید به آن توجه خاص شود که اغلب نوجوانان مهاجر افغان با آن درگیرند، زیرا آنها از یک سو خواهان استقلال و آزادی هستند و دوست دارند

بزرگ شوند و دیگران آنها را بعنوان انسان‌هایی بالغ تلقی کنند، از طرفی دل‌کنند از کودکی با تمام حمایت و توجهی که از سوی پدر و مادر دریافت می‌کنند، راحت نیست. این انتخاب نوجوانان افغانی از دو فرهنگ، دقیقاً این دو تضاد و این دو نیاز را به نمایش می‌گذارد. بسیاری از تظاهرات فرهنگی نوجوانان از بابت احترام به پدر و مادر و فرهنگ و وطنش است که بعضی کارها را آنان جبراً بخاطر خوشحال کردن دیگران انجام می‌دهد و این پیوند عاطفی نسبت به فرهنگ افغانی را حس می‌کند و از بابت پیوندی است که به خانواده و خویشاوندانش دارد. خطرناک‌ترین عکس العمل این است که تصویرهای منفی ناشی از یک برخورد‌های نژادپرستانه با فرهنگش را بعنوان هویت واقعی خود بپذیرد. روش دیگری که نوجوان مهاجر می‌تواند از آن برای کاهش اضطراب‌هایی که بحران هویتی در او ایجاد می‌کند بکار گیرد، حذف کامل هر گونه شباهت با فرهنگ پدر و مادرو تلاش در تبدیل کامل خود به مدلی که فرهنگ حاکم ارائه می‌دهد، است. البته برخورد مناسب پدر و مادرمهاجر در این موارد باید به نوجوان منتقل و با گفتگو و برقراری دیالوگ با آن در زمینه‌های مختلف مسائل را حل تا این امر برای دو طرف، کمک کننده باشد.

- ماه - سپتامبر - سال - ۲۰۱۴

افغانستان از حدود سی و پنج سال پیش تاکنون شاهد بروز موج مهاجرتها بوده و مردم آن، تجربه‌های خاصی از جنگ و انتحار، گرسنگی، بیکاری و داشتن کار نامناسب را از سر گذراندند. در حالیکه بررسی‌های عینی و دشواری‌های خانواده‌گی در میان افغانها در خارج از کشور مستلزم پژوهش ویژه می‌باشد، که نه تنها سر درگمی‌ها، کاستی‌ها و تنگناهای را در میان خود افغانها در خارج بوجود آورده است، بلکه این معضله محیط میزبان را نیز آغشته با انبوهی از نا ملایمات ساخته اند.

طی مراحل تقاضای پناهندگی در کشور هالند

بعد از ورود قانونی بدخل خاک هالند با مراجعه به مراکز پذیرش پناهندگان درخواست شان را ارائه مینمایند. مهمترین مرکز پذیرش پناهندگان تراپل است که در شمال هالند قرار دارد. کسانی که با ویزا وارد هالند میشوند باید ظرف مدت حداکثر ۷۲ ساعت تقاضایشان را به مسئولین مربوطه ارائه نمایند.

کسانی که بطور هوایی وارد هالند میشوند در دفتر پولیس مهاجرت در میدان هوایی ابتدا بازرسی دقیق از اجناس و اشیاء همراه و خود شخص صورت میگیرد و تشخیص هویت می شود و اثر انگشت گرفته می شود. پرس و جوی مختصری از نحوه سفر و ورود به هالند صورت میگیرد. بعد از طی مراحل اداری توسط پولیس مهاجرت و اعلام آمادگی شما برای پناهندگی، به بخش بزرگتری که اداره مهاجرت و تابعیت (IND) نام دارد منتقل میشود. در اداره مهاجرت فرد در محیط بسته که حق خروج و بعضی از آزادیها را ندارد نگهداری می گردد. معمولاً کارهای ذیل در مرکز اداره مهاجرت اسخپول که در کنار میدان هوایی قرار دارد انجام میشود. در این مرکز تقاضا کننده را برای پروسه پناهندگی آماده میکند:

- برگه تقاضای پناهندگی بشخص داده میشود که توسط وی باید امضا گردد.
- توسط نرس و دکتر موظف در این مرکز معاینه و درمان لازمه ابتدایی صورت می گیرد.
- برای دفاع از حقوق متقاضی، وکیل در اختیارش گذاشته می شود.

- سازمان هالندی خدمات غیر دولتی برای پناهندگان **Vluchtelingen werk** nederland وجود دارد که به اختصار (V W N) ف. و. ان نامیده میشود، که به پناهندگان

کمک و مساعدت مینماید. این سازمان به پناهندگان خدمات مختلفی ارائه مینماید و پل ارتباطی اشخاص با اداره مهاجرت، وکیل و سایر نهادها میباشد. اگر شما نیاز به تلفن، فاکس، اینترنت، تماس با وکیل، تبدیل وکیل و دریافت مراسلات پستی و ... را داشته باشید به شما از طریق این سازمان کمک صورت میگیرد. ف. و. ان شخص متقاضی را برای مصاحبه آماده میکند و نقش مساعدت کننده را دارد. برای کودکان زیر سن قانونی زیر هجده سال ارگان دیگری بنام نیدوس (Nidos) وجود دارد که مسئولیت آنان را بر عهده دارد. از فرد زیر چهارده سال اثر انگشت گرفته نمیشود و مصاحبه هم صورت نمیگیرد.

کودکان زیر هجده سال شرایط خاص دارند و در اسکان آنها دقت بیشتری صورت میگیرد یا در خانه با سرپرستی یک خانواده نگهداری میشوند و یا در خانه مشترک کودکان پناهنده زیر نظر مسئولین و سرپرست زندگی میکنند. البته از افراد زیر سن قانونی هم مصاحبه بعمل می آید و وضعیت آنان از نظر جواب روشن میگرد ولی تاسن قانونی در این مراکز سکونت داده میشوند. قبل از آغاز مصاحبه، با وکیل دیدار اولیه جهت آشنایی و مشاوره انجام می پذیرد. وکیل نقش بسیار حیاتی را در سرنوشت متقاضی پناهندگی بازی می کند.

پروسه اصلی پناهندگی در هالند اکنون هشت روزه گردیده است :
روز اول : مصاحبه اول



در این مقاله سعی شده است فقط شرح مختصری از مراحل مختلف و شرایط پناهندگی در هالند توضیح داده شود.

کشور شاهی هالند از کشورهای پناهنده پذیر در جهان بشمار می آید، اما با توجه به وسعت کم و افزایش حجم انبوه پناهندگان و شرایط نامساعد اقتصاد جهانی خصوصاً کشورهای اتحادیه اروپا، محدودیت های شدید برای پذیرش پناهندگان و مهاجرین اعمال میشود.

هنگامی که افراد متقاضی پناهندگی، خود را به هالند می رساند حق آن را دارد که تقاضای پناهندگی نماید.

ورود به هالند از طریق هوایی :

اگر متقاضی پناهندگی، خارج از محدوده کشورهای اتحادیه اروپا و خارج از حوزه شینگن بصورت هوایی وارد هالند شود باید در میدان های هوایی با مراجعه به پولیس مهاجرت، تقاضای پناهندگی نماید.

این افراد وارد میدان های هوایی «اسخپول» در نزدیکی شهر آمستردام یا شهرهای روتردام و در نزدیکی شهر ایندهون میشوند.

معمولاً بازرسی و چک کردن پروازهای خارج از اروپا و آمریکا در دهانه ورودی خرطوم به سالن انجام میگیرد و مأموران پولیس سرحدی با کنترل پاسپورت و مدارک همه افراد، اشخاصی که مدارک کافی سفر ندارند و یا به قصد پناهندگی آمده اند را جدا نموده و به دفتر پولیس مهاجرت هدایت می کنند. البته کسانی هم هستند که با ویزا وارد میشوند که دو حالت دارد: یا در میدان هوایی درخواست پناهندگی می کنند و یا

روز دوم : اصلاح مصاحبه اول و آمادگی برای مصاحبه دوم

روز سوم : مصاحبه دوم

روز چهارم : اصلاح کیس یا اصلاح مصاحبه دوم

روز پنجم : تصمیم گیری اولیه - پیش تصمیم یا پیش نظر برای مثبت یا منفی بودن تقاضای پناهندگی

روز ششم : ارائه دفاعیه و کیل به پیش تصمیم

روز هفتم : تصمیم اداره مهاجرت و پناهندگی

روز هشتم اعلام جواب به وکیل و شخص متقاضی

مصاحبه اول شامل سوال و جواب از مسیر راه و چگونگی خروج شما از کشورتان تا رسیدن به هالند میباشد . در مصاحبه اول هویت شخص تثبیت میگردد و مدارک هویتی چون تذکره ، کارتهای شناسایی ، لایسنس رانندگی و ... خواسته میشود.

معمولا در این مصاحبه از مشخصات فردی و خانوادگی تا تحصیلات و زمان رسیدن به هالند سوالات مختلف پرسیده میشود . این مصاحبه هم در نوع خود مهم است چون وضعیت بعضی از افراد در این مصاحبه روشن میشود ، مانند داشتن ویزای شینگن از هر کشور عضو شینگن ، داشتن اثر انگشت از کشور دیگر قانون دویلین و ...

اگر از متقاضی پناهندگی ویزای شینگن غیر از هالند آشکار شود و یا اثر انگشت کشور دیگر اتحادیه اروپا معلوم گردد پروسه مصاحبه توقف داده میشود و قانون دویلین در مورد شخص اجرا میگردد ، البته اداره مهاجرت بررسی خود را انجام میدهد و اگر بخاطر دویلین درخواست متقاضی رد شد میتواند به دادگاه شکایت تسلیم نماید .

مصاحبه دوم که مصاحبه اصلی پناهندگی است در مورد علت پناهندگی و دلایل ترک کشورتان و علت‌های برنگشتن به کشورتان سوال میشود . در این مصاحبه متقاضی باید ثابت نماید که در زادگاه خود جانش در معرض خطر قرار دارد و به هیچ وجه نمیتواند به کشورش برگردد . ارائه مدارک و اسناد معتبر و موثق به پروسه پناهندگی شخص کمک میکند . تناقض گویی ، دو گپه شدن ، بذله گویی و داستانهای طولانی و شک انداز ، گفته های بدور از واقعیت ، ادعاهای بی اساس و بی مدرک ، عدم ارائه مدرک هویتی و مسائلی این چنینی پروسه پناهندگی متقاضی را با خطر روبرو میسازد .

مصاحبه ها معمولا از نه صبح شروع و بستگی به سوالات و پرونده متقاضی تا چند ساعت طول میکشد. در طی مصاحبه ، مصاحبه کننده و مترجم حضور دارند . البته در بعضی مواقع و با توجه به شرایطی از V W N شخصی حضور می یابد و یا وکیل متقاضی هم اشتراک می کند .

جواب اداره مهاجرت در سه حالت قرار دارد :

(۱) جواب مثبت و قبولی پناهندگی که معمولا پنج سال میباشد که انواع مختلف A, B, C دارد . شخص برای طی مراحل به کمپ باز فرستاده میشود.

(۲) حالت پروسه که معمولا شش ماهه میباشد و هنوز اداره مهاجرت نتوانسته تصمیمی اتخاذ کند و نیاز به زمان بیشتر دارد . در این حالت نیز شخص به کمپ باز فرستاده میشود.

(۳) جواب منفی که درخواست پناهندگی متقاضی از سوی اداره مهاجرت رد میگردد . البته شخص میتواند به دادگاه شکایت کند.

در این وضعیت متقاضی به کمپ بسته و محدودتری انتقال می یابد.

در کمپ بسته متقاضی منتظر برگزاری دادگاه می ماند و اداره مهاجرت پرونده را به پلیس اتباع خارجه و سرحدی ارجاع مینماید و از شخص خواسته میشود به وطن خود برگردد و از هر راهی برای دیپورت متقاضی استفاده میشود . نگهداری در این مرکز بسته ، بمنظور اخراج متقاضی است .

ورود به هالند از طریق مرز زمینی :

اگر پناهنده زمینی وارد خاک هالند شده و یا دارای ویزای معتبر هالند هست که داخل خاک شده باشد وضعیت کمی آسانتر است .

فرد باید به مراکز پذیرش پناهندگان که در تراپل ، دن بوش ، زیفنار قرار دارد مراجعه نماید . در مراکز پذیرش پناهندگان ، پلیس و مسئولین مربوطه از متقاضی اثر انگشت گرفته و مشخصات شما درج میشود .

یعنی شخص برای تقاضای پناهندگی در هالند ثبت نام رسمی و آماده پروسه پناهندگی میشود . در مراکز پذیرش پناهندگان ، متقاضی در کمپ باز قرار دارد و در رفت و آمد و ارتباطات آزاد است.

بزرگترین و معروفترین مرکز پذیرش پناهندگان ، تراپل است و اکثریت متقاضیان پناهندگی بدانجا مراجعه مینمایند.

طبق برنامه ریزی کارهای متقاضی به پیش میرود . ممکن است متقاضی در همان مراکز برای دوره مصاحبه جا داده شود یا در کمپهای دیگر

اسکان موقت ، جایجا شود . سپس توسط نرس و دکتر معاینات لازمه انجام میگردد . دکتر سلامتی و توانایی شخص را برای انجام مصاحبه اعلام میکند . همچنان که در قبل توضیح داده شد ، V W N به متقاضیان پناهندگی کمک مینماید . توسط اداره مهاجرت و با هماهنگی V. W. N برای متقاضی وکیل تعیین میشود . بعد از چند روز استراحت ، از متقاضی پناهندگی مصاحبه اول که مسیر راه است اخذ میشود . سپس اصلاح مصاحبه اول با حضور متقاضی نزد وکیل صورت میگردد .

آنگاه مصاحبه دوم که علت پناهندگی است و مصاحبه اصلی انجام میشود . روزهای بعد دوباره اصلاح مصاحبه دوم با حضور وکیل انجام می شود. بعد از آن اداره مهاجرت پیش تصمیم یا پیش جواب که voornemen نام دارد را اعلام میدارد. وکیل برای رفع اشکالات وارده از سوی اداره مهاجرت در مورد پیش جواب دفاعیه ای را حاضر میکند و به اداره مهاجرت ارسال میدارد . پس از آن اداره مهاجرت تصمیم خویش را اعلام میدارد که باز هم سه حالت دارد.

(۱) درخواست پناهندگی شخص متقاضی قبول شده و به وی اقامت پنج ساله داده میشود.

(۲) پروسه شش ماهه داده میشود ، اداره مهاجرت نتوانسته تصمیمی بگیرد و زمان بیشتری نیاز دارد.

(۳) جواب منفی داده شده و درخواست پناهندگی متقاضی رد میگردد . در صورت قبولی به کمپ باز دیگر انتقال (ترانسفر) میشود . در کمپ باز پناهنده منتظر اسکان دائم یعنی تحویل مسکن برای زندگی در شهرهای هالند است.

مسئولیت اسکان موقت پناهندگان را ، ارگانی بنام C O A برعهده دارد . (سازمان مرکزی متقاضیان پناهندگی)

در صورت جواب رد معمولا به کمپ باز دیگر انتقال داده شده و منتظر شکایت دوسیه پناهندگی در دادگاه هالند میماند .

ارجاع پرونده به دادگاه چندین ماهه زمان می برد و حتی بیش از یکسال هم طول می کشد .

دادگاه با حضور شخص و وکیل قانونی وی و نماینده اداره مهاجرت هالند و مترجم و قاضی و منشی دادگاه برگزار میشود .

در دادگاه وکیل متقاضی اصرار بر پناهنده بودن و برخوردار بودن شخص از حقوق پناهندگی دارد و نماینده اداره مهاجرت اصرار بر احراز عدم پناهندگی متقاضی و تأکید بر درستی جواب اداره مهاجرت ! در صورت جواب رد از دادگاه ، انتقال به کمپ بسته که تقریبا حالت زندان است ، صورت میگردد . در آنجا جهت آمادگی های قانونی برای دیپورت شخص متقاضی به کشورش انجام می پذیرد.

البته فامیل ها را به کمپ دیپورتی که هر روز حضری دارد انتقال میدهند تا مقدمات دیپورتشان فراهم شود.

افراد مجرد به کمپ بسته محدود منتقل میشوند تا در انجا مقدمات دیپورتشان فراهم آید. البته هنگامی که دادگاه جواب مثبت یا منفی داد ، دو طرف دعوا (اداره مهاجرت و متقاضی پناهندگی) حق ارائه شکایت به دادگاه عالی را دارند . البته دادگاه های پناهندگی را نمیتوان «دادگاه» نام نهاد ، نام بهتر آن دیوان عدالت اداری یا بخش قضایی اداری حکومت هالند است .

گرفتن جواب مثبت (قبولی پناهندگی) آینده روشن تر و امیدوار کننده تری پیش روی پناهنده قرار میدهد.

ولی متأسفانه جواب منفی اداره مهاجرت ، شروع مشکلات و تعلیق زندگی پناهنده است. بر اساس قوانین پناهندگی یک پناهنده بدلیل اینکه جانش در وضعیت خطر و تهدید قرار گرفته به کشور دیگر که امن میباشد پناه آورده است . اکنون شرایط پناهندگی برای پناهندگان افغانستان دشوار گردیده است و جواب قبولی گرفتن بسیار سخت شده است.

بعلت گزارشات خوش بینانه از امنیت و اوضاع داخلی افغانستان و همکاری دولت افغانستان خصوصا وزارت مهاجرین یا اداره مهاجرت هالند در مورد بازگشت پناهندگان و پالیسی سخت گیرانه این اداره ، متقاضیان پناهندگی از افغانستان کمتر جواب مثبت دریافت میدارند.

در این سالها ورود پناهندگان افغانستان به هالند بسیار کم شده است.

در آغاز هر سال میلادی بعضی سیاست ها و قوانین پناهندگی تغییر مینماید . بطور نمونه قانون در مورد افرادی که برای مرتبه دوم می خواهند تقاضای پناهندگی نمایند ، از جنوری ۲۰۱۴ کمی تغییر نمود و نحوه پذیرش که قبلا مستقیم با مراجعه به مرکز پذیرش پناهندگی تراپل قابل انجام بود به گونه جدیدی تغییر یافته است ؛ شخص متقاضی ابتدا باید به وکیل مراجعه کند و اسناد و مدارک جدید خود را ارائه نماید . وکیل درخواست و مدارک را به اداره مهاجرت ارسال میدارد . اگر اداره مهاجرت موافقت نمود برای مصاحبه وقت تعیین خواهد کرد . اگر نپذیرفت پروسه پناهندگی جدید باز نخواهد گردید البته فرد متقاضی حق شکایت نزد دادگاه را دارد . S.A.H



پیامدهای مهاجرت به استرالیا؛ رسیدن به استرالیا پایان ماجرا نیست

عبدالله احمدی

گرایی مذهبی در میان جوانان شیعه هزاره افغانی ساکن در استرالیا چنان در حال اوجگیری می باشد که شماری از آنان به طور آشکار خودشان را سربازان گروه حزب الله می نامند و بنابر باورهای افراطی خویش با برخی دیگر از ساکنان محل شان درگیر می شود، حتی شماری از آنان گروهی را تشکیل داده و علناً ناباوران به دین و مذهب را مورد تهدید و ضرب شتم قرار میدهند که اخیراً باعث زخم برداشتن یک جوان گردیده و شخص مذکور فعلاً در یکی از شفاخانه ها بستری می باشد...

چندی قبل جولیا گیلارد نخست وزیر پیشین استرالیا که بنابر سیاست های معتدل خودش در قبال مهاجرین مسلمان شدیداً تحت فشار و انتقاد احزاب مخالف قرار داشت. نسبت به خطابه ها و تحرکات تندروانه و به قول وی مسلمان افراطی و رادیکال با لحنی شدید گفته بود که برای چه کشور مسلمان خود را ترک کرده اید و خدای افراط و تندروی خود را آنجا رها کرده اید و به اینجا مهاجر شده اید؟

برای آزادی؟

برای عدالت؟

برای رفا و زنده گی بهتر؟

برای عدالت اجتماعی و برابری در برابر قانون این کشور؟

طبق برخی گزارشات ، اضافه تر از ۵۰ هزار پناهنده و پناهجوی افغانی در حال حاضر ساکن استرالیا هستند. اما دولت استرالیا رسیدگی به تمامی درخواست های پناهندگی برای افغان ها و سریلانکایی های تازه وارد از طریق دریا در سال روان میلادی را متوقف نموده است. ظاهراً این اقدام با هدف اعمال سختگیری های بیشتر علیه قاچاقچیان انسان و در پی آن صورت می گیرد که دولت استرالیا از آنچه تغییر شرایط در افغانستان و سریلانکا، می نامد، سخن گفته است دو کشوری که بیشترین پناهجویان از آنجا می آیند. خالد انصاری ، روزنامه نگار افغان در استرالیا می گوید: « خبر توقف پذیرش درخواست پناهجویان افغان و سریلانکایی ها، در رسانه های استرالیا به صورت گسترده ای بازتاب یافته است. وی می گوید، اقدام اخیر دولت استرالیا، یک اقدام سیاسی در آستانه انتخابات تلقی شده و طی انتخابات گذشته این مساله ، موضوع عمده رقابت های انتخاباتی را شکل میداده است.

در عین حال برخی از رسانه ها و مقامات استرالیایی منجمله روز نامه معتبر دیلی تلگراف چاپ سیدنی به تاریخ ۲۶ اگست ۲۰۱۴ گزارشی منتشر نموده که شکایات از ترویج افراط گرایی در میان شیعیان افغانی ساکن در این شهر دارد. در بخش های از این مطلب آمده است که افراط

برای امکانات آن در کار، بهبودی زنده گی تان و آینده بهتر برای خود و فرزندان تان؟

پس این ادعا، برتری نژادی و دینی خود را کنار گذاشته و به چیزهای که به دست آورده اید یعنی «همدیگر پذیری که این کشور (استرالیا) به شما داده است» احترام بگذارید در غیر آن صورت هر کجا که برتری تان میچلد بروید. این بحث ها باعث عکس العمل های جدی در برخی از صفحات اینترنت و شبکه های اجتماعی گردیده است.

گزارش روزنامه معتبر دیلی تلگراف چاپ سیدنی، به خوبی نشان میدهد که رفت آمدهای ملاحی تند رو، کسانی چون سید جانعلی شاه کاظمی و امثال شان از آدرس ایران به استرالیا، کم کم نتیجه میدهد، آنها توانسته اند تا بخش کلان از جوانان شیعه و هزاره را به سمت افراط گرایی کشانده، آنها و جامعه ی نو پای شان را در تقابل با ارزش های پذیرفته شده ی جامعه چند فرهنگی استرالیا قرار دهند! ملاحی و مبلغان مذهبی که از ایران آمده اند با همدستی چند تا ملا های هزاره مقیم استرالیا، با تبلیغ و ترویج افراطگرایی مذهبی که بیشتر به درد جوانان کم سواد و والدین بی سواد میخورند، توانسته اند اولین گامهای شان را به سمت افراطی شدن جامعه نو پای هزاره بردارند. آنها با تبلیغ و ترویج افراط و تفریط در تلاش هستند تا شیخ حسن نصرالله را به جای بابه مزاری جایگزین کنند و میدان نبرد را به سوریه و عراق بکشانند. ادامه ی این وضعیت به طور وحشت ناک نگران کننده است، و میتواند تأثیر اسفباری را بر جامعه نو پای هزاره بگذارد! هزاره های استرالیا باید درک کنند و نگذارند تا عوامل ولایت فقیه، جامعه و جوانان آنها را به یک تهدید امنیتی برای مردم استرالیا معرفی نمایند، و چهره ی همدیگر پذیری، قابل قبول و انسانی را از آنها بگیرند.

همه میدانیم تا به امروز جامعه و دولت استرالیا برداشت نیکو و خوبی از ما ها (هزاره های شیعه) و عملکرد هایمان دارند، و همین امر باعث شده تا دولت استرالیا در اعطای ویژه های مختلف پناهنده گی و غیره در طول این سالها مدارای بیشتر با ما داشته باشند.

گزارش دیلی تلگراف، زنگ خطر هست که همه ی ما باید آن را جدی بگیریم! ظاهرا این مشکل تنها در استرالیا نیست شماری از افغان های مقیم در برخی از کشورهای اروپای غربی نیز نسبت به آنچه را که دخالت ایران در میان کتله های اجتماعی شیعیانی ساکن در آن ممالک می مانند شکایت دارند. تعداد زیادی از هزاره های ساکن در هالند معتقد اند که ایرانی ها توسط اشخاصی مرتبط با نهاد های مختلف آن کشور همواره در پی مداخله در امور اجتماعی و سوق دادن تجمعات شان به سوی افراطی گرایی هستند. آنان علت این دخالت ها را جلوه دادن چهره شیعیان افغانی من حیث و ابستگان و جامعه مطیع و تحت فرمان و گسترش حوزه نفوذ خویش عنوان می نمایند. رحمت الله یکی از ساکنان شهر روتردام در این زمینه می گوید: «یکی از اعطانی مشهور وابسته به ایران که همواره در جریان صحبت های خویش دفاع از رهبری و منافع ایران را واجب بیان میدارد. در حالیکه افغانی هم نیست اما به فارسی خوب صحبت می کند و از جانب چند تن از شیعه های افغانی وابسته به ایران سازمان یافته حمایت و در برخی از تجمعات مذهبی مردم هزاره زمینه صحبت و سخنرانی آش فراهم می گردد. رحمت می افزاید: این ملای مسجد روز جمعه تاریخ ۲۵ فیبروری ۲۰۱۳ در جریان تظاهراتی که در اعتراض به کشتار هزاره ها در جلو پارلمان هالند دایر گردیده بود، در جریان صحبت هایش شعار های زنده باد جمهوری اسلامی ایران، مرگ بر این... کشور و آن کشور... زنده باد... و مرده باد... مرگ بر... و همینطور شعار های بی ربط و تحریک بر انگیز دیگر... «آقای رحمت الله می افزاید که گرچه شخص مذکور با عکس العمل جدی برخی حاضرین در آن تجمع مواجه و سپس فرار را بر قرار ترجیح میدهد، اما کما کان در مجالس مذهبی حضور بهم رسانیده و با همان حلقه خاص بر کتله های از مردم تحمیل می گردد. و ممکن همین موضوع نیز باعث افزایش مشکل در پذیرش شیعیان افغانی در هالند گردیده و در صورت تداوم باعث بروز دشواری های بیشتر برای این جامعه مظلوم و نوپای گردد. لازم است مردم هزاره فایده و ضرر خود را تشخیص بدهد و منافع و مصالح خودو فرزندان شان و سرنوشت دیگر اقوام خویش را با افراط گرایی به چالش های احتمالی مواجه نکنند.

محمدنصیر اندیش، سفیر افغانستان در استرالیا می گوید: «که استرالیا در حال حاضر سالانه ۵۰۰ پناهجوی افغان را می پذیرد که در مقایسه با تعداد متقاضیان پنجاهجویی در استرالیا این آمار کم است.» و بنابر گفته های جواد برهانی استاد دانشگاه کاتب از منظر جامعه شناسی، مهاجرت افغانها را به دو مرحله قبل از شکل گیری دهه دموکراسی از سال ۲۰۰۱ و بعد از آن میتوان تقسیم نمود. وی می گوید: «جنگ داخلی، نامنی، بی ثباتی، عدم امیدواری نسبت به آینده،



نابرابری ساختاری، توزیع نابرابر امکانات و فرصتها، مهم ترین عواملی هستند که مردم افغانستان را به مهاجرت وادار نموده اند. در طرف مقابل امنیت جانی و مالی، زمینه تحصیل فرزندان، ارتقای شغلی، صنعت فرهنگی برخی عواملی موجود در کشور مقصد هستند که افغان ها را به مهاجرت به سمت استرالیا تشویق می نماید.»

غلام سخی غیرت سفیر افغانستان در اندونزی می گوید: «حدود پنج هزار پناه جوی افغان در اندونزی با به سر می برند که بیشتر آن ها به دلیل سرنوشت نامعلوم در وضعیت روانی نامطلوبی قرار دارند.

غیرت گفت: «دولت افغانستان هیچ کاری کرده نمی تواند؛ دلایل این است که پناهجویان از سازمان های بین المللی تقاضای پناهنده گی کرده اند. زیرا پناهجویان زیر نظر آی. او. ام. (یا UNHCR) هستند و از سوی این سازمان تداوی و تغذیه می شوند. اگر افغانستان مداخله کند، آن ها حمایت این سازمان را از دست می دهند.»

به گفته آقای غیرت، کسانی هم هستند که ده سال را به امید رسیدن به استرالیا در اندونزی سپری کرده اند. غیرت گفت بیشتر پناه جویان افغان از ایران و پاکستان به اندونزی آمده اند. وی در ادامه تصریح نمود که کشتی های زیادی حامل پناهجویان که در آن افغان ها نیز بودند در آب های اندونزی غرق شده اند. سفیر افغانستان می گوید که برخی از غرق شدگان که وابستگان آن ها معلوم نمی شوند، در خاک اندونزی دفن شده اند. او گفت برخی از پناه جویان پس از غرق شدن کشتی پناهجویان روزها در آب مانده و شماری نجات می یابند، اما اغلب غرق می شوند. او می گوید شاید تعداد غرق شده ها ممکن بسیار زیاد باشد زیرا سفارت افغانستان در اندونزی آماری از پناهجویانی که غرق شده اند، ندارد. سفیر افغانستان در اندونزی در رابطه به این که آیا برای هزاران پناهجوی افغان زمینه قبولی در استرالیا فراهم است یا خیر گفت: «اگر زمینه ای هم وجود داشته باشد، شاید دست کم ده سال وقت بگیرد. تعداد پناهجویانی که استرالیا می پذیرد بسیار معدود است اما تعداد پناهجویان فوق العاده زیادند. اما سازمان های ملل متحد تلاش می کند تا برای آن ها کشور دیگری را جستجو کنند.» همچنان سفیر افغانستان تصریح نمود که آمار دقیق از پناهجویان افغان در اردوگا های استرالیا وجود ندارد. به عقیده وی سه گروه از پناهجویان افغان در اندونزی به سر می برند. پناهجویان که از سوی «سازمان جهانی مهاجرت» یا آی. او. ام. ثبت شده اند، آزادانه زندگی می کنند و دارای وضعیت معیشتی نسبتا خوبی هستند. اما پناهجویانی دیگر که در بازداشتگاه هایی که به شکل زندان هستند، زندگی می کنند. به گفته این مقام افغان، گروه دیگری از پناهجویان به صورت غیرقانونی در اندونزی به سر می برند که نه در بازداشتگاه ها هستند و نه هم زیر پوشش خدمات سازمان جهانی مهاجرت قرار دارند. آقای غیرت وضعیت زندگی در بازداشتگاه های اندونزی را تاسف بار خواند: «در پنج جزیره مختلف پنج بازداشتگاه است. کسانی هستند که تا دو سال مانده اند و من یک نوع افسردگی روانی و یک نوع اضطراب روانی را در آن ها می بینم که واقعا آندوهگین است.

منابع:

۱- Afghan TV- ۱۷ جنوری ۲۰۱۴

۲- صحبت های آراژه شده در سمینار بررسی پدیده مهاجرت به استرالیا - دانشگاه کاتب

۳- روز نامه استرالیایی، دیلی تلگراف چاپ سیدنی تاریخ ۲۶ اگست ۲۰۱۴

۴- گزارشات مختلف در شبکه فارسی و انگلیسی بی بی سی

۵- شبکه اجتماعی فیسبوک، صفحات مهدی ملک زاده ۱۷، ۲۰۱۴، ۰۵، ۲۰۱۴، طاهر هجران ساکن در استرالیا

۳۷، ۰۸، ۲۰۱۴

در ذهن من هزار سخن پاره میشود
 انگاه که نام زن به ستم های دست تو
 صد تکه ی شکسته و صد ها هزار درز
 بر پیکرش نشسته و صد پاره میشود
 این جسم چون بلور من ، این یخ نما تم
 در کوره بار آتش نادانی تو باز
 ذوب و رقیق و آب ، دو صد باره میشود
 من یک زن ضعیف نیم! مادر تو ام
 آن زنده دل که شیره ی جانش ، به کام تست
 از مهر من، تو مرد بزرگ زمانه ای
 پس مرز خود بدان!!!
 من خواهر تو ام
 آن دختری که خواب ز چشمش رمیده بود
 تا نان تو به موقع و تنبوش تو به وقت
 آماده ی حضور تو گردد به هر زمان
 پس حق من مگیر!!!
 من دختر توام
 آن نو گل که پاک و منزه ز هر دریست
 در خاطر تو مرد نخستی به جان عزیز
 مگذار فاصله به من و هر برادرم

من همسر توام
 تک دختری که با همه طنازی و شکوه
 چمشمش دو آفتاب سخن، چهره همچو ماه
 خورشید را به خانه تو ارمغان دهد
 دستان او دو شاخه مهر اند، و عشق را
 در پای تو ز عمق دلش رایگان دهد
 مشکن ورا به دست جفا باز، بار بار

من «نادیای انجمنم» و من «سحر گلم»
 من صد هزار ناله ی در سینه های تنگ
 من جسم در گرفته صد ها زن هرات
 من بغض سر شکسته ی گل های کابل
 من «عایشه» ام در دل دشتی که چون سکوت
 بغضی به سینه دارد و مهرست بر لبش
 آری «ستاره» ام به شبستان زندگی
 قصابی ام مکن
 به دو دست که یک زنم
 نری! ولی ز مرد نشان در تو هیچ نیست

 فریاد من کنون به صدا در شکسته است
 هوشدار باش مرد، که از تو نه کمترم

من من من...

تانیاعاکفی
 ۱۴ جنوری ۲۰۱۴

دشواری هزاره‌های شیعه در ملک امام رضا

مهدی مدبر

که زودتر بتوانند به خانه بیایند؟ مگر در وطن خود ما کار نیست؟ چرا در وطن خود ما کار نمی‌کنند؟ و جواب اینگونه بود: «اینچه کس د هزاره کار نمی‌دهد، اینجا هزاره را کافر موگه، چون شیعه هستند و دست واز نماز می‌خوانند، ایران خو ملک امام است فدایش شوم، د اونجه مزدوری کدن آسان است.»

اما کلاتر که شدیم، مکتب رفتیم و دانشگاه خواندیم و چشم و گوش ما باز شد، فهمیدیم که شیعه بودن پدران ما برای ایرانی‌ها اهمیتی ندارد، آنها برای ایرانی‌ها فقط افغانی کثافت هستند نه شیعه امام رضا؛ چون آنها از سوی از مرز کشوری عبور کرده بودند که دایم شعار می‌داد «اسلام مرز ندارد» و از سوی دیگر با چشم‌های بادامی و بینی کوچک شان ترکیب نژادی ایران را نسبت به بقیه افغانها بیشتر بهم میزد و باید به آنها گفته می‌شد افغانی کثافت. چون پدران ما در پندار ایرانی از نسل چنگیز بودند و چشم‌های شان مثل او بادامی بودند، نه از نژادی آریایی ایرانی؛ چیزی که در سالهای اخیر بعضی از ایرانی‌ها به آن اعتراف کرده‌اند. از جمله آنها دکتر صادق زیبا کلام در هفته‌نامه «آسمان» در ۱۳ می ۲۰۱۲ نوشت: «هیچ لغتی کامل تر و جامع تر از لغت «نژادپرستی» بیان‌کننده رفتار ما ایرانی‌ها در قبال افغانی‌ها نیست.» مهاجر هزاره برای ایرانی‌ها هیچ چیز دیگر نیست، نه انسان است، نه مهاجر قانونی که طبق قوانین بین‌المللی از حقوق و امتیازات مهاجرتی برخوردار باشند، آنها فقط افغانی کثافت هستند که باید از خیابانها و کوچه‌های ایران جمع‌آوری شوند و در اردوگاههای «تله‌سیاه» و «سنگ سفید» آنقدر شکنجه شوند تا از آمدن شان به کشور امام رضا بیزار شوند و دیگر هرگز هوس کشور امام رضا را نکنند.

افغانها چه قانونی وارد ایران شده باشند و چه غیر قانونی باید وارد استانهای ایران نشوند، باید به کوه‌ها و تپه‌های ایران بالا نشوند، حق ندارند در پارک‌های ایران برای تفریح بروند، چون آنها در عمق نگاه ایرانی‌ها «افغانه» هستند و بیگانه محسوب می‌شوند. برخورد ایرانی‌ها در مقابل مهاجرین افغانی در ایران همانند برخورد سفید پوستان آمریکایی در مقابل سیاه پوستان هست، همانطور که زمانی هیچ سیاه پوستی حق نداشت در پارکی در آمریکا روی چوکی بنشیند، در ایران نیز حضور افغانه در بعضی از پارک‌های ایران ممنوع است، زیرا آنها نیز همانند سفید پوستان آمریکایی فکر می‌کنند، افغان‌ها کثیف هستند.

سالهاست اینگونه اعمال در قبال مهاجرین افغانی و به خصوص هزاره‌ها در ایران جریان دارد، اما بازهم سیلی عظیمی از آنها چه بصورت قانونی و چه بصورت غیرقانونی وارد ایران می‌شوند و به همین اندازه از سوی دولت ایران بازداشت شده و بصورت غیرقانونی اخراج می‌شوند، برای آنها هیچ چیزی در طول این سالها تغییر نکرده است؛ چون عمق نگاه دولت ایران و افغانستان نسبت به مهاجرین افغانی تغییر نکرده است؛ در این سوی مرز هزاره‌ها هنوز «رافضی» پنداشته می‌شود و در آن سوی مرز «افغانی کثافت».

دور باطل زندگی برای هزاره‌ها همچنان ادامه دارد و معلوم نیست که آنها تا چه زمانی اسیر این دور باطل خواهند بود. آیا روزی خواهد رسید که هزاره‌ی برای هزاره بودن از حق خود محروم نشود؟

از روزی که به دنیا آمده ام نام ایران را شنیده‌ام، شاید بعد از کلمه‌ی پدر و مادر اولین کلمه‌ی که یاد گرفتم ایران باشد.

قصه‌های دوران کودکی بسیاری از هزاره‌ها، مثل قصه کودکی من، قصه‌ی هجرت پدر به ایران و درد فراق پدر بوده است. مادران ما بجای لالایی در گوش ما دویبته‌های را زمزمه می‌کردند که در فراق پدرهای مان سروده بودند. در کودکی، هر وقت از مادر سراغ پدر را گرفتم، گفت «بچه مه، بابه تو ایران رفته» و من به روزی فکر می‌کردم که پدر از ایران بر گردد و خود را در آغوشش بیندازم.

سالها بعد وقتی بزرگتر شدم و دیدم کسانی که از من کلاتر هستند ایران می‌روند و مادرهای شان از دنبال شان آب می‌پاشند، در دلم آرزو می‌کردم کاش من هم کلان شوم و روزی مثل آنها به ایران بروم و مادرم از دنبال من آب بپاشد و با اشک برایم دعای خیر کند. مثل من بسیاری از کودکان پسر دیگر نیز این آرزو را در دل می‌پروراندند.

اما ما نمی‌دانستیم پدرها و بچه‌های کلان همسایه‌های ما چگونه به ایران می‌روند؟ در ایران چه می‌کنند؟ در آنجا چگونه زندگی می‌کنند؟ فقط در خیال‌های ما آرزو می‌کردیم که کاش آنقدر کلان شویم که بتوانیم ایران برویم و وقتی بر می‌گردیم مردم ما را «زوار» بگویند. می‌خواستیم برویم و امام هشتم را زیارت کنیم و از او بخواهیم که آرزوهای ما را بر آورده کند.

اما نمی‌دانستیم که پدران ما وقتی به ایران می‌روند، نام شان تغییر می‌کنند، دیگر کسی آنها را به نامهای که پدر و مادر شان برای شان انتخاب کرده‌اند، صدا نمی‌کند. نام پدران ما در ملک امام رضا «افغانی کثافت» است و وقتی از حرم مطهر پا به خیابانها و کوچه‌های ایران می‌گذارند، کسی آنها را مثل اینجا زوار نمی‌گوید، آنها آنجا زوار نیستند؛ بلکه فقط افغانی کثافت هستند.

آن روزها مثل این روزها مابایل نبود که بتوانیم زنگ بزنییم و حال پدران ما را پرسان کنیم و بپرسیم چه کار می‌کنند. تلویزیون و دیش آنتن هم نبود که تمام دنیا را برای مردم نشان دهد و ما از طریق آنها بفهمیم که پدران ما در ایران چه می‌کنند، رادیوهای پدرکلان‌ها را هم که کسی حق نداشت از جایش شور بدهد. ماه‌ها می‌گذشت و پدر از ایران برای خانواده اش خط روان می‌کرد، خطی که ملای محل نصفش را کنده و پاره می‌خواند و نصف دیگر را می‌گفت بد خط است و خوانده نمی‌شود. آن زمان تنها ملای قریه می‌توانست خط بخواند، مثل حالا نبود که یک قبیل بچه بتواند خط بخواند و ما نمی‌دانستیم که ملا چیزی را می‌خواند که در خط نوشته شده و یا اینکه از پیش خود گپ جور می‌کند.

اما کلاترک که شدیم این سؤال در ذهن ما خلق شد که پدرهای ما به ایران برای چه می‌روند؟ و پاسخ می‌شنیدیم: «برای مزدوری، برای پیدان کدن یک لقمه نان» و در ذهن کنجکاو کودکان ما سؤال دیگری پیدا می‌شد، چرا پدرهای ما اینقدر دور برای کار کردن می‌روند؟ چرا در یک جای کار نمی‌کنند



انتخابات ومحیط زیست در افغانستان

حسین اعتمادی / مرکز تحقیقات آبی کشور سوئیس



گفته میشود اگر به شهری رفتید که مردم آن شهر تا دیروقت شب بیدارند، احتمالاً یکی از سه سناریوی زیر جریان دارد:

- هندی ها مشغول درس خواندن هستند.
- چینی ها مشغول کار کردن هستند. و یا
- افغان ها مشغول صحبت در مورد سیاست.

جامعه افغانی یک جامعه سیاست زده است: از سر چوک گرفته تا ارگ ریاست جمهوری، همه چای سبز می نوشند، و درباره سیاست حرف می زند. سیاست زده گی شاید یکی از محدود و جوه اشتراک این جامعه چه در میان مردم عادی و چه در میان روشنفکران باشد.

و شاید از همین روست که نامزدان ریاست جمهوری نیز، به دنبال کسب رای جامعه افغانی در همان راهی روان هستند که مردم سرچوک و بازار می اندیشند و در مجموع هیچ کدام از دو نامزد پلان و تاکید مشخصی بالای محیط زیست ندارند. شاید عده ای تصور کنند که با توجه به فقر مادی اکثریت جامعه افغانی، صحبت از محیط زیست به عنوان کالایی شیک؛ دور از تصور و اولویت های

فعلی آنان است. ولی حتی در این صورت نیز باید به دو نکته زیر توجه داشت: الف) نه تنها مردم عادی افغانستان، بلکه طبقه روشنفکر نیز فارغ از محیط زیست و درگیر فقط سیاست اند، که بخودی خود بیانگر آن است طبقه روشنفکر که باید ایده پرداز و خلاق جامعه باشد، آن هم دنباله رو است. و از آنجا که مشاوران کاندیداهای ریاست جمهوری نیز همین طیف را تشکیل میدهند، به ساده گی مشخص است که چرا محیط زیست جایگاه شایسته ای در برنامه و صحبت های ارائه شده تیم ها نداشته است.

ب) محدود کردن محیط زیست به کالایی شیک، که به معنی مترادف دانستن آن به سبزی بودن است، تعریفی بسیار سطحی و ناقص است که نشان از نیاز به بالا بردن دانش عمومی در مورد آن را میدهد.

در حیطه محیط زیست کشور، باید چهار موضوع مشخص را با توجه به شرایط موجود و بخصوص در مورد کلان شهرها در نظر گرفت:

۱- دسترسی به زیربنای محیط زیستی

حتی در شهر کابل به عنوان پایتخت تنها سی درصد مردم به آب صحتی و کمتر از بیست درصد به بهداشت دسترسی دارند. و متأسفانه مردم فقیر از محیط زیست آلوده بیشترین ضرر را می بینند که معمولاً به صورت کاهش میزان سلامتی، پایین بودن بهره وری و موثریت، تقلیل در آمد، کاهش طول عمر، مرگ و میر اطفال و کاهش کیفیت زندگی خود را نشان میدهد.

۲- کنترل آلودگی

موضوع آلودگی یک موضوع جدی در افغانستان است:

در مناطق روستایی استفاده بی رویه و نادرست از کودهای کیمیاوی باعث آلودگی جدی زمین های کشاورزی شده است. در مناطق زراعتی اطراف شهرها استفاده از فاضلاب تصفیه نشده برای آبیاری زمین های زراعتی باعث شیوع انواع بیماری ها از یکطرف و آلودگی زمین های کشاورزی با فلزات سنگین از سوی دیگر شده است. بر علاوه استخراج خودسر معادن باعث بروز خطرات محیط زیستی متعدد شده است. از سویی آلودگی آب های زیرزمینی به عنوان تنها منبع آب شرب در کابل و بسیاری از شهرها و مناطق دیگر خود یک مبحث اساسی است.

در دهه نود میلادی و در یک بررسی انجام شده توسط اداره توسعه بین المللی

ایالات متحده در کشور مصر مشخص شد که آلودگی سرب در هوای قاهره باعث شده تا هر کودکی که در این شهر زندگی میکند تقریباً ۴ امتیاز نسبت به کودکانی که در کشورهای پیشرفته زندگی میکنند، ضریب هوشی (IQ) پایین تری داشته باشد... و امروزه بر علاوه وجود انواع آلاینده ها در هوای شهر کابل، افغانستان به همراه برمه و کوریا شمالی جزو معدود کشورهایی هستند که هنوز از بنزین آلوده به سرب استفاده می کنند.

۳- تخریب منابع

هنوز بسیاری از مردم برای گرم کردن خانه و یا پختن غذایشان متکی به چوب درختان هستند. در سالیان گذشته پوشش سبز کشور به طور چشمگیری کاهش پیدا کرده است. از سویی دفع پساب تصفیه نشده، دریای کابل و بسیاری منابع آبی دیگر را تبدیل به رودهایی از فاضلاب کرده است.

۴- خطرات محیط زیستی

هر ساله مردم افغانستان فصل بهار را با ویرانگری سیلاب ها و لغزش های زمین شروع می کنند و تابستان را با کم آبی و خشک سالی به پایان میبرند. هر چند نمی توان نقش عوامل جهانی مانند تغییر اقلیم را بر این پدیده ها نادیده گرفت، ولی خطرات محیط زیستی با تدبیر قابل پیشگیری و چاره اندیشی هستند. اتفاقاتی از این دست در کشورهای دیگر بار بار افتاده است. کافی است که ما عبرت بگیریم و برنامه ای برای کاهش اثرات آن در کشور خود داشته باشیم. ولی اگر چون سال های گذشته باز دست روی دست بگذاریم، در تابستان خشکسالی و در بهار سیلاب در راه است.

برای بهبود کیفیت زندگی و محیط زیست یک شهر و یک کشور باید تمام ساکنین آن و بخصوص قشر فرهیخته و آموزش دیده حساس باشند و نیازهای محیط زیستی خود را مطرح کنند. چرا که با توجه به چهار مورد ذکر شده، بسیار ساده انگاری است که محیط زیست را کالایی لوکس بدانیم که در فهرست اولویت بندی های سیاسیون و مردم افغانستان نمی گنجد. بر علاوه مطرح شدن این مسایل از سوی طبقه متوسط و روشنفکر جامعه، تاثیر مستقیم و فوری بر پلان گذار بهاری کاندیدان ریاست جمهوری و برنامه ریزان خواهد داشت. و اکنون زمان مناسبی است تا این نیازهای عینی محیط زیستی مطرح و از سوی تیم های مربوطه در قالب برنامه ای منظم اجرا شود.

ولی متأسفانه تاکنون سهم افغانستان از آینده ای سبز- چه در میان دو کاندید، اتاق فکر آنها و چه در میان روشنفکران- نوشیدن چای سبز بوده است و بس.

ایدئولوژی خون!

، بیاد می آوریم در روزگار نه چندان دور گروه‌های افراطی از جمله در اروپا به خاطر داشتن باور برتری نژادی، نژاد‌های دیگر را یا به مسلخگاه بردند و دست به قتل عام میلیون‌ها انسان زدند.

وانگهی در دهه‌های گذشته انسان‌های به ظاهر مترقی به خاطر باورهای خودخواهانه‌شان و تطبیق ایدئولوژی انحصاریشان جهان را به دو قطب رقیب تبدیل نمودند و در این راستا از دگر اندیشان بشری که عقاید مخالف در جهت آنها داشتند کله مناره‌ها ساختند، به زعم‌شان تا فاصله طبقاتی غریب و غنی را از بین ببرند و یا کمتر کنند.

افغانستان هم در این راستا قربانی‌های زیادی را متحمل شد، اما سخن امروز از رویدادهای خشونت‌آمیز در جهان اسلام است که گروه خاص از این جامعه با روایت و قرائت خاص از دین و مذهب حمام خون بر پا نموده‌اند و زشت‌ترین چهره از اسلام و دین را به نمایش می‌گذارند.

سکوت عالم اسلام به معنای خواب رفتگی این جماعت و یا تایید این خشونت‌ها ارزیابی می‌گردد.

برخی مسلمانان «مذهبی» خود را مبرا از خشونت دانسته و خود را در مقابل هر نوع کج فهمی دینی غیر مسئول می‌پندارند؛

اما واقعیت کلام این است که از بعضی از آموزه‌های دینی و داشته‌های مذهبی برداشت غلط و تنگ‌نظرانه صورت می‌گیرد، که گویا با نوآوری‌های دنیای امروز سازگاری ندارند، یا در تضاد و تقابل هستند.

دنیایی که هرروز کوچک و کوچک‌تر میشود و گسترش ارتباطات رسانه‌ای هر سخن مخالف و موافق را مثل وزش باد به جهت مقابل منتقل می‌کند.

این برداشتهای متعصبانه و کهنه که تا دیروز در دل تاریخ، لابلای کتاب‌ها و در چهار دیواری‌های مکتب و مدرسه پنهان شده بود امروز توسط سنت‌گرایان کج فکر راه عمل را جستجو می‌کند.

جهان اسلام در طول سال‌های اخیر بیش از هر زمان دیگر خود را به دنیا معرفی نموده و شهرت زیاد را کمایی نموده است بطوری که یکی از سوژه‌های داغ رسانه‌های عمومی دنیا رویدادهای جهان اسلام بوده است.

شهرت جهان اسلام در این برهه از تاریخ نه توسط دانشمندان چون فارابی، غزالی، ابن‌سینا، ابن‌خلدون و سایر دانشمندان جهان اسلام صورت گرفته است بلکه بیشتر بخاطر جنگ‌جویانی چون بن‌لادن، الظواهری، الزرقاوی، ملا عمر، ابوبکر البغدادی و سایر بنیادگرایان افراطی می‌باشد. جالب اینجاست که یکی از ریشه‌های این «ایدئولوژی خون» و خشونت؛ در افغانستان جوانه زده و سبز گردیده است.

با تزریق افکار و ورود افراد افراطی، افغانستان نیز یکی از بسترهای این خشونت‌گریها و تندرویها را به خود اختصاص داده است.

اگر عمل کرد دهه هفتاد مجاهدین را کنار بگذاریم، مسلماً طالبان یکی از گروه‌هایی است که ایدئولوژی خون‌ریزی و خشونت را در جهان امروز به نام اسلام معرفی نموده و میزبانی بزرگترین تروریست‌های دنیا چون اسامه بن لادن و شبکه‌های دهشت افکن را به عهده داشته است.

امروز در بسیاری از کشورهای اسلامی روزانه ده‌ها مسلمان توسط مسلمان بنام دین و مذهب کشته و زخمی و سر بریده میشوند از سومالی، نجریه و سودان گرفته تا سوریه، عراق، لیبی، افغانستان و پاکستان و سایر مناطق!

گویا عصر فعلی نوبت این «نازی‌های» بشدت افراطی اسلام نما است که انسان‌کشی جهاد در راه خدا نام گرفته و فقط عقاید میان‌تهی و افکار جاهلانه مذهبی خویش را صحیح و کامل می‌دانند.

تاریخ بشر از بیعدالتی‌های زیادی رنج برده است. اگر تاریخ استعمار و برده‌داری را فراموش نکنیم و به خاطر داشته باشیم



بعضی گروههای خشک مقدس که متعصب دینی هستند هیچ نوع سخن مخالف را بر نمی تابند زیرا آنها هم چنان از نظر فکری در قرن شانزدهم و هفدهم قرار دارند و هر نوع دگر اندیشی را باطل و به حذف خشن فیزیکی باور دارند و از این طریق همه ی جامعه را به گروگان گرفتند .

نوع مبارزه و جهاد این گروه ها تنها به جنگ فیزیکی و مالی منحصر نمی گردد ، شرکت در جهاد فقط وظیفه پسران نیست و جغرافیا وکشور های اسلامی تنها تغذیه کننده انسانی این جنگ جویان بدون مرز نمی باشد ، بلکه در کنار جهاد فیزیکی و مالی ، دختران جوان عرب خود را برای نوع دیگر از جهاد به نام جهادالنکاح نیز عرضه می نمایند ، جهاد گراها از سراسر جهان به محل جنگ حضور یافته و با برادران مسلمان خود همسنگر و هم بستر میشوند.

در سالهای اخیر هزاران جوان پسر و دختر از کشورهای اروپایی از جمله فرانسه ، آلمان ، بلژیک ، انگلیس و هلند در کشورهای سوریه و عراق برای جهاد سرازیر شدند .

تدابیر ویژه امنیتی و برنامه های خاص وضع کردند که در صورت برگشتن این جهاد گر ها آمادگی لازم را داشته باشند .

به نظر می رسد مبارزه علیه این گروه های افراطی تنها با وضع مقررات و قوانین سخت گیرانه و حتی سرکوب نظامی کافی نیست بلکه به مبارزه فکری و فرهنگی به عنوان یک روش نرم نیز توجه داشت .

ایجاد ارتباط با حامیان و سران این حلقه های جرم گرا و افراطی و به گفتگو گذاردن ارزش های مشترک بشری که دران از تکرر گرابی در عرصه های دینی ، مذهبی و فرهنگی به عنوان پیش شرط های زندگی مسالمت آمیز نام برده شده میتواند در تعدیل تندروی مؤثر واقع شود .

به عقاید یکدیگر احترام گذارده شود ، اعتدال درفهم اندیشه دینی ، عقلانیت و خرد ورزی تلقی معیار تلقی گردد و در نهایت پندار حق مطلق و باطل مطلق که زمینه ساز خشونت های بشری میگردد ، کنار گذارده شود .

امروزه متأسفانه دهها شبکه تلویزیونی شب و روز تخم نفاق و تعصب در جامعه پخش میکنند .

آسان ترین و ساده ترین بحث های این شبکه ها بحث دینی و مذهبی است به خیال اینکه به ثواب میرسند و به اجر اخروی دست پیدا میکنند دنیای مردم را تخریب و نهال کدورت و دشمنی میکارند.

متأسفانه عقلای جامعه و صاحب نظران دینی روشنفکران مذهبی از ترس جزم گرایی و پیش فرض های کاذب دینی اصلا وارد گفتگو نمیشوند و میدان را خالی وا می نهند ، این است که میدان باز و بدون رقیب میگردد و در نتیجه همان میشود که تندروان خشن مذهبی جاهل به واقعیت دین ، مغز سفید ، ساده و صادق مردم ؛ خصوصا نوجوانان و جوانان را با فضولات فکری مخرب شستشو می دهند . این مقدمه ایی است برای پیدایش افراط گرایی و تروریسم کورکورانه .

اگر مخالفتی با این دیدگاههای تندروانه و خشونت آمیز صورت گیرد مخالفت با خدا و کلام خدا تلقی می گردد و برای شان غیرقابل تحمل است . از جمله ارزش ها و هنجار های دنیای امروز آزادی بیان است به شکلی که برای موافق و مخالف فرصت برابر برای اظهارنظرات گوناگون داده می شود ، درحالیکه در گذشته نزدیک تمام سکوه های سخن پراکنی در اختیار انحصارگران دین خاص و مذهب خاص بوده است و در اکثر جوامع اسلامی تا هنوز این نابرابری بیانی وجود دارد .

بعضی گروههای خشک مقدس که متعصب دینی هستند هیچ نوع سخن مخالف را بر نمی تابند زیرا آنها هم چنان از نظر فکری در قرن شانزدهم و هفدهم قرار دارند و هر نوع دگر اندیشی را باطل و به حذف خشن فیزیکی باور دارند و از این طریق همه ی جامعه را به گروگان گرفتند .

نوع مبارزه و جهاد این گروه ها تنها به جنگ فیزیکی و مالی منحصر نمی گردد ، شرکت در جهاد فقط وظیفه پسران نیست و جغرافیا و کشور های اسلامی تنها تغذیه کننده انسانی این جنگ جویان بدون مرز نمی باشد ، بلکه در کنار جهاد فیزیکی و مالی ، دختران جوان عرب خود را برای نوع دیگر از جهاد به نام جهادالنکاح نیز عرضه می نمایند ، جهاد گراها از سراسر جهان به محل جنگ حضور یافته و با برادران مسلمان خود همسنگر و هم بستر میشوند.

در سالهای اخیر هزاران جوان پسر و دختر از کشورهای اروپایی از جمله فرانسه ، آلمان ، بلژیک ، انگلیس و هلند در کشورهای سوریه و عراق برای جهاد سرازیر شدند .

گسترش دامنه این نوع جهاد و گروه های تروریستی ، امنیت بین المللی را با خطر مواجه کرده است ، از این جهت است که کشورهای اروپایی برای حفظ امنیت شهروندان خود در مقابل شرارت این گروه های خطرآفرین

in March of 1888 and it now becomes clear that he has embarked on a career in scholarship. He writes, All 12,000 members of the (royal) entourage were provided with rice, meat, oil, candles, sugar, tea, and firewood by the government from the time they left Jalalabad until they reached Kabul and were not required to spend a single dinar from their own purses. In fact, (these supplies 26 Translation, pp. 500-501.

27 Ibid, p. 522.

Introduction xix

Were so ample that) everyone was able to carry home some of the provisions they were given for the march. This humble writer who had gone to Lahore from Qandahar to study, had arrived in Jalalabad from there by way of Peshawar, and had made friends with one of the royal attendants, Jafifar fiAli Khan, the son of Baz fiAli Khan Jaghuri, also enjoyed this general and delightful largesse on this trip. On the eleventh of Shafiban, corresponding to the fourth of the solar month Thawr/23 April 1888, the capital Kabul shone with the splendor of the royal arrival.²⁸

Fayz Muhammad in no way implies that he was an official member of the party, but with a company as large as this, it was probably not difficult to go through the provisioning line with his fellow Hazarah, Jafifar fiAli Khan, and be given supplies as if he were. Our problem arises over his recollection (he is writing some twenty-five years later) that he joined the royal entourage at Jalalabad having come by way of Qandahar, Lahore, Peshawar and Jalalabad. If true, that means that between late fall or early winter 1886 when he was engaged in the fighting against the Andari Ghiljavis, and April of 1888, a period of barely a year and a half, he had gone to Qandahar to study, then, having finished studies there, had traveled to Lahore where he worked long enough to pick up a smattering of English vocabulary and perhaps some Urdu (Hindustani), then proceed through Peshawar and back to Afghanistan. It is of course possible that he did do so and that his stays in both Qandahar and Lahore were obviously very brief. But going to those places to study certainly implies that a longer period of time would have been required. ²⁹

Back in Kabul, which he seems to have visited for the first time in the spring of 1888, he became a student of Mulla Muhammad Sarwar Khan Ishaqzavi. By the 1890s Mulla Muhammad Sarwar Khan was an influential figure at court and was tutoring the princes, Habib Allah Khan and Nasr Allah Khan.

His tribe, the Ishaqzavi, are a Durrani tribe whose homeland is still today the Qandahar region. As far as is known, the tribe has been Sunni and there is no doubt that the mulla was Sunni as well. Qandahar also had a large and influential population of Imami Shifi Qizilbash and Fayz Muhammad was probably attracted to Qandahar by its reputation as a center of Imami Shifite learning. The ²⁸ Ibid, p. 588.

²⁹ Barzagar-i Kishtali 1999a, p. 790, who fails to mention the military service of Fayz Muhammad, gives a chronology for this period without citing specific sources. According to him, Fayz Muhammad completed his elementary education at home, 128597

(April 1868-December 1880); traveled to Qandahar to study, 1297-1303 (December 1880-August 1886); spent 1304-05 (September 1886-September 1888) in Lahore studying (clearly incompatible with Fayz Muhammad's own account); and then was in Kabul, 1305-10 (September 1888-July 1893), again as a student.

Xx Introduction

Family story, however, says that Fayz Muhammad heard that Qandahar was especially noted for the high quality there of the teaching of Persian grammar and syntax. While in Qandahar, the family account goes, he met Mulla Muhammad Sarwar Khan Ishaqzavi with whom he began to study. This is certainly not impossible. Mulla Muhammad Sarwar Khan may not yet have joined the court as royal tutor before 1886 or 1887. But this raises questions. Even if we set aside preconceived notions about Sunni-Shifi relations, it still seems at best highly unusual for an Imami Shifi, and a Hazarah at that, to have gone to Qandahar and sought out a devout Sunni as his mentor. Perhaps, if anything, we should imagine only a chance encounter in the brief time Fayz Muhammad was there, but a meeting in which he made a strong and lasting impression as an eager and committed scholar and impressed the mulla, despite the differences in ethnic and religious affiliations. Fayz Muhammad himself does not help us resolve the question of when and where he first encountered the Ishaqzavi scholar. The family, as well as modern scholars like Husayn Nayil, Mir Husayn Shah, and Husayn Barzagar-i Kishtali, agree that at some point Fayz Muhammad also traveled to fiIraq to visit the Shifi holy cities of...

Karbala. To ... Read the next issue

Abd al-Rahman Khan.

The repercussion that nearly cost the life of Safiid Muhammad, was as follows: In the early 1890s, in the midst of the bitter war waged against the Hazarabs by Amir fiAbd al-Rahman Khan, Safiid Muhammad was arrested along with three other Muhammad Khwajah Hazarabs, all from Nahwur, for allegedly having started a rumor that the British were planning to divide the region of Jalalabad between Afghanistan and British India. This was at the time of talks between the Afghan and English governments over demarcating a border between their respective domains. Fayz Muhammad tells the reader that his father escaped with his life by bribing the general who arrested them. The other three lacked the means to purchase their freedom and were sent off to Kabul where they were turned over to a Tajik, Sergeant-Major Mirza Muhammad Yusuf Khan. He executed the three men as retaliation for the death of the akhundzadah at Qalfiah-Hajji thirteen years earlier.²⁴

Coincidentally, this all happened just at the time when Fayz Muhammad's personal fortunes were on the rise. The period from 1880, when Safiid Muhammad, Fayz Muhammad, and the rest of the family were forced to return to Gar-dan-i Bukhara, and 1893, when Fayz Muhammad received a royal appointment in Kabul, is difficult to bring into sharp focus. Much was happening in Fayz Muhammad's life during that time but the details remain somewhat murky. First there is his participation in military campaigns. He himself tells us that in the autumn of 1885 he was part of a militia force of Muhammad Khwajah fighters, perhaps cavalry, under the command of a regular army officer, Commandant Mir Imam al-Din Khan. A force of 350 cavalry and infantry in which the Muhammad Khwajah militia was incorporated was assembled to punish some Shayr Dagh and Pashah-i Hazarabs of Jaghuri, the district bordering Qarabagh on the west. These Hazarabs had "rebelled" against the government of the new amir fiAbd al-Rahman Khan (r. 1880-1901) by refusing to pay their taxes. The government force marched to Chihil Baghtu²⁵ in Jaghuri where the rebel leader sent a Qurvan along with a pledge to submit saying, "I will place the royal commands and prohibitions on my neck (as my duty) and pay the diwani taxes." But since he refused to appear in person, rightly fearing for his own safety, his offer was rejected. Eventually, after more inconclusive

24 Translation, p. 984.

25 On the AIMS 'Jaghori' district map the place is

called "Chehelbaghtuye-Pasha'i."

Xviii Introduction

Negotiations, a group of five mediators, including the twenty-five-year-old Fayz Muhammad, were sent off to the rebels' fortifications where they persuaded its leader, after two days of negotiations, to return to the army camp with them. There he promised to pay two of the three years of unpaid back taxes he was said to owe. Hostages were given and a collector was appointed. Because winter had arrived and snow was already falling, the Muhammad Khwajah militiamen were sent home. Fayz Muhammad's position among the mediators sent to negotiate indicates that by this time he enjoyed a higher status than that of mere soldier, or so his own memory of the incident suggests.²⁶

At this time the amir was facing one of the fiercest challenges to his rule, a major Ghiljavi uprising of the Andari, Taraki, Hutaki, fiAli Khayl, and Sulayman Khayl tribes. At the beginning of the new lunar year, October 1886, Hazarah forces were again recruited to help fight the Andari (an assignment they probably relished in light of what had happened in early 1880). Fayz Muhammad relates, "On this same day (October 28, 1886), Hazarah cavalry leaders, whom this humble author was accompanying and serving, arrived at the royal army camp near the villages of Arzu and Shalij, to offer felicitations on (the army's) victory (over the Andari)." The Hazarabs were then dismissed but their leaders stayed for a while, and perhaps Fayz Muhammad remained with them, to obtain a certificate from General Ghulam Haydar Khan Urakzavi attesting to their service in the campaign.²⁷ these certificates become extremely important later on as proof of loyalty when the government turns against the Hazarabs. As these passages show, Fayz Muhammad was available for militia duty with other members of his tribe in 1885-86. His father may even have been preparing him to succeed to the position of wakil held by him and his father, Khudaydad, before him. What else Fayz Muhammad may have been doing between the beginnings of 1880 when the hammer of Kharuti vengeance came down on the family and 1885, it is impossible to say at this point. The family recollection is somewhat vague and omits all references to his military experience. The next time he refers to himself in the Siraj and provides a date comes in his description of the preparations for the return of Amir fiAbd al-Rahman and his huge entourage to Kabul from winter quarters in Jalalabad

ports, with the bulk of the Kharuti male population waging jihad in and around Kabul, the Muhammad Khwajah Hazarachs and the Chahar Dastah Hazarachs of Jaghuri joined forces in January of 1880 and attacked and burned Kharuti villages in Qarabagh. They probably also looted them, drove out the women and children left behind, and occupied the lands.²² Their actions would not go unavenged. When the British finally withdrew from Afghanistan following their stunning defeat at Maywand (or Maymand) west of Qandahar on July 27, 1880 of that year, abandoning Kabul as well as any plans to make Qandahar a stalking horse for British interests in Afghanistan, the Kharutis of Qarabagh took their revenge. Apparently holding an overwhelming military advantage, they were able to drive the Mhammad Khwajah Hazarachs, at least, completely out of Qarabagh. Fayz Muhammad and his family along with his father and his family retreated to the old home in Gardan-i Bukhara, Nahwur. This is one version of the story explaining why the family left Qarabagh district. Another slightly different version is the family account reported by Reza

21 For Roberts' account see *ibid*, vol. 2, chapters XLIX through LI. For Fayz

Muhammad's version see translation, pp. 352 ff.

22 Gas 6, p. 391.

Xvi Introduction

Kateb. According to this, there was fighting between the Kharutis and the Chahar Dastah Hazarachs, the cause of which is not explained, and in which Fayz Muhammad participated. The struggle led to the death of a Chahar Dastah leader named Fayzu. The family account thus implies that the Chahar Dastah Hazarachs were the proximate cause of the ouster from Zard Sang and the move back to Gardan-i Bukhara.

The story which Fayz Muhammad himself tells is similar in its outcome for the Muhammad Khwajah Hazarachs but considerably different in detail.²³ It is quite possible that all versions contains some measure of factual accuracy and their differences can be explained by the different sources of the information and the passage of time. In Fayz Muhammad's version, which is the official one it should be said since it was approved by Amir Habib Allah Khan, the problems in the Ghazni region stemmed from the policies of the British and their collaborators, in particular a Tajik from Ghazni named Colonel Wali Allah Khan. He had offered his services to the English when they arrived in Kabul and they sent him off to Ghazni "to sow enmity between the Afghans

and Hazarachs of Ghaznin using any means at his disposal" in order to keep the Afghans there from joining the jihad. He was not particularly successful. A lashkar of ghazis (*muj.hidin*) all from the greater Ghazni region and led by General Muhammad Jan Khan and the aforementioned Mushk-i fiAlam descended on Kabul in December 1879. The force included Wardaks; Ghiljavis from the Taraki, Andari, fiAli Khayl, and Sulayman Khayl tribes; Waziris; and Jadrans. Hazarachs were conspicuous by their absence from this force. When Colonel Wali Allah Khan, who had represented himself as a mover and shaker among the Tajiks of Ghazni, presented the British plans (and offers of cash) to the Tajik governor of Ghazni, he was rebuffed and the offer rejected. He then settled at a qalfiah outside town belonging to a man named Muhammad Taqi Shah. In the absence of any other information, this name, coupled with his actions, suggests that Muhammad Taqi Shah was a Qizilbash Shifite or even perhaps a Hazarah. Through Muhammad Taqi Shah's good offices, Colonel Wali Allah Khan convened a group of local Hazarah leaders, among whom was Ghulam Husayn Khan, the son of Gulistan Khan, whom we can safely identify with the Kateb family's Ghulam Husayn Gulistani, the man who had sheltered and given work to the family of Fayz Muhammad's grandfather in the family account. The nine Hazarah leaders came to the meeting with their militia forces and at the colonel's direction laid siege to the governor of Ghazni. They were unable to overcome him and seize Ghazni and so remained in the region for a number of days, looting and killing, and then dispersing to their homes. One of those they killed was a Tajik religious figure (an .khundz.dah) and the owner of a fort called Qalfiah-i Hajji. His murder later nearly cost Fayz Muhammad's father, Safiid Muhammad Khan, his own life. When the British departed

23 Translation, p. 359.

Introduction xvii

Afghanistan and the ghazis who had gone to Kabul returned home, they fell upon Hazarachs wherever they found them. The individuals and groups actually named in Fayz Muhammad's account as having attacked the Hazarachs were Ghilzavi Afghans of the Andari tribe. The Kharutis are not mentioned. It was perhaps better in the early twentieth century to single out Andaris (and not mention Kharutis) because the Andaris (but not the Kharutis) had been part of a major rebellion against Amir Habib Allah Khan's father, Amir fi-

Xiv Introduction

Avin/Ahan is found on the Soviet General Staff map “Sharan” located three miles east of Jangalak. (This proximity to Jangalak is the part of the circumstantial evidence for placing Zard Sang in the same vicinity.) Although Fayz Muhammad would become quite a traveler later on, there is nothing to suggest that his world extended more than a few miles from his home for his first eighteen years or so. Since he married the daughter of a mulla, part of his early education may have been at the hands of this same man and perhaps his father’s as well. Fayz Muhammad’s early education would have entailed reading and reciting passages from the Qurvan perhaps in a local maktab operated by this same Mulla Shayr Muhammad. If so, the fact that he married the mulla’s daughter would be testimony to his being a very good student although his father’s having an earlier marital connection to the mulla strongly suggests there were other factors, now unrecoverable, at play.

The events of late 1879 and early 1880 turned the world of the Muhammad Khwajah Hazarachs of Qarabagh upside down. In part, this was due to their own actions. In 1878, the amir, Shayr fiAli Khan, abdicated, refusing to accede to British demands to agree to a new treaty, one that he considered unacceptable. Shayr fiAli Khan had tried to maintain cordial relations with the British government of India while holding it at arms’ length, agreeing to its request for a border treaty with Iran and the attendant demarcation of that border and doing his best not to provoke Pashtun tribes along the frontier between the jurisdiction claimed by the British and his own. But he could not accept the British request that he admit an Englishman as British representative in Kabul nor bow to their threats should he receive the Russian official who was rumored then to be en route to Kabul. When he did admit the Russian, General N. Stoletov, the British responded by invading and occupying Jalalabad and Qandahar. At this point, Shayr fiAli Khan, in poor health, gave up the throne and retreated to Afghan Turkistan where the Russian support he hoped for failed to materialize. And there he died, on the twenty-second of February 1879.¹⁹

Shayr fiAli Khan’s son and designated successor, Muhammad Yafiqub Khan, recognizing overwhelming force when he saw it, agreed to English terms in a treaty signed at Gandamak, a village on the Kabul-Jalalabad road. An Italian-born but thoroughly Anglicized army officer, Sir Louis Cavag-

nari, was quickly installed as British representative at Kabul. On September 3, 1879, a few weeks after taking up residence in the former serai of Amir Muhammad Afizam Khan in Kabul’s citadel, the Bala Hisar, Cavagnari was attacked by a crowd of soldiers from Herat demanding back pay. In a reprise of the attack on the residence of Alexander Burnes in 1841, the soldiers killed him, his staff, and the seventy-five cavalry and infantry of the Queen’s Own Guides who were assigned to protect him.²⁰ when news of this reached the British, a force under

19 Translation, p. 345. Roberts 1897, vol. 2, p. 168, gives the date February 21.

20 On the makeup of the Cavagnari Mission, see Roberts 1897, vol. 2, p. 17.

Introduction xv

General Frederick Roberts, which stood poised in the Kurram Valley, immediately marched on Kabul to exact revenge. Despite facing some resistance en route, Roberts reached Kabul on the ninth of October and began executing people and destroying property to avenge the English deaths and salve British pride.²¹

Many leading Durrani figures saw opportunity in the invasion. In Kabul, men like Sardar Wali Muhammad Khan, a son of Amir Dust Muhammad Khan, hoped to enlist English backing for their own ambitions and so offered their unconditional support. In Qandahar, Sardar Shayr fiAli Khan Qandahari, the son of Sardar Mihrdil Khan and representative of another Muhammadzavi branch that had long tried to make Qandahar independent of Kabul, also collaborated with the English invading army. It was the plan of officials in India to make Qandahar province an entity tied to India and thereby better secure its northwest frontier. And Sardar Shayr fiAli Khan Qandahari offered himself as a willing vassal.

Unlike the occupation of 1839-42, resistance to the British began almost immediately, with repercussions all along the Kabul-Qandahar corridor. The surrender and abdication of Amir Muhammad Yafiqub Khan touched off a jihad which kept Roberts’ army busy for the next few months. When a Ghiljavi mulla of the Andari tribe named Din Muhammad, but better known as “Mushk-i fiAlam” (“Musk of the World”), declared the jihad, Ghilzavi tribesmen, including the Kharutis of Qarabagh flocked to Kabul to join him. The Hazarachs of Qarabagh apparently decided this was too good an opportunity to miss. According to English re-

tailed picture of this period in volume two of Siraj, focusing on those members of the family who came to power, either by appointment or coup, in Qandahar and Herat, the two cities constantly challenging Kabul's authority. A

Present-day historian, Christine Nölle-Karimi, has dealt in detail with the first two of these four decades.¹⁶ In the second half of the period, from 1863 to 1879, the amir who had control of Kabul for most of the time, Shayr fiAli Khan (held Kabul 1863-66, 1868-78), was the sixth son of Dust Muhammad Khan. Two other sons, older half-brothers of Shayr fiAli Khan, Muhammad Afzal Khan and Muhammad Afizam Khan, were briefly able to seize control of Kabul and declare their amirates but were unable to maintain their positions for much more than a year in either case. From 1868 until he abdicated in 1878, Shayr fiAli Khan proved to be the first Muhammadzavi ruler of Kabul capable of extending his authority to Qandahar and Herat, traditional rivals of Kabul. However, his sons, who held the governorships of those cities, frequently challenged his authority. Again, Fayz Muhammad provides a minutely detailed record of the problems at the

Apex of Afghanistan's politics. At the level of localities like Zard Sang where Fayz Muhammad was growing up, the main concerns were more mundane. The season to season condition and survival of crops and animals, the weather, and pressure from neighboring villages on the limited resources of the Qarabagh region all must have been of much greater importance than Kabul's struggle with the powers in Qandahar and Herat. Then there were the personal life issues like ensuring family survival through marriage which in turn meant accumulating the wherewithal needed to pay the bride-price. 16 Noelle 1997.

Introduction xiii

Today, we can only imagine the life Fayz Muhammad led in the rural environment of Zard Sang during his first two decades. The family preserves two stories about him which shed a small ray of light. Although these stories serve to foreground the history of Hazarachs as victims and therefore may be taken to reflect subsequent Hazarah history, they nonetheless illuminate the hardscrabble life of a family in rural nineteenth-century Afghanistan. One of the stories, referred to earlier, is related by the family historian, Reza Kateb, the great-grandson of Fayz Muhammad. According to it, Fayz Muhammad's father, Safiid Muhammad Khan, who

worked for Ghulam Husayn Khan Gulistani as a scribe, sent his brother, Baz Muhammad Khan, back to the ancestral village of Gardan-i Bukhara in Nahwur. The family does not recall the reason why he was sent back. Perhaps it was as simple as a lack of resources sufficient to maintain Baz Muhammad's household or the need to be in physical possession of the lands owned in Gardan-i Bukhara and protect them from nomadic incursions or the usurpation by neighbors. Whatever the cause, it made the story sufficiently important to be preserved in family lore. The second story involves Fayz Muhammad directly. He was the first of six sons by the same mother and sometime during his youth (Reza Kateb thinks it might have been in 1877) Fayz Muhammad carried a sack of wheat to the mill, a routine and semi-annual chore. He encountered a man there, obviously an enemy of the family, or just a bully, named Taj Muhammad Khan who was clearly bigger and stronger and forcibly shoved Fayz Muhammad's sacks aside and took his turn in line for the miller's services. When he told his father what had happened, his father sent him to live with his uncle, Baz Muhammad, in Gardan-i Bukhara. It's not at all clear why this story resonates and why it survives. Was it because Fayz Muhammad was being sent back to Gardan-i Bukhara as punishment? The story then goes on to say that Fayz Muhammad eventually built a three-room house in Gardan-i Bukhara, a structure in which his nephew, fiAli Baba Shahu, lived until his death in 2007.¹⁷ At some point (it's not clear whether before or after the incident at the mill), Fayz Muhammad was married to the daughter of Mulla Shayr Muhammad from the Qarabagh village of Avin.¹⁸ He was following, rather closely, in his father's footsteps. According to the family, Safiid Muhammad also married a daughter of this same mulla. For Fayz Muhammad, she was the first of his three wives. The family believes he was about eighteen years old when he married which would have meant the wedding occurred sometime about 1878. The village of 17 Personal communications from Reza Kateb, 7.15.2010 and 1.5.2011.

18 Personal communications from Reza Kateb 1.5.2011. He believes the village should be spelled .han (meaning "iron") rather than .vin ("rule" or "customary law"). The Soviet General Staff map spells it "Ain" and the AIMS Qarabagh district map has "A'in." This is an example of a common phenomenon in Afghanistan, the fluidity and mutability of toponymic (and other) orthography.

8 Translation, p. 359.

9 Ludwig Adamec, ed., *Historical and Political Gazetteer of Afghanistan: volume 6* (Kabul and Southeastern Afghanistan), Graz, Austria, 1985 p. 391. (Henceforward Gaz 6.)

10 Gaz 6, p. 414.

11 The Soviet General'nyi Shtab (General Staff) Map "Sharan," scale 1:200,000 shows the village of Jangalak but no evidence of Zard Sang or anything remotely similar in name. Map VI-15-C of Gaz 6 which covers the Jangalak region also shows no Zard Sang. The AIMS Qarabagh district map shows two Jangalaks and a Zarak nearby but again no Zard Sang.

Introduction xi

Baz Muhammad, parted company and Baz Muhammad returned to what were still the family lands in Gardan-i Bukhara in Nahwur.

For the first nineteen years of Fayz Muhammad's life, Zard Sang remained his home. As mentioned above, the district of Qarabagh had a very ethnically-mixed population, not surprising given the fact that it was located along the main commercial artery connecting Qandahar and Kabul. There were two main groups of Hazarahs, the Muhammad Khawajah, Fayz Muhammad's tribe, and the Chahar Dastah, whose center was the neighboring district (to the west) of Jaghuri. As described by a British report, the villages of Qarabagh (of which there were 371 in the 1970s, according to the Provincial Gazetteer of Afghanistan¹²) were often little more than one or two dwellings, generally qalfiahs (fortified residences), that shared a name.¹³ The Hazarah villages were interspersed with Afghan villages although the Jangalak area seems to have been more uniformly

Hazarah and perhaps mostly of the Muhammad Khawajah clan or tribe. The many villages close to the town of Qarabagh whose names end in -khayl indicate the Ghiljavi/Kharuti population settled more in the eastern part of Qarabagh. No such names are found within a five-mile radius of Jangalak either on AIMS or Soviet General Staff maps. There also was a substantial Tajik population in the area. Religion followed the ethnic divide. The Hazarahs of this region were Imami Shifis and the Tajiks and Kharutis, Sunnis. We have no conclusive evidence that relations between these groups were antagonistic during Fayz Muhammad's early years but the events of late 1879 and early 1880 suggest the 'ethnic cleansing' that erupted at that time was not completely without precedent. A simmering caul-

dron of tensions over land ownership and use, access to water, intermarriage, and religious and ethnic difference boiled over when the British thrust themselves into the picture.

English reports written towards the end of the century describe the Kharuti, a Ghiljavi tribe, as divided into three main sections. The chief of one section, the Zakhu Khayl, made his summer quarters in Qarabagh and spent the winter in the Derajat in India.¹⁴ The Zakhu Khayl, like the rest of the Kharutis, were seasonal migrants, coming to Qarabagh for summer pasture for their animals.¹⁵ They had been established in Qarabagh and the Ghazni area for some time when the report was written. As was typical of seasonal nomads who had the means and knew the routes, the Kharutis also engaged in the carrying trade both as transporters and as merchants in their own right. The Hazarahs of Qarabagh were not seasonal migrants although they certainly engaged in animal husbandry along with agriculture and the universal struggle between herder and cultivator was a

12 As cited by Gaz 6, p. 384.

13 Ibid, p. 191.

14 Ibid, p. 414.

15 Ibid, p. 191.

Xii Introduction

constant issue in Qarabagh, exacerbated by linguistic, religious, and ethnic difference, not to mention, during Fayz Muhammad's early years, the remoteness of mediating state institutions, such as a qazi's or governor's court.

In Afghanistan as a whole, the period between the collapse and retreat of the Army of the Indus in 1842 and the second British intervention in 1879 was a time of continual political struggle between members of the Durrani elite and their supporters for control of the main cities and towns and the routes between them. Such control gave access to a bureaucratic elite as well as revenue-producing commercial traffic that passed along those routes and through the cities and major towns of Afghanistan. Although the pre-eminent political figure in the period was the amir in Kabul, Dust Muhammad Khan (who held the title "amir" from 1826 to 1863), his authority was continually challenged by his brothers, nephews, and eventually, his own sons, all seeking access to the same limited sources of commercial and agricultural wealth with which to maintain their households and reward their supporters. Fayz Muhammad provides a de-

son, Fayz Muhammad, and in the latter's case at least, the wakil was the individual who represented the community in transactions with the provincial and central governments. There is little evidence, however that outside government was much of a factor in Gardan-i Bukhara or anywhere else in the rural Hazarahjat at the time of Fayz Muhammad's birth. The family's recollection of the situation in Nahwur, as well as information from Fayz Muhammad himself as reported in the Siraj, suggests the absence of central governmental authority during his early life there begins to be evidence of it only when he is in his twenties and therefore any outside mediating influence in the Nahwur or Malistan districts. Local tribal and clan leaders carved out their own spheres of jurisdiction and ruled more or less independently. Khudaydad, his grandfather, was sufficiently prominent in mid-century, even if only in the local context of Gardan-i Bukhara, that he found himself in conflict with the Hazarah leader of Malistan, Bunyad Khan. Their dispute could have been over any number of issues: Frequent areas of conflict were feuds involving honor (i.e., women), struggles over water rights (the headwaters of the stream connecting Gardan-i Bukhara and Malistan, were presumably under the control of Khudaydad and the downstream area, where it entered Malistan, under Bunyad Khan), or disagreements over the boundaries of each leader's fiscal jurisdiction. Further, while it may be a different Bunyad Khan being remembered by the family, there is a famous Bunyad Khan Malistani, a powerful Hazarah leader of the Fuladah clan, who resists submitting to the authority of Kabul in the mid-1880s and if he is the same, then Khudaydad had crossed a very powerful figure. (See index to volume three.) It is no doubt telling about Gardani Bukhara's proximity to Malistan that a government representative sent from Ghazni to deal with Bunyad Khan in 1885 goes to Nahwur, probably to the area of Nahwur bordering Malistan, to meet the delegation from Bunyad Khan.⁶ The struggle between the Hazarah leaders, Khudaydad and Bunyad Khan, was sufficiently intense and fateful to Khudaydad's family that it was obliged to leave Nahwur after his death. His widow, reportedly worried about the safety of their children, moved the family south, to Jangalak, a sub-district and village of the district of Qarabagh, about fourteen miles northwest of the town of Qarabagh, and perhaps twenty-five miles as the crow flies from Gardan-i Bukhara. There they received the protection of Ghulam Husayn Khan Gulistani, no doubt a relative of the widow and the leader (called ravis)

of the Muhammad
6 Translation, pp. 470-71.

X Introduction

Khawah Hazarah tribe in Qarabagh.⁷ He figures prominently later in ethnic strife involving the Hazarahs of the Qarabagh district and Pashtun groups.⁸

The area around Qarabagh, on the main road between Kabul and Qandahar, was an ethnically mixed one. British reports from the 1870s and early 1880s describe the region as containing a mixture of Afghan (i.e. Pashtun) and Hazarah villages.⁹ The family account and the British records identify one of the Afghan tribes as the Kharuti, a Ghiljavi (or Ghilzay) tribe.¹⁰

Ghulam Husayn settled the widow and her children in Zard Sang, a village apparently near Jangalak. Zard Sang has so far resisted identification (its name no longer survives, in that form at least, either on Afghan or Soviet maps, nor was it noted by British compilers of the Gazetteer) but circumstantial evidence places it in the Jangalak sub-district of Qarabagh.¹¹ If the sons of Khudaydad's widow, Safiid Muhammad and Baz Muhammad, were in need of a mother's protection at this time we might assume they were still children. If so, and given the date of Fayz Muhammad's birth as around 1860 and the likelihood that his father, Safiid Muhammad, was in his early twenties when Fayz Muhammad was born, then the move from Nahwur might well have taken place sometime in the 1830s or perhaps even the early 1840s. Might there then have been a connection to the illfated occupation of Kabul by a British force in 1839? When the British again occupied Kabul in 1879, we know the Hazarahs, and the Muhammad Khawah tribe in particular, were deeply implicated in the events surrounding that occupation. It is not therefore impossible that the repercussions of the British occupation and the resistance that arose and culminated in the disastrous British retreat in January 1842 were felt in Nahwur and brought longstanding local rivalries and antagonisms into sharper relief. Whatever the cause of the move, Safiid Muhammad apparently thrived. His family remembers him as developing into a superb calligrapher and a person of influence in Qarabagh district. It was in Zard Sang that he married and where Fayz Muhammad was born. At some point Safiid Muhammad and his brother,

⁷ Personal communication from Reza Kateb, 10.23.2010.

found in a small documentary trail: a letter (cited in his family's oral history), a property transfer deed (tamlikn.mah), and a farm.n of appointment issued by Amir Aman Allah Khan. Other contemporaries of his have added considerably to the textual evidence of his life. Among these were two Iranians, a fact emblematic of the longstanding connection between the Shifiites of Iran and Afghanistan. In 1922, an Iranian expatriate in Cairo, Hajj Mirza fi-Abd al-Muhammad Isfahani Irani nicknamed "Muvaddib al-Sultan," found Afghanistan of sufficient interest to compile an encyclopedic work in seven volumes on the country, which he refers to as "history." He had high hopes of garnering the patronage of the amir, Aman Allah Khan (r. 1919-1929) and initially named it Am.n al-taw.rikh (The Security of Histories) in his honor. In the work, fiAbd al-Muhammad expresses his 1 A very recent online article gives the date of his birth as Ramazan 16, 1279 (March 7, 1863) but no source is cited. (See Husaynzadah 2011.) It is a bit curious that this is the exact same day and month that Habibi 1372, p. 77 gives for his death date in 1349/1931.

2 See e.g., Hajj Kazim Yazdani's introduction to Fayz Muhammad Katib 1993, p. 22.

3 Translation of Siraj al-tawarikh, pp. 500, 501, 522, 588, 845, 868-69, 962, 984, 990, 1054, 1107, 1110, 1149, 1196, and 1236. (Henceforth, "Translation" refers to the present work. The pagination used for reference is identical to the Kabul 1331-1333 [1913-1915] edition for readers wishing consult the original. A reader will find the Persian text on line at <http://afghanistandl.nyu.edu>; the citation link to volumes one, two, and three is <http://hdl.handle.net/2333.1/05qfttgs> viii Introduction gratitude to "Mulla Fayz Muhammad Khan" for help and his eternal debt to Katib for allowing him to borrow from the manuscript fascicles of the Siraj altawarikh and from Fayz Muhammad's ethnographic work on the tribes and peoples of Aghanistan. He also persuaded Fayz Muhammad to write a blurb recommending his book and included it in volume seven.4 Somewhat later, Sayyid Mahdi Farrukh, Iranian ambassador to the court of Amir Aman Allah Khan from 1926 to 1928, profiled Fayz Muhammad in a who's who of office-holders in Kabul.5 The Iranians were concerned about the welfare of their fellow Imami Shifiis in Afghanistan and Sayyid Mahdi Farrukh represents Fayz Muhammad as their leader and spokesman and his main source of information about the Hazarah Shifiis. Since his death in 1931, Fayz Muhammad

has attracted the attention of scholars from many countries: Ahmad fiAli Kuhzad, fiAbd al-ayy Habibi, Mir Husayn Shah, Mir Ghulam Muhammad Khan "Ghubar," Hajj Kazim Yazdani, Husayn Nayil, and most recently Fayz Muhammad's great grandson, Reza Kateb, all from Afghanistan; Bbak Atishin Jan and Husayn Barzagar-i Kishtali from Iran; and in the former Soviet Union, V. A. Romodin and A. I. Shkirando

(See the bibliography for their works). Despite their extensive contributions to our understanding of Fayz Muhammad's life, they leave us with a number of uncertainties about it and a number of periods when there is no information at all

About his life.

Family background and early life

Two districts of Ghazni Province were home to Fayz Muhammad during his early years: Nahwur, thirty-five miles to the northwest of Ghazni, and Qarabagh, about the same distance to the southwest, the latter on the main route between Kabul and Qandahar. According to family records, his paternal grandfather, Khudaydad, held the office of wakil, or chief representative, of the Shahu clan of the Muhammad Khwajah Hazarah tribe. His home village is reported by the family as being Gardan-i Bukhara in Nahwur. The Gazetteer (vol. 6) lists a "Bokhara-i-Nawar," but provides no information about it. The Afghanistan Information Management Services (AIMS) 2004 district map of "Nawur" shows a "Bakhara" and a "Gardane Bakhara" in the southwest quadrant of Nawur (i.e. Nahwur) district a few miles from the border of the district of Malistan. The two 4 Hajj Sayyid fiAbd al-Muhammad Isfahani "Muvaddib al-sultan," Am.n altaw.rikh, ms. in seven volumes, New York University Library, Fales Collection. References to Fayz Muhammad are found in volume 4, pp. 113-14 and volume 7, p. 115 (the blurb/taqri-). A copy of volume one made by "Fayz Muhammad Katib-i Hazarah" is in the collection of the National Archives (Arshif-i milli) in Kabul. 5 Farrukh 1991, pp. 252-54. In a footnote, p. 22, the editor gives the dates of Farrukh's tenure in Kabul, Mihr 1305 (September-October 1926) to 1307 (1928-29).

Introduction ix

Adjacent villages of "Bakhara" and "Gardane Bakhara" lie at the upper end of a stream running to the southwest into Malistan. Khudaydad's exact function as wakil is unknown. The title is later held by both his son, Safiid Muhammad, and his grand-

Faiz Mohammad Katib son of Saeed Mohammad b. Khudydad was born in 1862-63, in Zard Sang village of Qarabagh district, Ghazni Province of Afghanistan, he spent a part of his life in Nahoor another district of Ghazni, and died in Kabul in March 3, 1931.[1] He was an ethnic Hazara and was of Mohammad Khuwaja clan. He was Afghan court chronicler, a skilled calligrapher and secretary to Emir Habib Ullah Khan from 1901 to 1919. [2] He was a well known historian, writer and intellectual, among the renowned group of Afghans seeking social and political changes in the country at the beginning of the 20th century, which shaped early regional politics from Afghanistan to Morocco therefore any of Afghan people say the government should named him as the Father of Afghanistan History. He was a member of what became known as Junbish-i Mashrutyat or The Constitutionalist Movement.



a long and productive life though its exact length is uncertain. Given the circumstances of the time, it is not surprising that the date of his birth is uncertain.1 the family believes it was in 1858; other sources say 1862-63.2 despite his prominence in Afghan life, the exact date of his death is still a matter of some disagreement, but was probably in February 1931. For the period in between, the information is scattered with more information, not surprisingly, about the latter part of his life. Fayz Muhammad offers glimpses of his own involvement in the events of the time he is describing, referring to himself some fifteen times in the Sir.j al-taw.rikh.3 In one lengthy passage, probably written about 1915, he sketches his career to that point, first as one of Prince (later Amir) Habib Allah Khan's secretaries and then as his designated official historian. Other recorded details of his life are found in a small documentary trail: a letter (cited in his family's oral history), a property transfer deed (tamlikn. mah), and a farm.n of appointment issued by Amir Aman Allah Khan. Other contemporaries of his have added considerably to the textual evidence of his life.

Part I

INTRODUCTION

The Life and Career of Fayz Muhammad Khan "Katib"

Sources for his life

There is a remarkable amount of written material on the life of the historian and long-time chronicler of Afghan politics, Fayz Muhammad, a Muhammad Khwajah Hazarah known familiarly and affectionately as 'K.tib' (the Writer). Much of this material was recorded in his own lifetime and some of it by him. He lived a long and productive life though its exact length is uncertain. Given the circumstances of the time, it is not surprising that the date of his birth is uncertain.1 the family believes it was in 1858; other sources say 1862-63.2 despite his prominence

in Afghan life, the exact date of his death is still a matter of some disagreement, but was probably in February 1931. For the period in between, the information is scattered with more information, not surprisingly, about the latter part of his life. Fayz Muhammad offers glimpses of his own involvement in the events of the time he is describing, referring to himself some fifteen times in the Sir.j al-taw.rikh.3 In one lengthy passage, probably written about 1915, he sketches his career to that point, first as one of Prince (later Amir) Habib Allah Khan's secretaries and then as his designated official historian. Other recorded details of his life are

gelijk, en hier kan het niet zonder papieren. Zonder hoop kan ik niet leven. Ik kan niet meer lachen. Ik wil rustig worden, alles donker maken. Ik wil naar een ander land. Duitsland. Daar zal ik zeggen: “Kijk hoe België de Afghanen behandelt. Zes jaar om ons zot te maken en ons dan terugsturen.”

Hoe zou je terechtkomen, als je binnenkort in Afghanistan zou landen?

Jamal: ‘Ik kan niet aan Afghanistan denken. Ik ben bijna gestorven om in Bel-

gië een leven te kunnen bouwen. En wat moet ik in Afghanistan gaan doen? Mijn familie leeft in Pakistan, in armoede. Mijn zusje is twaalf en gaat niet naar school. Mijn broer is vijftien en moet werken. Papa had niet eens genoeg geld om mij naar school te sturen. Er is al 35 jaar oorlog in Afghanistan. Iedereen moet dat goed begrijpen. Er komen niet toevallig de meeste vluchtelingen vandaan. Dat land is kapot. Ik zit de hele tijd te beven omdat de

politie me elke minuut kan kmen halen om me op het vliegtuig te zetten. Het lijkt alsof ik in de dodencel zit. Maar als België me met een pistool zou neerschieten, zou ik sneller rust vinden. Jozef Hertsens van de Vlucht ingen Ondersteuning Sint Niklaas (VLOS) staat al jaen aan de zijde van Jamal: ‘Zijn medische regulari tieaavraag werd afgewezen omdat hij de medicatie tegen epilepsie ook in Kaboel kan krijgen. Jamal durft verantwoordel jkheid opnemen. Bij onze voetbalactiviteiten, bij onze sociale kruidenier, en bij de bezetting van het gebouw in Troonstraat. Ze hadden die dag niet moeten terug gaan om te betogen. De politie pakte actieve jongeren op om de bezettingsactie te breken. De Dienst Vreemdelingenzaken liet zelfs andere vreemdelingen vrij uit de gesloten centra om plaats te maken. Al onze goeie Afghaanse jongens die we met VLOS hielpen en die ons hielpen, werden opgesloten. Een enorme klap voor hen én ons.’

Middelen:

- 1- Roedkruis- Nieuwsberichten
- 2- protection4afghans



pressief. Mijn psychiater en mijn vrienden zeiden dat ik meer moest buiten komen, mee gaan voetballen. Maar ik ben moe van de medicatie, van het verdriet. Mijn papa en mama, ik ben zelfs vergeten hoe ze eruit zien. Ik heb geen foto van hen. Ze zijn in Pakistan en leven in armoede. Als mama me opbelt, zegt ze: “Waarom heb je nog altijd geen papieren?” Ik vertel haar niet dat ik een negatieve asielbeslissing kreeg, want ze is al zo ziek.’ ‘Mijn hart bloedt door wat ik in Europa heb meemaakt en gezien. Ik ken kinderen die beginnen te huilen als ze politie zien. Ik ben zes jaar in België. Ik was nooit iemand tot last. Wij zijn echte vluchtelingen. Elke week zag ik ontploffingen. Ik zag doden en kon er wekenlang niet van slapen. Mijn stress en epilepsie werden alleen maar erger. Waarom zouden we heel die weg tot Europa afleggen als we geen problemen in Afghanistan zouden hebben? Als België denkt dat we liegen, neem dan honderd Belgen mee naar Afghanistan en laat ze van Afghanistan naar België vluchten. Maar hier krijg ik

op één dag botweg te horen dat ik terug naar Afghanistan moet. Wel, schiet me dan liever hier met een pistool dood.’

Hoe verloopt je uitwijzingsprocedure naar Afghanistan?

Jamal: ‘Ik werd opgepakt tijdens de betoging van 25 september, een paar weken geleden. Maar ik was helemaal niet bij de onruststokers. Het was een rustige actie. Alle vrouwen stonden vooraan. Zo toonden we dat we geen oorlog met de politie wilden. Maar waarom, als een paar jongeren problemen zoeken, begint de politie iedereen met traan gas te beschieten? Ook kinderen en vrouwen. “Nee, wij bellen niet de ziekenwagen. Jullie moeten maar geen kinderen naar een betoging nemen”, zei de politie toen vrouwen bewusteloos op de stenen lagen. Is dit Europa? Is dit democratie?’

‘De politie boeide me met de handen achter de rug. Als een misdadiger. Ze stopten ons in de cel. We dachten dat we na 24 uur zouden worden vrijgelaten. “Nee hoor, jij blijft opgesloten”, zei de agent. Ik had wa-

ter nodig. “Nee, ik geef je geen water”, zei de agent. Ik moest huilen van zijn hardvochtigheid. Ik deed net mee aan de actie om papieren te vragen. En wat doet België? Ze sluiten me op om me naar Afghanistan te sturen. Ik voel me in de val gelokt. Ik zag dit gesloten centrum al eens eerder aan de buitenkant, toen we hier betoogden tegen de opsluiting van andere Afghanen. En nu zit ik hier zelf. Mijn vriend Tahib zit hier ook. Hij heeft een vriendin met verblijfsrecht in België, een Iraanse, en een kindje. Ze zijn islamitisch getrouwd. En België gaat hem wegschieten naar Afghanistan. En hun relatie dan?

Wat moeten Belgen weten over Afghanen?

Jamal: ‘Veel Belgen denken dat wij relschoppers zijn. Maar wij willen werken. Wij willen belastingen betalen. Afghanen zijn niet gevaarlijk. Wij zijn moe van oorlog. Wij zoeken rust. Ik kwam naar hier voor een rustig leven, maar het werd een nachtmerrie. Mijn droom is eenvoudig: leven, trouwen, werken, een gezin stichten. In Afghanistan is dat onmo-

spreekkamer van het gesloten centrum binnen. Stoer en lachend nemen ze plaats aan de tafel. Maar als de andere jongens weer weggaan, laat Jamal in zijn hoofd en hart kijken. De blik in zijn ogen verandert. Hij beeft, spreekt snel en vol verontwaardiging in vlot Nederlands. Jamal is al vier jaar in België. Hij was één van de actievere helpers bij onze lidorganisatie Vluchtelingen Ondersteuning Sint-Niklaas (VLOS). Zijn familie woont in Pakistan, niet in Afghanistan. ‘Ik kan niet aan Afghanistan denken. Ik heb gevochten en ben bijna gestorven om in België een leven te kunnen opbouwen.’

Hoe was je leven in Afghanistan?

Jamal: ‘Ik werkte in het naaiatelier van mijn vader in Herat. In Afghanistan had ik een probleem met onze buurman omdat ik had afgesproken met zijn dochter. Zij is soenniet, ik ben sjiiet. Haar hele familie keerde zich tegen mij.’

Kan je iets vertellen over je vluchtroute naar België?

Jamal: ‘Ik vluchtte naar Iran, te voet over de bergen. De ene smokkelaar na de andere bracht me tot in Istan-

bul. Daar kon ik aan de slag in een naaiatelier om wat geld te verdienen gedurende twee maanden. Zo kon ik een smokkelboot betalen van Izmir naar Griekenland. We zaten met zestien personen negen uur lang in een klein bootje en we moesten zelf roeien, op een wilde zee. Een verschrikkelijke nacht. In Griekenland pakte de politie ons op. Ze sloten ons twee nachten op in een gevangenis. In Athene werkte ik op een boerderij, waar ik “ajuinen” sneed. Negen uur werken voor tien euro. Ik vermagerde acht kilo. Met een bestelwagen kon ik naar Italië. Ik stapte te voet naar Rome en daar wilde ik asiel aanvragen, maar andere Afghanen vertelden me dat asielzoekers ook in Italië slecht behandeld worden. Dus ging ik verder tot België met de trein.’

Hoe is je asielprocedure in België verlopen?

Jamal: ‘Ik was zeventien toen ik hier asiel aanvroeg, in 2007. Het voelde alsof jullie automatisch denken dat wij leugenaars zijn. Ik dacht dat we direct bescherming zouden krijgen. Het is toch duidelijk dat er een oorlog

woedt in Afghanistan? Het Commissariaat-generaal voor de Vluchtelingen en de Staatlozen geloofde mijn verhaal niet. En drie maanden na mijn afwijzing begon België aan vluchtelingen uit onze stad Herat subsidiaire bescherming te geven. Dus wilde ik een nieuwe asielaanvraag indienen, maar mijn advocaat zei dat ik daarvoor nieuwe documenten moest kunnen voorleggen. Ik begreep er niks van. ‘Zo is België. Eén jaar beschermen ze Afghanen, het andere weer niet’, zei mijn advocaat. Ik word gek van dit systeem.’

Wat zijn je ervaringen met België?

Jamal: ‘Van oktober 2007 tot maart 2009 zat ik in een centrum voor minderjarige asielzoekers. Inburgering, Nederlands, ik volgde het allemaal. Nog zes maanden en ik had mijn definitief diploma Nederlands van ‘Den Hof’ in Sint-Niklaas behaald. Ik zat al in niveau vier. Ik kreeg een positieve medische regularisatie door mijn epilepsie, dus kon ik een studio huren in Sint-Niklaas. Later werd die ingetrokken. Ik werd de-

Afghaanse minderjarigen in Europa op zoek naar familie

Elk jaar passeren duizenden minderjarig Afghaanse jongeren de poorten van Europa op zoek naar een beter bestaan. De meeste jongeren trekken naar landen zoals België, Nederland, het Verenigd Koninkrijk, Duitsland en de Scandinavische landen om asiel aan te vragen. Europa wordt de laatste twee jaren overrompeld met asielaanvragen van Afghaanse jongeren, naar aanleiding van het aanhoudende geweld in hun thuisland en de moeilijke situ-

atie van vluchtelingen in de buurlanden Pakistan en Iran. De Afghaanse jongeren zijn dikwijls al jaren op de dool en hebben verschillende gevaren en moeilijkheden getrotseerd tijdens hun vlucht. Op erg jonge leeftijd, velen onder hen slechts 15 jaar oud, staan ze alleen in het leven. Deze jongeren hebben dan ook nood aan goede hulp en ondersteuning. Ook in België zoeken Afghaanse vluchtelingen een toevlucht. Bij de dienst Tracing van het Rode Kruis

lopen er geregeld aanvragen binnen van minderjarigen die op zoek zijn naar hun ouders of naaste familieleden in Afghanistan of Iran, het buurland waar meer dan drie miljoen Afghaanse vluchtelingen zouden verblijven. Vaak gebeurt het ook dat Afghaanse families tijdens hun vlucht op weg naar Europa gescheiden geraken

Het verhaal van Jamal

Met twee andere Afghaanse jongeren komt Jamal de



Advertentie

Binnenkort in Nederland

Tijdens een grote cultureel conferentie dat die door een groep maatschappelijke en activiste Afgaanse immigranten in Nederland gaan bijwonen, zullen van een belangrijkste werk stuk van Katib Hazara herdenken , zijn historische boek is een betrouwbare bron voor geschiedenis schrijvers in Afghanistan” Siraj al-tawārīk” heet zijn boek , Hij was vijftig jaar bezig met studie en onderzoek, naast dit boek

schreef hij ook nog tien belangrijke boeken die alle zijn boeken worden zeer hoog geprijzd door geleerden in Afganistan. Drie delen van het boek is vertaald in het Engels. Tevens wordt in dit conferentie besproken over mensenrechten in Afganistan ,rechtvaardigheid , gelijkbehandeling van alle burgers en terrorisme bestrijden. De tweede aanleiding van dit bijeenkomst is de onthulling van Aoral

magazine dat al zesde editie van dit tijdschrift wordt in Perzisch en ook in Nederlands gepubliceerd . Het doel van de publicatie van dit tijdschrift is het creëren van cultureel begrip tussen Nederland en Afghanistan. Het gesprek over vrede en veiligheid in Afghanistan en op zoek naar de voorkeuren van de migranten en hun integratieproces heeft prioriteit voor dit Magazine. Tijd : Plaats:

Organisator : Aoral Magazine

Oral

Magazine

اورال

شماره پنجم می ۲۰۱۴ جوزا و سرطان ۱۳۹۳